نام كتاب : زندگى موفق رازهاى خوب زيستن

نام نويسنده : عباس رحيمى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## پيشگفتار

تنها ويژگى آدمى در ميان ديگر موجودات زنده، عقل است.

به راستى عقل چيست؟ آيا عقل همان درك يا شعورى است؟ آيا عقل همان مغز يا مخ است؟ مغز چيست؟

در وجود و نهاد انسان، وديعه اى است كه همه زيبايى ها معنوى و كمال ها و پيشرفت هاى او مرهون همان است و نامش عقل است.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا جمال عزين من العقل (1).

هيچ زينتى همچون خرد نيست.

عقل همان توانايى باز شناختن خوب و بد و زشتى و زيبايى و معيار بندگى و عبادت حق است؛ چنان كه در حديث است :

العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان.

عقل همان است كه به پرستش خداى روى مى آورد و بهشت را به ارمغان مى آورد.

پس عقل - ما هست آن هرچه باشد- چراغ زندگى است؛ معيار بندگى خدا و كسب سعادت و باز شناختن زشتى ها و زيبايى ها و برگزيدن خوبى ها است.

عقل تنها نردبان تكامل و دورى از لغزش و انتخاب راه بهتر است و گزينش برتر كار عقل است.

اكنون اين سئوال مطرح مى شود كه آيا عقل و قدرت انتخاب در همه انسان ها يكسان است و آيا اين عقل توسعه پذير و رشد يافتنى است؟

عقل بر دو گونه است : يك گونه، همان عقل طبيعى است كه هر انسانى با ولادت خود آن را دارد؛ يعنى همان چيزى كه او را از ديوانگان و جانوران وحشى ممتاز مى سازد. على عليه‌السلام مى فرمايد:

الانسان بعقله (2).

انسانيت انسان به عقل او است.

گونه ديگر عقل قابل توسعه و تكامل است و در هركس به گونه اى ويژه مى باشد و آن عقل تجربى و عقل زندگى است. امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العقل عقلان : عقل الطبع و عقل التجربه و كلاهما يؤ دى الى المنفعه (3)

عقل بر دو گونه است : عقل طبيعى و عقل تجربى كه هر دو براى انسان سود آور است (و اين عقل قابل رشد است.)

العقل غريزه تزيد بالعلم و التجارب (4).

عقل غريزه اى است كه با دانش و تجربه آموزى افزون مى شود.

لا يستعان على الدهر الا بالعقل (5).

تنها به يارى عقل مى توان بر مشكلات روزگار پيروز شد.

امام صادق عليه‌السلام نيز در اين باره مى فرمايد:

كثره النظر فى العلم يفتح العقل (6).

تلاش بسيار در علم و دانش، درهاى تعقل را باز مى گشايد.

و اين همان عقل است كه از آن به عقل زندگى تعبير مى كنيم. معناى عقل زندى همان تعقل و بهره گيرى صحيح از عقل است؛ زيرا بسيارى از كارهاى نادرست، نتيجه به كار نبردن درست عقل بوده چنان كه بسيارى از كارهاى سنجيده و حساب شده نتيجه بهره گيرى درست از عقل است.

هستند كسانى كه عاقلند، يعنى ديوانه نيستند، ولى عقل زندگى ندارند و هميشه پس از انجام كارى به اشتباه خود پى مى برند و افسوس مى خورند كه : اى كاش نگفته بودم، يا فلان كار را نكرده بودم، يا اى كاش چنين كرده بودم!

نبود رشد فكرى و تجربه و پختگى در امور زندگى، يا در بخشى از امور، نتيجه نبود عقل زندگى است. به عبارت ديگر، در مقابل عقل طبيعى، انسان نيازمند عقل ديگرى است كه آن را عقل زندگى مى خوانيم.

هر دارنده عقلى، عاقل نيست، و هر كس نمى تواند براى خويش زندگى درست را بازشناشد و خوب زن دارى، شوهر دارى، بچه دارى، مردم دارى، مديريت و تدبير كند.

در مسائل زندگى، علاوه بر عقل طبيعى، بايد داراى عقل زندگى نيز بود كه از راه هاى گوناگون به دست مى آيد؛ مانند به كارگيرى عقل طبيعى، بهره گيرى تجربه هاى خويش يا ديگران، مشورت و بهره گيرى از رهنمودهاى انبيا و اولياى خدا عليهم‌السلام و دستورهاى ارشادى اديان الهى.

وقتى مى گويند كه يك رهبر، يك مدير، يك رئيس جمهور بايد مدير و مدبر باشد، يعنى بايد عاقل با تدبير باشد؛ زيرا از هر كسى كار مديريت ساخته نيست. بايد داراى عقل تجربه و عقل اجتماعى يعنى همان عقل زندگى باشد.

مى توان گفت كه علم زندگى، علم برخوردهاى اجتماعى، علم اقتصاد، علم سياست و اداره امور، علم جذب و دفع، شناخت دوست و دشمن، شناخت زمان و مكان، شناخت انسان ها و افراد انسانى، شيوه هدايت، شيوه تدريس و تعليم چگونگى برخورد با خويشاوندان، جوانان، بزرگسالان، علم يا جاهل، با فرهنگ و بى فرهنگ و...همه از عقل زندگى سرچشمه مى گيرد.

بهره مندى از عقل زندگى به پيشرفت و موفقيت انسان كمك مى كند و در بن بست ها به يارى آدمى مى شتابد و او را از بن بست بيرون مى آورد.

ما در اين كتاب مى كوشيم راهى پيش روى جوانان برگشاييم كه در آغاز زندگى اند و نيازمند به عقل زندگى. بايدها و نبايدها را باز مى نماييم كه از موارد عقل زندگى است و از بهترين مديران و خردمندان عالم يعنى راهنمايى امامان و اهل بيت عليهم‌السلام بهره مى جوييم و مصاديق و موارد را بيان مى كنيم تا شايد جويندگان حقيقت به درستى آن را دريابند و در زندگى به كار گيرند، به اميد آن كه همه ما از عقل زندگى برخوردار شويم. انشاء الله.

## 1- عقل، بهترين راهنما

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

العقل دليل المومن (7).

عقل راهنماى مومن است.

عقل زندگى، دوست و راهنماى آدمى است؛ در زندگى هركه از آن بهره جويد، سود برد. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نقل است كه فرمود:

استرشدوا العقل ترشدو و لا تعصوه فتندموا (8).

از عقل، هدايت و راهنمايى بخواهيد تا راه درست را بيابيد و هرگز از آن نافرمانى نكنيد كه پشيمان مى شويد.

و در جاى ديگر فرمود:

انما يدرك الخير كله بالعقل (9).

همه خوبى ها و خوشبختى ها را مى توان با عقل به دست آورد.

امام على عليه‌السلام نيز فرمود:

العقل يهدى و ينجى (10)

عقل راهنمايى مى كند و انسان را نجات مى دهد.

## 2- عقل، ارزش آدمى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الانسان بعقله (11).

انسانيت انسان به عقل اوست.

قيمه كل امر عقله (12).

ارزش هر كسى به عقل اوست.

مقصود اين روايات عقل معمولى نيست كه همه جز ديوانگان دارند بلكه مقصود به كار بستن عقل قدرت مديريت و انتخاب درست است.

عليك بالعقل فلا مال اعود منه (13).

مبادا عقل را رها كنى كه هيچ سرمايه اى مفيدتر و بادوام تر از عقل نيست.

العقل فضيله الانسان (14).

فضيلت آدمى به عقل او است.

غايه الفضائل العقل (15).

نهايت فضيلت ها عقل است.

كمال الانسان العقل (16).

كمال آدمى به عقل او است.

## 3- عقل، وسيله تكامل و ترقى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العقل رقبى الى عليين (17).

عقل نردبانى است به سوى تعالى.

پيشرفت ملت ها وامدار كوشش هاى خردمندان است. خردمندان جامعه همواره براى پيشرفت جامعه خود كوشيده اند و حتى گاه خود را در اين راه فدا كرده اند.

انبياى عظام عليهم‌السلام مصداق بارز خردمندانند كه براى اصلاح جامعه و پيشرفت فرهنگ مادى و معنوى امت خويش تلاش كرده اند و از جان و آبروى خود در اين راه مايه گذاشته اند و حضرت امام خمينى يكى از خردمندان بود كه بيشترين خدمت را به ملت ايران و آزادى و استقلال و حيثيت و شرف ملى ايران اسلامى پيشكش كرد.

## 4- عقل، عامل اصلاح جامعه

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

صلاح البرقه العقل (18).

اصلاح امور جامعه به عقل وابسته است.

سعادت و صلاح فرد در گرو صلاح و سعادت اجتماع است و صلاح اجتماع به دست خردمندان جامعه است.

ملتى كه داراى خرد و درك اجتماعى است، سربلند است؛ جامعه اى كه زمامداران و كارگزاران آن اهل درك و تدبير باشند و مدير و مدبر، كاردان و باتجربه، همواره رو به سعادت و صلاح مى رود.

اگر مردم كارها را به عقلاى خود واگذارند و كارگزاران خود را از ميان خردمندان با تدبير انتخاب كنند، روز به روز به سوى كمال و شكوفايى و بالندگى پيش مى روند.

امير مومنان عليه‌السلام مى فرمايد:

بالعقل صلاح كل امر (19).

با عقل همه كارها اصلاح مى شود.

و العقل مصلح كل امر (20).

به وسيله عقل همه چيز را مى توان اصلاح كرد.

مردم در راى دادن ها و انتخاب افراد براى مقام هاى كليدى و حساس پيش از آن كه به معيارهاى ديگر توجه كنند، بايد به كاردانى و عقل و درايت و ايمان فرد مورد نظر بنگرند، فردى عاقل و كاردان براى كشور مفيدتر از افرادى است كه تجربه و كاردانى يا عقل و درايت ندارند.

## 5- عقل، همراه هميشگى دين

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا دين لمن لا عقل له (21).

كسى كه خرد ندارد، دين ندارد.

دين و ديندارى كه از روى عقل و منطق و استدلال باشد، هميشگى و ماندگار است. ديندارى از لوازم خرد و خردمندى است به ويژه آن كه مبانى و احكام اسلام، عين فطرت و مقتضاى عقل است.

از اين رو قرآن كريم عاقلان و عالمان را به تعقل و تفهم و تفكر در عالم و مبدا هستى و آفريدگار لايزال فرا خوانده و مخاطبان خود را بيشتر عقلا و خردمندان مى داند و با جمله هاى لعلكم تعقلون، لعلكم تفكرون، اولى الالباب، للعالمين، افلا ينظرون، افلا يعقلون همه را به تفكر و تعقل مى خواند و دين را مقتضاى تفكر و تعقل مى شمارد.

موضوع علت و معلول، علت غايى، حكمت، شعور، نظم و هدفدار بودن هستى از همين مقوله اند، امير مومنان عليه‌السلام فرموده است :

على قدر العقل يكون الدين (22)؛

ديندارى به اندازه عقل و خرد است.

يعنى هرچه عقل آدمى بيش تر، ديندارى او نيز استوارتر و افزون تر خواهد بود و نيز فرموده است :

ما آمن المومن حتى عقل (23).

مومن به ايمن كامل نمى رسد مگر وقتى كه خرد را به كار گيرد.

و فرموده است :

الدين لا يصلحه الا العقل (24).

دين درست و صحيح به دست نمى آيد مگر به وسيله عقل و خرد.

و فرموده است :

زين الدين العقل (25).

زيبايى دين به عقل است.

و سرانجام فرموده است :

لا دين لمن لا عقل له (26).

كسى كه عقل ندارد دين ندارد.

بنابراين، صلاح دين و دنيا به عقل است، شخص عالم هم دنياى خود را آباد مى كند و هم آخرت را.

## 6- عقل، سرمايه و سربلندى زندگى

على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا فقر لعاقل (27).

فقيرى نيست براى كسى كه عاقل است.

سرمايه اى گرانمايه تر از عقل نمى توان يافت و سرمايه هاى مادى و معنوى ديگر در پرتو عقل به دست مى آيند و به قول معروف : آن را كه عقل دادى چه ندادى و آن را كه عقل ندادى چه دادى!

حضرت على عليه‌السلام فرموده است :

عليك بالعقل فلا مال اعود منه (28).

خردمند باش كه هيچ مالى بادوام تر از عقل نيست.

و نيز فرمود:

العقل شرف كريم لا يبلى (29).

عقل سربلندى و بزرگوارى هميشگى است.

و فرمود:

العقل زين لمن رزقه.

عقل به هركه داده شود، زينتش بخشد.

و فرمود:

اغنى الغنى العقل.

بى نيازترين بى نيازى ها خردمندى است.

و فرمود:

لا غنى كالعقل.

هيچ بى نيازى و غنايى همانند عقل نيست.

و فرمود:

ثروه العاقل فى عمله و عمله (30).

سرمايه انسان خردمند در علم و عمل او است.

بنابراين، كسانى كه به كمال عقل دست يابند، چيزى از سرمايه دنيا و آخرت كم نخواهند آورد.

## 7- زمان شناسى و عقل شناسى

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

العالم بزمانه لا تهجم عليه اللوابس (31).

هركه به شرايط زمان خويش آگاه باشد، شبه ها و اشتباه هاى گمراه كننده بدو حمله نخواهند برد.

عقل زندگى، همان عقل راهنمايى است كه راه خير و شر و سود و زيان و خوب و بد را براى آدمى روشن مى سازد و عاقل كسى است كه به امور زندگى واقف است و زندگى خود را بر محور عقل و درايت پيش مى برد كه يكى از آثار آن شناخت زمان و فرصت ها و مناسبت ها است كه انسان بر طبق شرايط زمان تصميم بگيرد.

امير مومنان عليه‌السلام فرمود:

يا بنى لابد للعاقل من ان ينظر فى شانه و يعرف زمانه (اهل زمانه) (32)

انسان خردمند بايد به حال خويش بنگرد و زمان شناس باشد.

شناخت زمان و شرايط آن، انسان را از غافلگير شدن توسط حودث مصون مى دارد. كسى كه شرايط زمان را خوب درك كند، خود را براى حوادث نيازهاى آينه آماده مى سازد و هرگز غافلگير حوادث نمى شود؛ چنان كه امام على عليه‌السلام نيز فرمود:

من عرف الايام لم يغفل عن الا ستعداد لها (33).

هركه روزگار زندگى و حوادث آن را بشناسد، از آماده شدن براى برخورد مناسب با آن غافل نمى شود.

به عكس، افراد غافل و بى توجه به روزگار، گرفتار حوادث خواهند شد.

حضرت فرمود:

من غفل عن حوادث الايام ايقظه الحمام.

كسى كه از حوادث روزگار غفال شود، كبوتر حادثه او را بيدار خواهد كرد.

از اين رو، حضرت على عليه‌السلام عرفان و شناخت راستين را در زمان شناسى مى داند و مى فرمايد:

حسب المرء من عرفانه علمه بزمانه (34).

در معرفت و شناخت انسان همين بس كه زمان خود را بشناسد. بنابراين، نخستين شرط عقل زندگى، اين است كه انسان زمان شناس باشد و پيرامون خود را خوب بنگرد؛ گذشته و آينده را به دقت زير نظر گيرد؛ از گذشته پند بياموزد و براى آينده آماده شود؛ موقعيت فعلى خود را درك كند و از شرايط مناسب بيش ترين و بهترين بهره را بگيرد. موقعيت شناسى و حركت و تصميم بر حسب موقعيت و شرايط، نشان عقل زندگى است.

## 8- عقل زندگى و تغافل و تجاهل

على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا عقل كالتجاهل (35).

هيچ عقلى مانند تجاهل نيست.

انسان در زندگى با انواع بگو مگوها و كارهاى جورواجور روبه رو مى شود كه اگر بخواهد به همه آن ها ترتيب اثر دهد و عكس العمل نشان دهد، زندگى بريش تلخ و ناگوار خواهد شد و شب و روز بهترين فرصت هاى خود را بايد صرف عكس العمل ها كند و در آن صورت جز دچار شدن به انواع بيمارى جسمى و روحى، بهترين فرصت هاى خود را نيز از دست خواهد داد و به هيچ كارى از كارهاى زندگى نخواهد رسيد.

به شهيد بهشتى گفتند: چرا در برابر تهمت ها و شايعات و بدگويى ها پاسخ نمى دهيد؟

فرمود: من وقت براى اين كارها ندارم، آن ها شايد بخواهند عمدا مرا مشغول به اين امور كنند و از مسائل اصلى بازدارند! بهترين راه برخورد با اينم ناملايمات و ناگوارى ها تغفل و تجاهل است. يعنى به روى خود نياورد و خود را به نفهميدن بزند و گوشش كر و چشمانش كور و نابينا شود تا بتواند به زندگى ادامه دهد.

على عليه‌السلام فرمود:

نصف العاقل احتمال و نصفه تغافل (36).

نيمى از عقل بر تابيدن جهالت است و نيمى ديگر خود را به غفلت زدن است.

انسان هاى بزرگ منش و خردمند خود را از بسيارى چيزها كنار مى كشند و اگر چيزهايى ديدند يا شنيدند كه پرداختن به آن ها در شانشان نيست، بزرگوارانه از كنارش مى گذرند.

قرآن مى فرمايد:

و اذا مروا باللغو مروا كراما. اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما (37)

هنگامى كه به كار بيهوده بر مى خورند بزرگوارانه از كنار آن مى گذرند و اگر مردم نادان آن ها را مخاطب قرار دهند با سكوت و سلام به آن ها پاسخ مى دهند.

و نيز فرمود:

(و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه (38))

و چون سخن بيهوده بشنوند، از آن روى گردانند.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

من اشرف افعال الكريم غفلته عما يعلم (39).

از بهترين رفتارهاى افراد شريف و بزرگوار گذشت است از آن چه مى دانند.

و در جاى ديگر فرمود:

من لا يتغافل و لا يقض عن كثير من الامور تنقضت عيشته

كسى كه در بسيارى از امور، خود را به بى خبرى نزند، زندگى برايش تنگ مى شود.

و نيز فرمود:

تغافل تحمد امرك (40).

تغافل كن تا كارهايت خوش فرجام شود.

از امام سجاد عليه‌السلام نقل است كه در وصيت خود به فرزندش باقر العلوم عليه‌السلام فرمود:

فرزندم! بدان كه همه دنيا در دو كلمه است : اصلاح امر زندگى و تغافل كه تغافل يك سوم ظرف دنيا و زندگى را پر مى كند (41).

يعنى يم سوم امر زندگى به شيوه برخورد انسان با مردم و رفتار آنان بسته است كه نسبت به بسيارى از مسائل بايد خود را به بى خبرى بزند تا زندگى صفا پيدا كند؛ مثلا خانم شما اشتباهى مرتكب شده و ناراحت است و سخت از كرده خود پشيمان است، ولى نمى خواهد شما بفهميد، و اما شما از همه چيز با خبر شديد. اين جا جاى تغافل است كه به روى خود نياوريد و به قول معروف : شتر ديدى، نديدى. يا شوهر شما مرتكب اشتباهى مى شود يا فرزند عزيز شما يا شريك و همكار شما و يا سرانجام هر فرد ديگرى كه با شما در ارتباط است، اگر چنين وضعيتى برايش پيش بيايد، ولى متوجه اشتباه او بشويد و مى دانيد كه اگر او بفهمد شما فهميده ايد، شرمنده، و خجالت زده مى شود يا پررو و بى مبالات تر مى گردد، هرگز شما نبايد به رويش بياوريد و بادى كاملا خود را به بى خبرى و بى توجهى بزنيد و از كنار آن بگذريد كه اگر چنين كنيد، زندگى بادوام تر و دوستى شيرين تر مى شود.

البته اين به معناى برخورد نكردن با افراد فاجر و فسق و فجور و به كنار نهادن نهى از منكر نيست.

آن جا كه جاى تغفل و تجاهل است، سخن گفتن و حساسيت نشان دادن خطا است، چنان كه در جاى امر به معروف و نهى از منكر، سكوت و بى تفاوت بودن اشتباه است و نيز غفلت از مسائل حياتى و دينى نيز تغافل نيست.

گاهى غفلت مانع پيشرفت مى شود و گاهى تغفل نكردن و حساسيت نشان دادن آدمى را به سقوط مى كشاند. پس هر سخن جايى و هر نكته مقامى دارد.

على عليه‌السلام فرمود:

لكل مقام مقال (42).

هر سخن جايى دارد.

عاقل كسى است كه جاى اين دو را با هو نياميزد و هريك را در جاى خود به كار گيرد كه مقتضاى عقل زندگى است.

## 9- عقل زندگى و پرهيز از امور غير ضرورى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من اشتغل بالفضول فاته من مهمه المامول (43).

هركه خود را به كارهاى غير لازم مشغول سازد، كارهاى لازم را تباه مى كند؟

انسان وقتش عزيز و فرصت هايش پربها و كوتاه است و از فرصت هاى پيش آمده بايد بيشترين استفاده را ببرد. از اين رو هميشه بايد به كارهاى مهم و اولويت بندى شده بپردازد.

سرگرم شدن به امور غير ضرورى نه صلاح است نه مفيد، بلكه باعث از دست رفتن فرصت ها نيز مى شود؛ چنان كه امم على عليه‌السلام مى فرمايد:

من اشتغل بغير ضرورته فوقه ذلك منفعته (44).

هركه به غير كارهاى ضرورى مشغول شود، منافع خود را از دست خواهد داد.

سرگرم شدن به امور خيالى و غير واقعى جز عقب ماندگى و فاصله گرفتن از واقعيت ها نتيجه ديگرى ندارد. سرمايه عمر و فرصت ها از دست مى رود و نتيجه اى حاصل نخواهد شد مگر اندوه و قصه.

پس مواظب باش و امور خود را اولويت بندى كن و به امور مهم مشغول شو، زنهار از پرداختن به فروع و ضايع كردن اصول.

مبادا به شاخه و برگ مشغول شوى و از اصل و ريشه غافل گردى، مبادا با سرگرم شدن به دشمن خيالى از دشمن اصلى بازمانى و مبادا كه سرگرم پوچى و بى هويتى شوى و از مقصد اصلى كه شخصيت تو را شكل مى دهد و به اهداف بلندت مى رساند، فاصله بگيرى.

## 10- دخالت بيجا نكردن

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

اعظم الناس قدرا من ترك ما لا يعنيه (45).

بزرگ ترين مردم از نظر قدرت و منزلت كسى است كه به كارهاى بيهوده در نيايد كه به او ربطى ندارد.

از جمله زيبايى ها و نشانه هاى عقل زندگى، مداخله نكردن در امور ديگران است. برخى مردم در مسائلى كه در قبال آن وظيفه اى ندارند، دخالت مى كنند و اظهار نظر مى نمايند و به اصطلاح، خود را نخود هر آشى مى دانند؛ اين كار افزون بر آن كه وقت را تلف مى كند و انسان را از كارهاى خودش باز مى دارد، عوارض زيانبار اجتماعى نيز به دنبال دارد؛ مانند ايجاد كدورت، دشمنى، به وجود آمدن اختلاف و درگيرى، ايجاد فتنه و آشوب و بسيارى از خلاف شرع ها و امور حرام؛ مانند غيبت، تهمت و اهانت به ديگران.

از اين رو احاديث اسلامى به شدت از اين كار نهى كرده اند و فرموده اند كه مومن بايد از آن چه به او مربوط نمى شود، دورى كند. ترك ما لا يعنيه تعبيرى است كه در احاديث به كار رفته و مقصود از آن يعنى : هر سخن و هر كارى كه مقصودش، تو نباشى و به تو كارى ندارد و تو در آن كار ديده نشده اى، و به تو مربوط نيست.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعينه.

از نشانه خوب مسلمان بودن، دورى كردن از امورى است كه به آدمى مربوط نيست.

همچنين فرمود:

ترك مالا يعنى زينته الورع (46).

مايه زينت پرهيزگارى است كه آدمى در نيايد به آن چه بدو مربوط نيست.

افزون بر اين، دخالت در برخى مسائل نامربوط، انسان را از چشم ديگران مى اندازد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

اياك و الدخول فيما لا يعنيك فتذل (47).

در آن چه به تو مربوط نيست دخالت مكن وگرنه خوار مى شوى.

و سرانجام اين گونه دخالت ها پيشرفت را از آدمى مى گيرد. على عليه‌السلام فرمود:

لا تعرض لما لا يعنيك بترك ما يعنيك.

فرصت خود را با دخالت در امور بى فايده از دست مده.

بنابراين، كسى كه بنا دارد به اهداف عالى زندگى برسد و سربلند و سرافراز باشد، بايد از بسيارى مسئل و سخن ها و موضع گيرى ها و دخالت ها و اظهار نظرها كه نه وظيفه او است و نه به او ارتباط دارد، بلكه بيهوده و بى حاصل است، دورى كند و فرصت ها و سرمايه عقل و فكر خويش را صرف امور اساسى كند. عقل زندگى حكم مى كند كه سرمان به كار خودمان باشد و كارى به ديگران نداشته باشيم مگر مواردى كه دين ما حكم مى كند كه امر به معروف و نهى از منكر كنيم يا به كمك نيازمندان بشتابيم.

## 11- عقل زندگى و مدارا با مردم

على عليه‌السلام مى فرمايد:

ثمره العقل مداره الناس (48).

ميوه عقل، سازگار بودن با مردم است.

درست است كه هركس داراى سليقه و فكر و نظر ويژه خود است ولى نمى توان در خانه را به روى خود بست و از مردم فاصله گرفت يا با همه درگير شد؛ تنها راه درست در عين عمل به وظيفه. مدارا كردن است.

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

از خلق هاى نيكوى پيامبران عليهم‌السلام مدارا با مردم بوده است و مومن بايد اين خلق و خوى پيامبرش را الگو قرار دهد و بدان عمل نمايد.

ستيزه جويى، نزاع، ايراد گرفتن به اين و آن، بهانه گرفتن هاى بى مورد از زن و بچه و شوهر و خويشاوندان شوهر و زن، بهانه گرفتن از غذا و لباس و همسايه، كارمند، مدير، كارگر و از اين و آن، جز تلخ كردن زندگى نتيجه ديگرى ندارد. از اين رو، افراد بهانه گير و نق بزن كه همواره از اين و آن ايراد مى گيرند، نه خود روز خوش دارند نه اطرافيان آن ها.

مومن بايد در هر شرايطى هم به وظيفه خود عمل كند و هم تا آن جا كه امكان دارد با مردم سازگار باشد.

امير مومنان على عليه‌السلام فرمود:

كن فى الناس و لا تكن معهم.

مراد حضرت اين است كه در ميان مردم باش و با آن ها زندگى كن، ولى دى عين حال، خلق و خوى بد آن ها را نگير و در گناهان آن ها شريك مشو هرگز معناى مدارا، هم رنگ شدن و هم كاسه شدن با مردم بدكار و اشرار نيست.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

امرنى ربى بمداراه الناس كما آمرنى باداء الفرائض (49)

خداوند به من دستور داده با مردم مدارا كنم؛ همان گونه كه به انجام فرائض مرا فرمان داده است.

يعنى مدارا با مردم واجب و دستور الهى است. همان گونه كه اداى واجبات ديگر دستور الهى است و همان گونه كه نبايد در اداى نماز كوتاهى نمود، نبايد سازگارى با مردم را رها كرد. در حديث ديگر فرمود:

مداره الناس نصف الايمان.

مردمدارى و مردمدار بودن، نيمى از ايمان است.

و نيز فرمود:

ثلاث من لم يكن فيه لم يقم له عمل ورع، يحجره عن معاصى الله و خلق يدارى به الناس و حلم يرد به جهل الجاهل (50)

سه خصلت است كه هركه ندارد كارش به اتمام نرسد. تقوايى كه مانع گناه شود و اخلاق سازگار با مردم و بردبارى كه بتواند جهل جاهلان را برتابد.

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه (وقولوا للناس حسنا) فرمود:

يعنى با مومنان با روى گشاده برخورد كنيد و با مخالفان با مدارا كه آن ها را جذب كنيد به سمت ايمان (51).

و نيز فرمود:

ان مداراه اعداء الله من افضل صدقه المرء على نفسه و اخوانه (52)

مدارا با دشمنان خدا بهترين صدقه است بر خود و بر دوستان كه گرفتار شر كفار نشوند.

از اين حديث معلوم مى شود كه نه فقط مدارا با مومنين و دوستان مطلوب است، بلكه گاهى لازم مى شود آدمى با دشمن نيز كوتاه آيد و مدارا كند.

و على عليه‌السلام فرمود:

المداراه احمد الخلال (53).

مدارا با مردم، زيبنده ترين فضيلت ها است.

و نيز فرمود:

سلامه الدين و الدنيا فى المداراه الناس (54).

سلامت دين و دنياى انسان در ساختن با مردم است.

حفظ دين يا حفظ منافع هميشه با ستيز و جنگ حاصل نمى شود، گاه با مدار و تحمل دشمن حاصل مى شود و فرمود:

عنوان العقل مداراه الناس (55).

نشانه عقل سازگارى با مردم است.

بنابراين، مردمدارى و ساختن با مردم، در عين اين كه زندگى را شيرين مى كند، دشمنى ها را نيز كاهش مى دهد، بهانه را از دست بهانه جو مى گيرد و منزلت آدمى را بالا مى برد و زمينه جذب آن ها را فراهم مى سازد.

البته همه اين ها مى تواند با انجام وظيفه امر به معروف و نهى از منكر و همرنگ نشدن با آن ها همراه باشد. در مواردى كه اسلام دستور به موضع گيرى صريح داده و تكليف را روشنت نموده، وظيفه فرق مى كند، ولى در همان جا نيز با مدارا بهتر مى توان به مقصد رسيد. نكته مهم تشخيص موضوع و وظيفه است.

عملكرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ با دوست و دشمن به گونه اى بود كه خداوند او را داراى خلق و خوى عظيم ياد مى كند و توجه به عمل امام على عليه‌السلام و نيز امام حسين عليه‌السلام و ديگر امامان عليهم‌السلام در مقاطع زمانى خودشان و شرايط زمان و مكان مى تواند الگوى مناسبى براى تشخيص وظيفه و عمل به آن باشد.

## 12- عاقبت انديشى و عقل زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعقل الناس انظرهم فى العواقب (56).

داناترين مردم آن است كه بيش تر از همه به فرجام كار بنگرد.

آينده نگرى از نشانه هاى عقل زندگى است كه مى تواند آدمى را از درافتادن به مهلكه ها حفظ كند.

انسان هاى كوته فكر، كه جمود فكرى دارند، هيچ گاه درست به آينده نمى نگرد و عواقب كار را بررسى نمى كنند. شرايط و اوضاع مختلف را نمى نگرد و مطالعه و بررسى نمى كنند و همين امر باعث عقب افتادگى، پشيمانى و سرگردانى در زندگى مى شود و خسارات فراوانى در پى مى آورد و چنين كسانى هميشه تاوان بى فكرى و كوته نظرى و بى دقتى و بى احتياطى خود را بايد پس بدهند.

انسان عاقل و مومن و خردمند، آينده نگر و دورانديش است و به مسائل و شرايط، خوب دقت مى كند و تصميم گيرى درست دارد و در نتيجه از بسيارى خسارت ها و آثار بد و مخرب بى فكرى در امان است.

برخى كسان فقط منافع زودگذر كار خود را مى بينند، ولى معايب و عواقب بد آن را تدبير نمى كنند.

نقل است كه حصرت آدم عليه‌السلام در سفارش به وصى خود، حضرت شيث، گفت :

اذا عزمتم على امر فانظروا عاقبته فانى لو نظرت عاقبه امرى لم يصبنى ما اصابنى (57)

هرگاه تصميم براى كارى گرفتيد، عاقبت آن را بنگريد زيرا اگر من در عاقبت كار خود (خوردناز درخت ممنوعه) انديشيده بودم، به سرم نمى آمد آنچه آمد (از بهشت برين آواره نمى شدم).

چقدر خوب است جوانان عزيز در زندگى بيش تر دقت كنند و به جاى احساسات جوانى از عقل خود بهره جويند. در تصميم گيرى ها و برخى اعمال و رفتار خود بيشتر فكر كنند و به آينده و فرجام كارها بيشتر توجه كنند تا گرفتار گناهان شقاوت آور نشوند و به خود و جامعه خود ستم ننمايند.

آن لحظه اى كه دوستت نخستين نخ سيگار را تعارف كرد و يا نخستين گردش را با او رفتى و يا نخستين بار نماز خود را ترك كردى و يا نخستين بار دست به گناه مى زنى يا با كسى دوست مى شوى و...لحظه اى بينديش و فرجام كار را بنگر.

على عليه‌السلام فرمود:

من نظر فى العواقب سلم من النوائب و من فكر فى العواقب امن من المعاطب (58)

هركه در فرجام كارهايش انديشه كند، از پيش آمدهاى ناگوار در امان باشد و كسى كه در فرجام كار بينديشد، از سقوط در دامن حوادث در امان مى ماند.

بسيارى از لغزش هاى جوانان، معلول نپختگى، شتاب، احساسات و عدم تدبر در عاقبت كار است وگرنه قدرى تامل و تعقل و نگاه به آثار و عواقب كار، راه درست را نشان خواهد داد. على عليه‌السلام فرمود:

انما العقل التجنب منالاثم و النظر فى العواقب و الاخذ بالحزم (59)

خردمندى، همان دورى از گناه است و نگريستن در فرجام كارها و سنجيده راه رفتن.

اگر آدمى نتيجه و عاقبت شوم خلافكارى ها هرزگى و بى بند و بارى را بنگرد، هرگز مرتكب خلاف نخواهد شد و نيز فرمود:

كسى كه بى انديشه و توجه به سرانجام كار دست به آن زند، خود را در معرض بلاها و سختى ها قرار داده است.

و فرمود:

اگر در عاقبت كارى بينديشى، پايان نيكويى خواهى داشت (60).

و نيز فرمود:

پس مواظب باش كه بدون عاقبت انديشى دست به كاى نزنى.

## 13- عقل زندگى و دورانديشى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العقل يوجب الحذر.

عقل، مايه دورانديشى است.

لازمه زندگى، به كار بردن حزم و دور انديشى است.

على عليه‌السلام فرمود:

الحزم كياسه.

دور انديشى گونه اى زيركى و تيز هوشى است.

ده ها حديث و سخن زيبا از حضرت على عليه‌السلام و ديگر امامان معصوم عليهم‌السلام درباره حزم وارد شده است و سفارش كرده اند كه انسان در امور زندگى بايد دورانديش و محكم كار باشد. همه جوانب كار را ببيند و سبك و سنگين كند، خير و شر آن را در نظر گيرد. مصالح دينى و اجتماعى را بسنجد و آن گاه براى انجامش برخيزد.

حزم پيش از عزم است، يعنى تفكر و دور انديشى بايد پيش از تصميم به انجام كار باشد. از اين رو يكى از راه هاى دورانديشى مشورت است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

الحزم النظر فى العواقب و المشاوره ذوى العقول (61).

حزم همانا به عاقبت كار نگريستن و مشورت با خردمندان است.

و نيز فرمود:

الحزم حفظ التجربه (62).

دور انديشى به نگهدارى تجربه ها است كه در وقت مناسب از آن بهره گيرد.

احتياط نيز گونه اى دورانديشى است. حضرت فرمود:

من الحزم الوقوف عند الشبه (63).

گونه اى حزم است كه در امور مشتبه باز ايستند.

بنابراين، اگر انسان بخواهد اشتباه كند و كارها را درست انجام دهد و در راه نلغزد و پشيمان نشود و نيرو و فرصت و امكانات را بى جا صرف نكند بايد پيش از تصميم و اقدام، بررسى كند و شناخت پيدا كند و پس از روشن شدن با احتياط تصميم بگيرد و انجام دهد.

پس با احتياط گام برداشتن و با بصيرت و شناخت حركت كردن، نشان بهره مندى عقل زندگى است.

## 14- تدبير و نظم در امور

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا عقل كالتدبير (64).

هيچ عقلى مانند برنامه ريزى نيست.

از رموز موفقيت انسان در زندگى داشتن برنامه و نظم است. برنامه ريزى و تقسيم كار و استفاده بهينه از زمان و مكان و امكانات، از اصول مديريت و عقل زندگى است.

هرچند نظم، تدبير و تقسيم كار هريك مقوله اى مستقل و جداى از يكديگرند، مجموع آن ها يك چيز را به انسان گوشزد مى كند و آن جلوگيرى از هدر رفتن عمر و فرصت ها و امكانات است.

نظم به انسان كمك مى كند كه هر كار را در وقت مناسب خود انجام دهد و تقسيم كار، وظيفه ى افراد را در انجام وظايف مشخص مى سازد و انسان را مسئوليت پذير مى كند و سرانجام تدبير و برنامه ريزى، امكان استفاده بهتر و بهره ورى نيكوتر را از همه امكانات فراهم مى سازد.

امير مومنان عليه‌السلام در وصيت خود پس از سفارش به تقوا به نظم در امور توصيه مى كند و مى فرمايد:

اوصيكم بتقوى الله و نظم امركم (65).

شما را به تقواى الهى و نظم در كارهايتان سفارش مى كنم.

و نيز فرمود:

اعمل لكل يوم بما فيه (66).

در هر روز وظيفه و كار همان روز را انجام ده.

و در جاى ديگر فرمود:

الحازم من جاد بما فى يده و لا يوخر عمل يومه لغد (67)

دورانديش به كسى مى گويند كه آنچه دارد برگيرد و كار امروز را به فردا نيندازد.

درباره تقسيم كار نيز آن حضرت فرمود:

ان ليلك و نهارك لا يستوعبان بجميع حاجتك فاقسمها بين عملك و راحتك (68)

شبانه روز تو براى همه كارهايت كافى نيست. پس آن را بين كار لازم و استراحت خود تقسيم كن.

برخى كسان شب و روز مى دوند و همه وقت خود را صرف اندوختن سرمايه هاى مادى مى كنند، نه وقت براى استراحت و خواب و خوراك مى گذارند و نه براى عبادت و نه براى خانواده.

امام رضا عليه‌السلام درباره تقسيم كار فرمود:

وقت خود را چهار بخش كن. يك بخش براى عبادت، بخش ديگر براى رفت و آمد با دوستان مورد اعتماد، بخشى براى كار و درآمد، و بخشى هم براى استراحت و لذت (69).

در مورد تدبير و برنامه ريزى به ويژه در امور اقتصادى نيز شكى نيست كه اثر بسزايى در زندگى بهتر دارد و از هر گونه لغزش و اشتباه جلوگيرى مى نمايد و از دوباره كارى ها، مقطعى كاركردن ها، و اتلاف نيروها و امكانات مى كاهد. هيچ كشورى بدون برنامه موفق نمى شود.

على عليه‌السلام فرمود:

التدبير قبل العمل يومن الندم (70).

تدبير پيش از هر كارى آدمى را از پشيمانى در امان مى دارد.

و فرمود:

التدبير قبل العمل يومن العثار (71).

تدبير قبل از كار، آدمى را از لغزش باز مى دارد.

و نيز فرمود:

صلاح العيش التدبير (72).

امور زندگى فقط با تدبير و برنامه ريزى اصلاح مى شود و به عكس، بى تدبيرى به فساد جامعه مى انجامد.

حضرت فرمود:

آفه المعاش سوء التدبير (73).

آفت زندگانى، تدبير بد است.

دولت هايى كه با برنامه ريزى دقيق و صحيح حركت مى كنند، بسيار موفق ترند تا آن ها كه برنامه ريزى مقطعى دارند.

نخستين شرط مديريت چه در محيطهاى كوچك و چه در فضاهاى بازتر، مانند يك دولت، داشتن تدبير صحيح و برنامه درست است.

متاسفانه كشور ما از ضعف تدبير و ضعف برنامه ريزى در رنج است كه اين ضعف عامل بسيارى از مشكلات است و وقتى سوء مديريت و يا ضعف مديريت را نيز به آن اضافه كنيم، آثار شوم آن هرگز قابل پيش بينى نيست.

يك جوان در آغاز زندگى اگر با تدبير حركت كند، به زودى پيشرفت خواهد كرد.

يك مدير خانه، اگر در زندگى برنامه درستى داشته باشد، با درآمد اندكى مى تواند بهترين زندگى را اداره نمايد. يك دانشجو، يك استاد دانشگاه و حتى يك خانم خانه دار اگر با تدبير باشد، زندگى را گلستان مى كند.

توصيه ما به جوانان و به مديران و به همه كسانى كه به نوعى در زندگى جمعى نقش دارند، اين است كه از همان آغاز سعى كنند كه با نظم و تدبير و برنامه باشند و با تقسيم كار به زندگى تداوم بخشند.

زندگى خوب به پول نيست، بلكه به عقل است. عقل زندگى، كم پولى و بيكارى و...را جبران مى كند و عقل زندگى يعنى درست زندگى كردن و عمل به اصولى كه تاكنون گفتيم و پس از اين خواهيم گفت.

## 15- تحصيلات عالى و كمالات

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العقل مركب العلم (74).

عقل مركب دانش است.

جهان رو به پيشرفت است و دانش براى زندگى در جهان امروز ضرورتى انكار ناپذير است.

انسان امروزى نمى تواند از قافله دانش عقب بماند كه خسارت بسيار خواهد برد. انسان مسلمان، كه رو به كمال و رشد است، امكان ندارد به علم و دانش بى توجه و از علوم زندگى بى اطلاع باشد. درس خواندن و كسب دانش و تحصيلات عالى امروزه چراغ راه انسان است. صرف نظر از مسئله مدرك يا شغل، كسب معلومات هدفى مقدس ‍ است. فهميدن و فهماندن و عالم شدن از مقتضيات عقل زندگى است. تنبلى از تحصيل علوم يا دلسردى يا بى اعتنايى به آن مايه عقب ماندگى است. جوان مسلمان به مقتضاى اسلام و عقل بايد در تحصيل علوم پيشرو باشد.

توصيه ما به جوانان به ويژه جوانان مومن و مذهبى اين است كه بيش از ديگران در پى علم و تحصيل بروند كه هم مقتضاى دين است و حكم عقل و زندگى.

عقل هميشه دنبال پرواز به سوى دانش است، چنان كه امام على عليه‌السلام فرموده است :

العقل مركب العلم.

عقل مركب دانش است.

و نيز فرمود:

العقل و العلم مقرونان فى قرن لا يفترقان و لا يتباينان

عقل و دانش هميشه همراه و همزاد هم بوده اند كه هرگز، نه از هم جدا مى شوند و نه با هم ناسازگارى مى كنند.

دانش مايه رشد و تكامل عقل است و عقل يك صفت غريزى است كه با دانش و تجربه ها افزايش مى يابد. از اين رو، مى توان ادعا كرد خردمندان عالم بيش تر از خردمندان بى دانش مى فهمند و درك مى كنند و پيشرفت جامعه انسانى مرهون علم خردمندان است؛ چنان كه على عليه‌السلام فرمود:

العقل اصل العلم و داعيه الفهم (75).

عقل، بنيان دانش است و راهنماى فهميدن.

بنابراين، آدمى نبايد هيچ گاه از تعليم و يادگيرى سرباز زند كه تنزل خواهد كرد. پيشرفت و نيل به درجات عالى نيازمند دانش و تحصيلات است.

## 16- تجربه و عقلزندگى

على عليه‌السلام مى فرمايد:

العقل حفظ التجارب (76).

عقل، نگهدارى تجربه ها است.

زندگى همه اش تجربه است، ولى با تجربه بودن، نيازمند تجربه آموختن است، كم خردان هر روز به تجربه اى و درسى از زندگى بر مى خورند ولى بى توجه از كنارش مى گذرند و هرگز چراغى از آن به همراه خود نمى برند، ولى خردمندان از هر برگى از زندگى درس مى گيرند. نگهدارى تجربه و استفاده از مقتضاى آن و درس گرفتن از زواياى زندگى از اصول موفقيت و رموز عقل زندگى است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

عقل يعنى نگهدارى تجربه ها و درس هاى زندگى و بهترين تجربه كه مى آموزى آن تجربه اى است كه براى تو پندى و موعظه اى باشد (77).

ان الشقى من حرم نفع ما اوتى من العقل و التجربه (78).

بدبخت آن است كه از عقل و تجربه هاى خدادادى بهره درست نبرد.

بهره گيرى از تجربه است كه مفيد است و نه خود آن. همچنين حضرت فرمود:

العاقل من وعظته التجارب (79).

خردمند كسى است كه تجربه ها به او پند دهند.

و نيز فرمود:

حفظ التجارب راس العقل (80).

نگهدارى تجربه ها و بهره بردارى از آن ها سرچشمه خرد است.

در هر شرايطى تجربه ها كارآمد و سودمند است؛ چنان مى فرمايد:

الايام تفيد التجارب (81).

روزگار تجربه ها به آدمى مى آموزد.

من لم يجرب الامور خدع (82).

هركه از امور زندگانى تجربه نياموزد، فريب مى خورد.

من حفظ التجارب اصابت افعاله (83).

هركه از تجربه ها نگهدارى كند، كارهايش سامان مى يابد.

بنابراين، دو نكته را به همه به خصوص جوانان عزيز توصيه مى كنيم كه اگر به كار گيرند در زندگى موفق مى شوند:

نخست اين كه تجربه هاى زندگى را از ياد نبرند و آن ها را حفظ كنند. دوم اين كه سعى كنند هميشه از تجربه ها و اندوخته هاى خود و ديگران بهره گيرند.

انسان ها باتجربه و كاردان كم نيستند به ويژه در جامعه سالمندان و كهنسالان كه همه چيز را ديده و به قول خودشان سرد و گرم روزگار را چشيده اند.

عزيزان جوان ما چه دختر و چه پسر در امر زندگى بى نياز از كوله بار تجربه بزرگان نيستند.

مادران و مادر بزرگان، پدران و پدر بزرگان، كه سرد و گرم دنيا را چشيده اند، مى توانند در زندگى جوانان ياوران خوبى باشند و به عنوان استاد دنيا ديده آن ها را يارى كنند و تجربه هاى خود را ارزان قيمت در اختيارشان قرار ندهند.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

شما تجربه گذشتگان را كه بسيار برايشان گران تمام شده با ارزان ترين قيمتم مى توانيد به دست آوريد.

به امام حسن عليه‌السلام فرمود:

من هرچند عمر دنيا را نكرده ام، ولى در آثار گذشتگان مطالعه و تدبير كرده ام و بسيارى از آزموده هاى آنان را گرد آورده ام كه آن ها را به تو پيشكش مى كنم (84).

جوانان عزيز ما قدر تجربه اهل تجربه را بدانند و مبادا غرور و تكبر جوانى و چند كلاس درس باعث شود كه سخن و تجربه آن ها را ناشنيده و ناديده انگارند و خود را از اين خير بزرگ محروم سازند، بلكه مانند شاگردى فروتن با خواهش، از تجربه هاى آنان بهره گيرند و راه زندگى را بر خود روشن سازند كه امام على عليه‌السلام فرمود:

الظفر بالحزم و الحزم بالتجارب.

كاميابى با دورانديشى است و آن در گرو آموخته هاى تجربى است.

خردمند چون از تجربه ها بهره مند مى شود، هرگز اشتباه را تكرار نمى كند. از اين رو امام صادق عليه‌السلام فرمود:

لا يسلع العاقل من جحر مرتين (85).

آدم عاقل دوباره از يك سوراخ گزيده نمى شود.

يعنى بار اول كه اشتباه كرد و ضرر ديد، براى او تجربه مى شود و آن تجربه را هرگز فراموش نمى كند و ديگر اشتباهش ‍ تكرار نمى شود.

آن قدر تجربه و آزمودگى ارزشمند است كه گفته اند: از كاش آدمى دو بار عمر مى كرد كه يك بار مى آموخت و بار ديگر عمل مى كرد. البته اگر همان گونه كه گفتيم تاز تجربه ها و آموخته هاى پر زحمت ديگران بهره مند شويم، همان عمر اول كافى است؛ زيرا از همان اول راه خود را با چراغ تجربه ديگران روشن خواهيم نمود.

## 17- استفاده از نظريه هاى ديگران

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

حق على العاقل ان يضيف الى رايه راى العقلاء (86).

سزاوار است كه شخص خردمند، راى خردمندان را بر راى خويش بيفزايد.

هرچند انسان از نظر درك و عقل قوى باشد، باز هم بى نياز از راى ديگران نيست. فرد عاقل افزون بر بهره گيرى از هوش ‍ و ذكاوت خود، تلاش مى كند با ديگران نيز مشورت نمايد و از نظريه هاى آنان بهره مند گردد تا كمتر دچار لغزش و اشتباه شود. على عليه‌السلام فرمود:

الا و ان البيب من استقبل وجوه الاراء بفكر صائب و نظر فى العواقب (87)

به راستى كه خردمند كسى است كه از آرا و نظريه درست ديگران استقبال كند و آينده نگر باشد.

و نيز فرمود:

حق على العاقل ان يضيف الى رايه راى العقلاء و يضم الى عمله علوم الحكماء (88)

سزاوار است كه شخص خردمند، راى خردمندان را به راى خويش بيفزايد و دانش حكيمان را بر دانش خويش ‍ بگذارد.

از نشانه هاى خردمندى اين است كه آدمى تنها به راى خود متكى نباشد و گاهى فر خود را متهم كند و از فكر ديگران بهره جويد و به استبداد راى دچار نگردد و خودخواه نباشد. حضرت على عليه‌السلام فرمود:

العاقل من اتهم و ام يتكل بكل ما تسول به نفسه

خردمند كسى است كه فكر خود را متهم نمايد و اعتماد نكند به هرچه خودش مى پسندد.

زيرا گاهى انسان در چارچوب خودساخته اى قرار مى گيرد كه نمى تواند عيب و نقص كار خود را ببيند. اين نياز به چراغى از برون دارد كه او را ارشاد و راهنمايى نمايد.

شكستن حصار انحصار و خودرايى و خود محورى مى تواند انسان را به راه بهتر رهنمون سازد و راحت تر او را به مقصد برساند.

بنابراين، بهره گيرى از نظريه ديگران و مشورت با افراد باتجربه و فهميده، كليد زندگى بهتر است.

## 18- عقل زندگى و پند گرفتن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

افضل العقل الاعتبار (89).

بهترين عقل، پند گرفتن است.

پند گرفتن از تاريخ گذشتگان و سرنوشت ديگران و فراز و نشيب دنيا، شكست ها و پيروزى ها، و سرافرازى ها و سرشكستگى ها، مقتضاى عقل و ايمان است.

سفارش قرآن نيز بر پند گرفتن و عبرت آموزى است و بارها قرآن بر اين حقيقت تاكيد كرده و فرموده است : (فاتبروا يا اولى الابصار (90))، (ان فى ذلك لعبره لمن يخشى (91))، (اولى الالباب (92))، و از اهل بصيرت و خرد خواسته در آن چه رخ داده انديشه كنند و عبرت گيرند.

على عليه‌السلام فرمود:

افضل العقل الاعتبار؛

بهترين عقل، پند گرفتن است.

و نيز فرمود:

كسب العقل الاعتبار و الاستظهار.

به دست آوردن عقل به عبرت گرفتن و كمك خواستن از مواعظ روزگار است.

پند گرفتن از روزگار و حوادث و درس هاى آن مايه روشنفكرى و يافتن راه صحيح است.

حضرت فرمود:

الاعتبار يقود الى الرشاد.

عبرت گرفتن، راه درست را به آدمى مى آموزد.

و نيز فرمود:

من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم (93).

كسى كه از عبرت هاى روزگار پند گيرد، بصيرت مى يابد و كسى بصيرت گيرد، مى فهمد.

البته هستند كسانى كه از هزاران پند يك پند هم بر نگيرند. امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

چه بسيارند پندها، ولى چه اندكند پند گيرها!

در صورتى كه عبرت هاى روزگار بسيار آموزند و داراى درس هاى بسيارى براى زندگى اند.

حضرت فرمود:

من اعتبر بعقله استبان (94).

كسى كه با عقل و خرد خود از دنيا پند گيرد، انديشه اش روشن مى شود.

و من كثر اعتباره قل عثاره (95).

و كسى كه عبرت بسيار گيرد، كم تر مى لغزد.

و ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات، حجزته التقوى عن تقحم الشبهات (96)

كسى كه از پيرامون خود پند گيرد و سرنوشت ديگران را باز بيند، پرهيزگارى او را از فرو رفتن در شبه ها باز مى دارد.

آرى، زندگى دنيا به گونه اى است كه اگر انسان از نمونه هاى آن درس گيرد و بى تفاوت رد نشود و از هر تغييرى درس و پند گيرد، بى گمان در تصميم گيرى ها و اعمال خود راه مى يابد و هرگز دل نمى بندد به آنچه دل بستنى نيست و دل خوش نمى كند به آنچه ماندنى نيست، بلكه به حقيقت روى مى آورد و از مجاز مى گريزد، به اصول مى انديشد و از هر حركتى درس مى گيرد.

پس عزيزم! خير خواهى و دلسوزى صادق را به جان و دل خريدار باش. از حوادث تلخ و شيرين روزگار پند گير و از دنيا براى خود مدرسه اى بساز كه هر لحظه اش درسى آموزنده و پندى سازنده باشد. غرور و خودخواهى را، كه مانع درك حقيقت است، از خود دورى از و در برابر حق تواضع كن و پيش از آن كه از حوادث روزگار براى خود غصه اى بسازى و بدى هاى آن را در دل خود باور سازى، به خوبى ها و درس هاى آن بينديش كه مى توانى براى آينده توشه اى برگيرى و كامياب شوى.

## 19- رازدارى و عقل زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

صدر العاقل صندوق سره (97).

سينه خردمند، صندوق سر او است.

از شرايط راحت زندگى كردن، نگهدارى از رازها است. هرچه اسرار زندگى بيشتر فاش شود، مشكلات هم بيشتر مى شود. آدمى نبايد اسرار خود را فاش كند و مسائل زندگى كسب و كار و رفت و آمد خود را فاش گويد.

البته اگر بيان راز براى مشورت و مانند آن لازم شود، چاره اى نيست و مانعى ندارد و گاهى واجب نيز مى شود، ولى در غير موارد ضرورى، رازدارى بايد يك اصل در زندگى باشد و همان طور كه مومن بايد راز ديگران را حفظ كند و حرام است راز كسى را فاش كند، لازم است رازهاى خود و زندگى خود را نيز بپوشاند و اجازه ندهد كسى - چه دوست - چه دشمن - از رازهاى زندگى او آگاه شود.

خانم خانه يا آقاى خانه نبايد همه چيز زندگى خود را براى اين و آن بگويد. عروس خانم كه تازه به خانه شوهر رفته، بايد به اين اصل پايبند شود و هر اتفاقى كه مى افتد،، نزد خويشان يا دوستان همه بازگو نكند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

فاش ساختن راز در حكم سقوط زندگى است.

و امام على عليه‌السلام فرمود:

سرك اسيرك فان افشيه صرت اسيره (98).

راز تو تا آن را باز نگفتى، اسير تو است، ولى همين كه آن را فاش كنى، تو اسير آن خواهى شد.

گاه افشاى راز، موفقيت را از انسان مى گيرد و بسا دشمنان و حسودان دست به كار مى شوند و موانعى بر سر راه آدمى بر نهد و ميان او و مقصدش فاصله اندازد.

على عليه‌السلام فرمود:

انجح الامور ما احاط به الكتمان (99).

موفق ترين كارها آن است كه در خفا و كتمان بماند.

شايسته نيست كه آدمى هر كارى كه مى خواهد بكند و يا هر اتفاقى كه برايش پيش مى آيد، براى ديگران تعريف كند.

از اين رو، حضرت فرمود:

لا باس بان لا يعلم سرك (100).

هيچ اشكالى ندارد كه كسى از سر تو آگاه نباشد.

به ويژه آن كه نبايد به هركس اعتماد كرد، شايد همان دوستان اگر از رازت باخبر شوند، زيان برسانند. حضرت فرمود:

ابذل لصديقك كل الموده و لا تبذل له كل الطمانينه (101)

همه دوستى و محبت خود را در اختيار دوستت قرار ده، ولى هرگز به گونه كامل به او اعتماد نكن.

اسرار زندگى را نبايد به كسى گفت؛ زيرا اگر رازى به يك نفر گفته شد، آرام آرام فاش خواهد شد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل است كه فرمود:

اگر با كسى دوست شدى، همه اسرارت را به او مگو؛ تنها چيزهايى را با او در ميان بگذار كه اگر افشا شوند، لطمه نخورى؛ زيرا هر دوستى ممكن است روزى دشمن شود (102).

كوتاه سخن آن كه عقل اقتضا مى كند كه انسان خود حافظ اسرار خود باشد و نگذارد هر نامحرمى از زندگى او سر درآورد.

آرى، عقل زندگى يعنى رازدارى.

## 20- برنامه دخل و خرج

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العقل ان تقتصد فلا تسرف (103).

خردمندى آن است كه در خرج زندگى ميانه روى و اسراف نكنى.

عقل اقتصادى نيز از عقل زندگى است. انسان در اداره زندگى به دخل و خرج نيازمند است. از راه هاى درست بايد درآورد و در راه هاى نياز مصرف كرد. عقل اقتصادى يا همان عقل زندگى، به ما مى گويد: چگونه به دست آور و چگونه مصرف كن. اگر كسى به روز اقتصادى آگاه باشد و به آن عمل كند، كم تر دچار فقر خواهد شد. برخى علم اقتصادى ندارند؛ نه مى دانند چگونه به دست آورند و نه مى دانند چگونه مصرف كنند. يا در اصل درآمد فلج مى شوند و هميشه در فقر مى مانند و از امكانات خدادادى خوب بهره نمى گيرند و يا رد مصرف و هزينه كردن به راه درست نمى روند و ثروت خود را در اثر ندانم كارى، بلند پروازى يا دقت نكردن و نشناختن شيادان، يك شبه از دست مى دهند.

زيركان باهوش به سادگى فريب نمى خورند، احتياط كارند و اگر چيزى را هم نمى دانند از اهل آن مى پرسند. يكى از راه هاى موفقيت افراد به ويژه جوانان در آغاز زندگى، توجه به نحوه ى هزينه كردن يا انتخاب شغل يا منبع درآمد است. آنان نبايد بلندپروازى كنند و از همان اول توقع داشته باشند كه يك شبكه ثروتمند شوند و تا كارى را در آن خوب وارد نشده اند و راز و رمز آن را نياموخته اند، وارد ميدان نشوند؛ بايد از عقل و درايت و نصيحت ديگران بهره بگيرند و ديگر اين كه از ولخرجى و پز دادن و خرج هاى بيهوده پرهيز نمايند و صرفه جويى و ساده زيستى و حذف تجملات را جدى بگيرند و از بسيارى خرج هاى غير ضرورى دورى نمايند.

آن ها بادى در خرج و دخل برنامه ريزى داشته باشند و به گونه اى خرج كنند كه بدهكار نشوند، بلكه گاهى هم پس انداز داشته باشند كه اگر اتفاقى افتاد، كم نياورند؛ همان گونه كه امير مومنان عليه‌السلام فرمود:

تقدير و اندازه گيرى در دخل و خرج از اصول اقتصاد در زندگى است.

و نيز فرمود:

قوام العيش حسن التقدير و ملاكه حسن التدبير (104).

قوام زندگى به خوب اندازه گيرى و برنامه ريزى صحيح و با تدبير هزينه كردن است.

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

الكمال كل الكمال التفقه فى الدين و الصبر على النائبه و تقدير المعيشه (105)

هرچه كمال است، در دين شناسى و صبر بر مصائب دنيا و اندازه گيرى در خرج زندگى است.

در احاديث بسيارى، ميانه روى در خرج و هزينه، جزء جدايى ناپذير زندگى به حساب آمده و بيان شده است بدون ميانه روى، زندگى رونق نخواهد يافت.

امام على عليه‌السلام فرمود:

الاقتصاد نصف المؤ نه (106).

ميانه روى در خرج نيمى از هزينه زندگى مى كند.

يعنى نيمى از درآمد همان درست خرج كردن است و نيز فرمود:

الاقتصاد ينمى القليل.

ميانه روى در خرج زندگى، سرمايه اندك را بسيار مى سازد.

اذا اراد الله بعبد خيرا الهمه الاقتصاد و حسن التدبير و جنبه سوء التدبير و الاسراف (107)

هرگاه خداوند خير بنده اش را بخواهد، ميانه روى و برنامه ريزى در دخل و خرج را به او الهام نمايد و وى را از اسراف و ولخرجى دور نگه مى دارد.

من صحب الاقتصاد دامت صحبه الغنى له و جنبه الاقتصاد فقره و خلله (108)

كسى كه زندگى همراه با ميانه روى داشته باشد، هميشه بى نياز باشد و اين جبران ندارى و فقر را مى كند.

كسى كه راه خرج كردن در زندگى را گم كرده است و بى حساب و كتاب مال خود را خرج مى كند، هرگز پيشرفت نخواهد كرد.

آفه المعاش سوء التدبير (109).

بى برنامگى و بد خرج كردن آفت زندگى است.

سوى التدبير مفتاح الفقر (110).

بد خرج كردن كليد فقر است.

و در برابر، كسى كه درست خرج كند و به جا مصرف نمايد، دچار فقر نخواهد شد.

لن يهلك من اقتصد (111).

كسى كه از ميان رود، هلاك نمى شود.

جوانى در آغاز زندگى و دنبال پيشرفت است، خانه لازم دارد، خودرو لازم دارد و زندگى خوب مى خواهد و دوست دارد كه صاحب همه چيز بشود، پس بايد از راه درست و صحيح گام بردارد و با كمك از عقل زندگى و دورى از گناه و پرهيز از كسب درآمدهاى حرام و بادآورده و با صرفه جويى و درست زندگى كردن و توكل و ايمان به خداوند و با تكيه بر انديشه و زور بازو به پيش برود تا موفق شود.

برخى خرج ها، مهمانى ها، سفرهاى غير ضرورى و تفريح هاى بى مورد در اول زندگى، آدمى را عقب مى اندازد.

گرفتن وام هاى پر سود از بانك ها و صرف امور غير ضرورى، هيچ توجيه عقلانى ندارد. اگر از همان روزهاى آغاز زندگى انسان درست خرج كند و زن و مرد جوان، دست همكارى به هم دهند، به پيش خواهند رفت. خرج هاى بى رويه كه برخى خانم ها مى تراشاند و در خريد لباس ها و كفش هاى گران و ديگر امور در پى مد مى روند و لقمه ى بزرگ تر از دهان بر مى دارند، خود به خود جلوى پيشرفت آن ها را مى گيرد و وقتى خرج زندگى بالا رود و درامد كفاف هزينه ها را نكند، مرد گرفتار ناهنجارى ها مى شود و به دنبال منابع حرام و كسب هاى نامشروع مى رود كه هم دنيايشان تباه مى شود و هم ايمان و آخرتشان، در صورتى كه كمى سازش، درايت، برنامه ريزى و به كار گرفتن عقل مى تواند مشكلات آنان را كل كند.

آن ها كه دارند، اگر در هزينه كردن، عقل را به كار نگيرند به زودى فقير مى شوند. آدمى به بهانه اين كه من دارم، حق ندارد هر گونه كه مى خواهد خرج كند و اسراف و ولخرجى نمايد. على عليه‌السلام فرمود:

من اقتصد فى الغنى و الفقر فقد استعد لنوائب الدهر (112)

كسى كه در وقت داشتن و در وقت نداشتن، صرفه جويى و ميانه روى كند، خود را براى رويارويى با سختى هاى زندگى آماده كرده است.

و نيز فرمود:

افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه (113).

برترين مردم از نظر عقل، كسى است كه بهتر براى خرج زندگى اش برنامه ريزد.

## 21- كم گويى و گزيده گويى

على عليه‌السلام مى فرمايد:

اذا تم العقل نقص الكلام (114).

عقل كه كامل شد، سخن اندك مى شود.

پر حرفى يكى از موانع پيشرفت است كه آدم را دچار تزلزل و گزاف گويى مى كند و افزون بر اين كه آخرت آدمى را ويران مى كند و موجب غيبت، تهمت، دروغ، پخش شايعه، تحقير نمودن، سخن چينى، تملق و...مى شود و دين و ايمان را مى برد، دنياى انسان را نيز خراب مى كند، كينه ها را بر مى انگيزد، حسادت ها را تحريك مى كند، اسرار آدمى را فاش مى كند و دشمنان را هوشيار و بيدار مى سازد.

از اين رو، مقتضاى عقل است كه انسان كم سخن گويد و نيكو و حساب شده زبان خويش بگشايد.

آدم عاقل هرگز پرحرفى نمى كند و كم و اندازه و گزيده سخن مى گويد.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من عقل لسانه (115).

خردمند كسى است كه زبان خود را به بند كشد.

لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه (116).

زبان آدم عاقل پشت اندشه اوست، ولى انديشه احمق و نادان پشت زبان او است.

يعنى آدم خردمند نخست مى انديشد و آن گاه سخن مى گويد، ولى نادان سخن مى گويد و آن گاه مى انديشد كه آيا بايد مى گفت يا نه.

اياك و فضول الكلام فانه يظهر من عيوبك ما بطن و يحرك عليك من اعدائك ما سكن (117)

از زياده گويى پرهيز كن كه زياده گويى عيب هاى نهفته تو را آشكار مى سازد و دشمنان خفه ات را به دشمنى تحريك مى كند.

كثره الهذر يكسب العار (118).

پر حرفى باعث سرافكندگى است.

كثره الهذر يمل الجليس و يهين الرئيس (119).

زياده گويى همنشين را خسته و بزرگان را بى حرمت گرداند.

اياك و كثره الكلام فانه يكثر الرلل و يورث الملل (120).

از پر حرفى دورى كن كه لغزش را زياد نمايد و خستگى آورد.

كم حرفى عيوب را مى پوشاند و از لغزش مصونت دارد. زيان هاى پر حرفى و فوايد كم حرفى زياده از حد بيان است، و شكى نيست كه راه سلامت دين و دنياى آدمى حفظ زبان و سخن اندك گفتن است. از پر گويى دورى كن كه نشان كم عقلى است.

لا تتكلمن اذا لم تجد الكلام موقعا (121).

هرگاه جايى براى سخن نيافتى، سخن مگوى.

با اين همه، آن جا كه بايد حق گفت و ارشاد نمود، در آن جا سكوت خطا است، ولى سخنى كه خيرى در آن نيست و فقط مايه دردسر و گرفتارى است، چه لزومى دارد كه انسان بگويد و خود را گرفتار كند؟! عقل زندگى چنين سخنى را از او روا نمى دارد.

## 22- سخن نيكو

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

عود لسانك حسن الكلام تامن الملام (122).

زبان خود را به سخن نيكو عادت ده كه از ملامت ديگران در امان باشى.

اگر قرار است سخن بگويى، خوش سخن باش و شيرين كلام كه قرآن فرمود:

(وقولوا للناس حسنا (123)).

با مردم سخن نيكو بگوييد.

(و قل لعبادى يقولوا التى هى احسن.)

به بندگان من بگو: بهترين سخن ها را بگوييد.

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا (124)

اى مردم با ايمان! با تقوا باشيد و سخن درست بگوييد.

بددهنى و سخنان زشت و ركيك گفتن از وقار تو مى كاهد و به گناهت مى افزايد و در جامعه سبكت مى سازد. زنهار كه سخنى گويى كه ناحق است و مايه رنجش ديگران. اگر با دشمن هم مى خواهى سخن بگويى، با نرمى و لطافت بگو و از زشت گويى و سخن ناصواب پرهيز كن. امير مومنان (عليهٍّالسلام) مى فرمايد:

من عذب لسانه كثرا اخوانه (125).

آدم شيرين زبان (نه چاپلوس) دوستانش بسيار شوند.

عود لسانك لين الكلام و بذل السلام يكثر محبوك و يقل مبغضوك (126)

زبانت را به نرمى در سخن و سلام كردن عادت ده تا دوستانت بسيار و دشمنانت اندك گردند.

مردى لجام مركب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ را گرفت و عرض كرد:

يا رسول الله! اى الاعمال افضل؟

كدام يك از كارها برتر و با فضيلت تر است؟

اطعام عالطعام و اطياب الكلام (127).

به نيازمندان غذا دادن و پاكيزه سخن گفتن.

آرى، زيبا و با ادب سخن گفتن، آثار اجتماعى بسيارى دارد كه حيف است آدمى خود را از آن ها محروم سازد.

## 23- انتخاب بهتر

امام على عليه‌السلام فرمود:

ليس العاقل من يعرف الخير من الشر و لكن العاقل من يعرف خير الشرين (128)

خردمند، تنها آن نيست كه خوب را از بد بازشناسد، بلكه آن است كه بعد را از بدتر بازشناسد.

خداوند بر انسان منت نهاد و به وى قدرت انتخاب عطا فرمود. اختيار و قدرت انتخاب كه از آثار عقل است، از ويژگى هاى انسان است و در حيوانات نيست و تنها گاهى به صورت غريزه وجود دارد.

انتخاب، كار عقل است و اراده نيز از ويژگى هاى عقل است. از اين رو، تكليف نيز دائر مدار عقل است و تمام هدف و فوز اكبر انسان در نوع انتخاب است؛ يعنى انتخاب بهتر، از ميان خوب و بد، خوب را انتخاب كند و از سعادت و شقاوت، سعادت را برگزيند و از دنيا و آخرت، آخرت را انتخاب نمايد.

در تاريخ آمده است كه حر در صحراى كربلا بهشت را انتخاب كرد. خداوند راه خير و شر و مسير هريك را از گذر انبيا بيان داشته است :

(و هديناه النجدين (129))

و ما هر دو را به انسان نشان داديم.

(من شاء فاليومن و من شاء فليكفر (130))

هر كه خواهد ايمان را و هر كه خواهد كفر را برگزيند.

پس اولا انتخاب از آثار عقل و هديه اى الهى است به بشر و ثانيا در مقام انتخاب بايد دقت كند كه راهى را بگزيند كه و را سعادتمند نمايد.

اين تنها هنر آدم عاقل نيست، بلكه هنر اصلى انتخاب بهتر است از ميان دو بد و دو شر. به عبارت ديگر اگر آدم عاقل از ميان خوب و بد، خوب را انتخاب نمايد، چندان هنرى نكرده، بلكه از ميان دو خوب، خوب تر را و در ميان دو بد اگر ناچار شود، بايد بهترين را انتخاب كند؛ يعنى بتواند در مقام تزاحم دو زيان، كم زيان تر را برگزيند؛ كه اين مقام كمال عقل است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهائم (131).

كسى كه خير و شر را باز نشناسد، از انسانيت به دور و از چهار پايان است.

بنابر اين، نوع انتخاب نشانه رشد عقلى انسان است؛ چنان كه نوع انتخاب نماينده و سفير مى تواند رشد فكرى و عقلى ملت يا دولت را نمايان سازد.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

رسولك ترجمان عقلك (132).

فرستاده تو، از عقل تو حكايت مى كند.

ويژگى هاى نماينده اى كه انتخاب مى كنى، از رشد و كمال و فهم و درايت و خردمندى و درجه هوشمندى تو خبر مى دهد.

در جاى ديگر حضرت سه چيز را نشانه عقل مى داند و مى فرمايد:

ثلاثه تدل على عقول اربابها، الرسول و الكتاب و الهدايه (133)

سه چيز از ميزان عقل و خرد آدمى حكايت مى كند: سفير، نامه، هديه.

بنابر اين، در هر كارى و هر چيزى نوع انتخاب بسيار مهم است و هرچه عقل قوى تر و تجربه بيشتر باشد، انتخاب بهتر خواهد بود و سودمندتر كه عقل زندگى = انتخاب بهتر.

## 24- عقل زندگى و محبت

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

التودد نصف العقل (134).

محبت نيمى از عقل است.

انسان، اسير و تشنه محبت است هرجا آن را بيابد جذب مى شود. از اين رو، اسلام به پدران و مادران دستور داده كه به فرزندان خود محبت كنند تا آن ها جذب والدين شوند كه از همه دلسوز ترند و مبادا كمبود محبت روزى آن ها را به سوى محبت هاى كاذب بكشاند كه جز دام، چيزى نيست.

بوسيدن فرزندان عبادت است و ثواب و اجر زيادى دارد. تامين نيازهاى مادى و معنوى و روحى فرزندان از وظايف والدين است.

دشمنان نيز از طريق محبت دام مى گسترانند و فرزندان معصوم و كم تجربه را مى ربايند. فرزندانى كه از خردسالى از پدر و مادر محروم بوده اند و كمبود محبت دارند، به خطر بسيار نزديك ترند تا ديگران. از اين رو، آغوش خانه بايد گرم و صميمى و بامحبت باشد تا فرزندان به سوى محبت كاذب نروند.

البته محبت يك اصل مورد نياز بشر است و مخصوص كودكان نيست. انسان هركه به او محبت كند، جذبش مى شود، از اين رو، مومن بايد با محبت باشد و برخورد او با ديگران از روى محبت باشد و انسان عاقل كسى است كه با محبت به ديگران، خود را محبوب گرداند و زمينه جذب ديگران را فراهم سازد و به عبارت ديگر بكوشد جاذبه داشته باشد و نه دافعه و يكى از راه هاى جاذبه اجتماعى، محبت هاى سازنده است، چنان كه على عليه‌السلام مى فرمايد:

محبت و دوستى نيمى از خرد و عقل آدمى است و اساس و سرآمد عقل دوستى و محبت به ديگران است.

تجربه نيز نشان داده است كه افراد مهربان و با محبت بيشتر مورد توجه اند تا آدم هاى خشن و سخت گير. حتى دانش ‍ آموز در كلاس بيش تر از آموزگارى خوشش مى آيد كه مهربان باشد.

آرى، محبت دام صيد قلب ديگران است.

## 25- حد و مرزها

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ما عقل من عدا طوره (135).

به عقل و خرد دست نيافته كسى كه از حد و مرز خود پا فراتر نهد.

عاقل كسى است كه حد و مرز خود را بشناسد و از بلند پروازى و زياده طلبى پرهيز نمايد. كسانى كه حد و مرز خود را نمى شناسند و پايشان را از گليم خودشان فراتر مى نهند، در اجتماع جايگاهى ندارند و اعتماد و حسن ظن ديگران را از دست مى دهند و مورد بى مهرى و بى علاقگى ديگران قرار مى گيرند.

عقل زندگى اقتضا مى كند كه آدمى خود را بشناسد. قدر و منزلت خويش را درك كند و از حدود خود تجاوز ننمايد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

لا عقل لمن يتجاوز حده و قدره (136).

كسى كه از حد و مرز خود تجاوز كند و منزلت خود را نداند، اهل خرد نيست.

اين گونه افراد، مردم را نيز از دست مى دهند و موجب كدورت دل ها مى شوند.

من تعدى حده اهانه الناس (137).

كسى كه از حد خود تجاوز نمايد، مردم خوارش كنند.

رحم الله امرا عرف قدره و لم يتعد طوره (138).

خدا رحمت كند كسى را كه قدر و اندازه خويش بشناسد و از حد تجاوز نكند.

من وقف عند قدره اكرمه الناس (139).

كسى كه در جايگاه و منزلت خود بايستد، مردم او را گرامى مى دارند.

هلك من لم يعرف قدره (140).

كسى كه قدر رسول خود را نشناسد، هلاك مى شود.

من عرف قدر نفسه لم يهنها بالفانيات (141).

كسى كه قدر خويشتن را بشناسد، خود را براى امور فانى دنيا خوار نگرداند.

و من اقتصر عن قدره كان ابقى له؛

كسى كه به سهم خود بسنده كند، شخصيتش پايدارتر خواهد بود.

## 26- دورى از خودخواهى و غرور

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العجب يفسد العقل (142).

خودخواهى عقل را تباه مى سازد.

از صفات زيانبار، صفت خودخواهى و غرور و از خود راضى بودن است.

آدم هاى كم خرد معمولا بسيار از خود راضى اند و به خويش خوش بين هستند و غرور و خودخواهى نمى گذارد به هيچ صراطى مستقيم شوند. اين نوع خلق و خور، بسيار زيانبار و مخرب است و موجب عقب افتادن در زندگى و در علم و كمال مى شود.

افراد مغرور هميشه عقب مى مانند و راه تكامل و رشد را برو خود مى بندند.

على عليه‌السلام فرمود:

الاعجاب يمنع من الازدياد (143).

خودخواهى پيشرفت را از آدمى مى گيرد.

افراد از خود راضى با كارهاى خود، دوستان و خويشان را مى رنجانند و آنان را به دشمن تبديل مى كنند.

امام هادى عليه‌السلام فرمود:

من رضى عن نفسه كثر الساخطون عليه (144).

كسى كه از خود راضى باشد، همه را عليه خود خشمگين مى سازد.

خودخواهان از نظر عقلى دچار بيمارى اند و گونه اى حماقت.

على عليه‌السلام فرمود:

المعجب لا عقل له (145).

آدم خودخواه بى خرد است.

رضاك عن نفسك دليل على فساد عقلك (146).

از خود راضى بودنت دليلى بر بى عقلى تو است.

العجب راس الحماقه (147).

از خود راضى بودن احساس حماقت است.

بنابر اين، از نشانه هاى عقل زندگى اين است كه انسان خود را گرفتار خوى زشت خودخواهى نسازد و با كمال توازع تسليم حق باشد و گهگاه خود را متهم سازد و احتمال نقص و اشتباه را در امور خود نفى نكند. راه رشد و پيشرفت را با غرور خود نبندد و زمينه تكامل را در امور مادى و معنوى در رسول خود فراهم سازد و بى جهت دوستان و دلسوزان خود را متهم نسازد و از خود نراند.

## 27- خودشناسى

امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

افضل العقل معرفه الانسان نفسه (148).

برترين عقل اين است كه انسان خودشناس باشد.

خودشناسى به انسان درس هاى فراوان مى آموزد و سودهاى بسيارى دارد و جهل انسان به خود نيز زيان هاى بسيار در بر خواهد داشت.

خودشناسى، كليد موفقيت انسان است. كسى كه خود و شرايط زمانى خود را بشناسد، توانايى ها و نواقص خويش را بيابد و موقعيت اجتماعى، فردى، سياسى، فرهنگى دينى خود را درك كند، راحت تر و بهتر و مطمئن تر و درست تر، تصميم مى گيرد؛ بر خلاف آدم هاى جاهل كه با جهل خود و ندانم كارى خود پا به بخت و خوشبختى خود مى زنند.

امام على عليه‌السلام فرمود:

افضل العقل معرفه الانسان نفسه فمن عرف نفسه عقل و من جهلها ضل (149)

بهترين خردمندى، خودشناسى است كه هركه خود را شناخت، از عقل بهره جسته و هركه خود را نشناخت، به گمراهى مى رود.

بديهى است كه اين معرفت، معرفت جسم و رسم و شكل و شمايل نيست، بلكه معرفت معنوى و انسانى است؛ يعنى شناخت خود و موقعيت خود و نقص و كمال خود و تشخيص راه درست از راه نادرست و انتخاب درست.

گم كردن خود و جهل به نفس خود آفت بزرگى است كه آدمى را به مهلكه ابدى مى كشاند.

على عليه‌السلام فرمود:

اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه (150).

بزرگ ترين نادانى اين است كه انسان به خود نادان باشد.

همين خودشناسى است كه به خداشناسى و هدفدار شدن مى انجامد و همه چيز انسان خدايى و الهى مى گردد.

على عليه‌السلام فرمود:

من عرف نفسه فقد عرف ربه (151).

كسى كه خود را شناخت، به خداى خود خواهد رسيد.

هيچ معرفتى به پاى معرفت نفس و خودشناسى نمى رسد كه نشان رشد فكرى و عقلى انسان است و از اين رو على عليه‌السلام فرمود:

افضل الحكمه معرفه الانسان نفسه (152).

بالاترين دانش ها، همانا خودشناسى است.

نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفه النفس (153).

هركه در مقام خودشناسى پيروز شود، به سعادت بزرگ دست يافته است.

## 28- خودشناسى و اصلاح نفس

على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعقل الناس من كان بعيبه بصيرا (154).

خردمندترين مردم كسى است كه به عيوب خود آگاه باشد.

از نتايج سازنده خودشناسى وقوف بر عيوب و نواقص و تلاش براى اصلاح آن ها و رفع نواقص است. پالايش و اصلاح، امرى عقلانى است. عقلاى جامعه و دلسوزان دانا، هر لحظه مى كوشند كه عيوب و نواقص را در قالب اصلاحات برطرف نمايند.

تلاش همه دلسوزان در امور سياسى، امور بهداشتى و اجتماعى اين است كه نواقص را برطرف كنند، پس چه امرى از خود انسان مهم تر و چه اصلاحى از اصلاح خود انسان ضرورى تر؟!

هدايتگران جامعه و انبيا و مصلحان الهى هميشه در تلاش بوده اند كه جامعه و اخلاق انسان را اصلاح كنند و گام به گام به سمت اصلاح پيش روند كه خداوند از قول يكى از انبيا عليه‌السلام نقل مى كند كه به قوم خود فرمود:

(ان اريد الا الاصلاح ماستطعت (155)).

من هدى ندارم جز آن كه تا مى توانم شما را به صلاح آورم.

بنابراين، مقتضاى عقل و فطرت بشرى، اصلاح انسان است و هركس بايد از خود آغاز كند و انى نمى شود مگر انسان به عيوب خود آگاه باشد و موارد لازم را بشناسد.

امير مومنان عليه‌السلام فرمود:

(اعقل الناس من كان بعينه بصيرا).

از همه خردمندتر كسى است كه بر عيوب خود آگاه باشد.

زيرا اصلاح، فرع بر شناخت نواقص است و انسان تا نواقص و عيوب خود را نشناسد، در مقام اصلاح و رفع آن برنمى آيد. بنابر اين، خودسازى و آغاز اصلاح از درون و از خود، دليل صداقت و تكامل عقل است.

## 29- خرده گيرى از ديگران

على عليه‌السلام مى فرمايد:

من ابصر عيب نفسه لم يعب احدا (156).

هركه به عيوب خود بينا باشد، از كسى عيب نگيرد.

آن گاه كه كسى از كاستى ها و عيب هاى خود آگاه باشد و سرتاپا خود را ناقص و معيوب بداند، هرگز به خود اجازه نمى دهد از ديگران خرده بگيرد و بر كسى عيب بگذارد.

امامان عليهم‌السلام فرموده اند:

مادام كه خود را اصلاح نكرده اى، به عيب ديگران مپرداز. چنان كه على عليه‌السلام فرمود:

ما دمت لا ترى ذنوبك قد قفرت فلا تشتغل بعيوب غيرك (157)

مادام كه گناهانت را نيامرزيده اند، خود را به عيوب ديگران مشغول مساز.

من ابصر عيب نفسه لم يعب احدا.

كسى كه عيب هاى خود را باز بيند، هرگز از كسى عيب نگيرد.

طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس (158).

خوشا به حال كسى كه به عيب خود مشغول شود و از عيب ديگران چشم بپوشد.

من ابصر زله نفسه صغرت عنده زله غيره (159).

كسى كه لغزش هاى خود را باز بيند، لغزش ديگران در نظرش كوچك باشد.

و ده ها سخن ديگر، كه به انسان هشدار مى دهد در جامعه دنبال اين و آن نباشد و هر روز بهانه از كسى نگيرد و او را دست نيندازد كه دنبال عيوب و بدى ديگران رفتن و از خود غافل ماندن، اخلاق بسيار زشتى است.

## 30- پرده پوشى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

غطاء العيوب العقل (160).

عيب پوشى از نشانه هاى خردمندى است.

يكى ديگر از نشانه هاى كمال عقل و خردمندى انسان كه در خودشناسى ريشه دارد، عيب پوشى است. پرده پوشى و پنهان داشتن عيوب از مظاهر عقل است.

آدمى نقطه ضعف هاى خود را نيز نبايد بر ملا سازد و خود را ابزار دست و زبان و مسخره ديگران كند، حتى فقر و ندارى و بيمارى و مشكلات ديگر خود را بايد پنهان دارد و به جز براى افراد صلاحيت دار بازگو نكند.

پوشش عيوب مردم، عيوب خويشاوندان و خانواده، عيوب همسر و فرزند، همسايه، استاد و شاگرد از درايت انسان است كه براى سلامتى خود و خانواده و جامعه مفيد و حرمت ها را بهتر حفظ مى كند، و از اين رو حتى اعتراف به گناه نيز جايز نيست.

اگر جوانى خداى نخواسته در جوانى دچار گناه و اشتباهى شده است، نبايد آن را براى ديگران بازگو كند نه براى همسر آينده خود، نه براى دوستان و آشنايان و نه هيچ كس ديگر.

همين نقطه ضعف ها مى تواند براى او در زندگى مشكل ساز شود، پس چه بهتر كه مراقب عيوب و نواقص و اشتباهات خود باشد و در مقام اصلاح آن ها و توبه و جبران برآيد.

كسانى كه گذشته سياه و خراب خود را براى ديگران نقل مى كنند و پرونده خويش را بر ملا مى سازند، از عقل درستى برخوردار نيستند، بايد حيا را بر خود حاكم نمايند كه حيا سرپوش خوبى است.

على عليه‌السلام فرمود:

من كساه الحيا ثوبه لم يرى الناس عيبه (161)

كسى كه لباس حيا او را پو دهد، مردم عيوب او را نبينند.

و بايد توجه داشت كه هيچ كس از عيب مصون نيست جز اهل عصمت و هيچ كس نبايد از ديگران انتظار عصمت داشته باشد كه حضرت على عليه‌السلام فرمود:

لو تكاشفتم ما تدافنتم (162).

اگر زشتى هاى همديگر را مى ديديد، ديگر كسى، كسى را دفن نمى كرد.

## 31- شيوه برخورد با نادانان

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

لكل شى ء زكاه العقل احتمال الجهال (163).

هر چيزى زكاتى دارد و زكات عقل و خردمندى، تحمل نادانان است.

در جامعه ممكن است افراد نادانى يافت شوند كه به هر دليلى با ما مخالفت كنند و كارشكنى نمايند و اهانت كنند و يا مزاحم مقاصد و اهدافمان باشند. اين گونه افراد هميشه بوده و خواهند بود. در عصر انبياء عليهم‌السلام اى قشر از مردم بودند كه آلت دست اين و آن قرار مى گرفتند و دردسر درست مى كردند. در عصر امامان معصوم نيز بودند و آزار مى رساندند و اكنون نيز هستند.

قرآن كريم از اين گونه افراد به عنوان جهال و نادانان نام مى برد؛ زيرا بى گمان اين گونه رفتارها در اثر جهل است، ولى شيوه برخورد را قرآن، مسالمت آميز مى داند و برخورد خوب و سازنده را پيشنهاد مى كند و مى فرمايد:

(و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما (164)).

(انسان هاى فداكار) وقتى مورد خطاب و اهانت جاهلان قرار مى گيرند، (با ملايمت و ملاطفت) سلام مى كنند.

رفتار خشونت آميز و تند با نادانان نتيجه منفى دارد، ولى اگر برخورد سالم و درست و بامحبت و سازش باشد، اميدى هست كه او را بسازد و از جهل بيرونش آورد.

نمونه هاى فراوانى در زندگى امامان عليهم‌السلام نقل شده كه آن ها دشمن خدا را با يك برخورد شايسته تبديل به دوستى وفادار كردند كه يك نمونه آن داستان مرد شامى و امام حسن عليه‌السلام است كه در تاريخ ثبت شده است.

گاهى همان تحمل، بلكه گذشت و حلم، باعث ساختن و پشيمانى مى شود؛ چنان كه نبايد با نادانان زياد بحث و بگومگو كرد و حتى گاه بايد سكوت او را ادب نمود و به قول معروف جواب ابلهان خاموشى است.

على عليه‌السلام فرمود:

اعقل الناس من لا يتجاوز الصمت فى عقوبه الجهال (165)

خردمندترين مردم كسى است كه براى عقوبت نادانان، تنها از سكوت بهره جويد.

همچنين فرمود:

من اوكد اسباب العقل رحمت الجاهل (166).

از بهترين كارهاى خردمندى، بخشودن نادانان است.

البته موارد فرق مى كند و شخص دانا و داراى خرد بايد موارد را تشخيص دهد و در هرجا از ابزار مناسب بهره جويد. اين گونه نيست كه همه جا سكوت يا همه جا محبت، موثر باشد. بايد در هرجا بنا بر مقتضاى حال عمل شود.

## 32- پرهيز از جدال و بگومگوها

امام على عليه‌السلام فرمود:

المراء بذر الشر (167).

بگومگو كردن مايه شر است.

برخى كسان بيمارى حرف زدن دارند و هميشه خود را درگير مسائل بى فايده و بحث هاى بى اثر مى كنند. بگومگوهاى بيهوده كه اسلام نام آن را مراء و جدال نادرست گذاشته است، بسيار مذهوم و از خرد به دور است؛ وقت را تلف مى كند، فرصت را به باد مى دهد و ايمان را خراب مى كند و سلامتى را نابود مى سازد و كينه ها و كدورت ها را بيش تر مى نمايد.

انسان فهميده و عاقل بايد از درگير شده با آدم هاى يك دنده و لجباز كه فقط روى حرف خود ايستاده اند و حاضر نيستند يك قدم عقب نشينى كنند و ملاك حق و باطل فقط نظر خودشان است، پرهيز نمايد؛ زيرا بحث و جدال با اين ها هيچ نتيجه اى ندارد جز زيان هاى فراوان كه بدان اشاره شد. اين ها اهل بحث منطقى نبوده و به دنبال روشن شدن چيزى نيستند، فقط هدفشان مطرح كردن خود و جار و جنجال است.

البته اسلام جدال نيكو و بحث منطقى را هيچ گاه مردود نمى داند، ولى مراء با آدم هاى كج فهم را مردود مى داند.

على عليه‌السلام فرمود:

ثمره المرء الشحناء (168).

ميوه جدال، دشمنى است.

اياكم و المرء و الخصومه فانها يمرضان لقلوب على الاخوان و ينبتان النفاق (169)

از دشمنى كردن و جدال و بحث بيهوده پرهيز كنيد كه دل ها را بيمار مى كند و ميان برادران جدايى مى اندازد.

و نيز آن حضرت فرمود:

ايمان كسى كامل نمى شود و به حقيقت ايمان نمى رسد، مگر وقتى كه مرا را ترك كند، هرچند حق با او باشد.

لا محبه مع كثره مراء (170).

با بحث هاى بيهوده بسيار ديگر محبتى باقى نمى ماند.

بنابر اين، انسان نبايد وقت عزيز و فرصت گرانقدر خود را صرف بحث هاى بى حاصل و جدال ها و بگومگوهاى بى نتيجه كند و دل ها را پر از كينه و دشمنى سازد و عرصه زندگى را بر خود و خانواده خود تنگ نمايد.

قرآن مى فرمايد:

(و اذا مروا باللغو مروا كراما (171)).

(مومنين) وقتى به امور لغو برخورد مى كنند، با بزرگوارى از كنارش مى گذرند.

## 33- دورى از پستى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعقل الناس ابعدهم عن كل دنيه (172).

خردمندترين مردم كسى است كه بيش تر خود را از پستى دور مى كند.

خداوند عقل را به انسان هديه كرد تا او را از امور پست و دور از شان انسانيت مصون دارد. از امتيازات عقل اين است كه زشتى ها و زيبايى ها را درك مى كند، خوب و بد و قبيح و نيكو را مى فهمد. بنابر اين، مقتضاى عقل، مصونيت از گناه و دورى از زشتى ها و تخلق به اخلاق و صفات نيكو است. كسانى كه فساد و تباهى وجودشان را فرا مى گيرد، از عقل خود خوب بهره نجسته اند و عقل را اسير هوا نموده و در غل و زنجير نفس زندانش كرده اند.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

كم من عقل اسير عند هوى امير (173).

بسا عقلى كه در برابر فرمانروايى هواهاى نفسانى اسير است.

بسيار شايسته است كه انسان دانا به ويژه جوانان عزيز خود را از آلوده شدن به امور بى بها و پست به دور دارند كه حيثيت و شرف و مردانگى آنان را ويران مى سازد.

بسيارى از امور اگر مرسوم هم شده باشد، باز هم پست و بد است. آلوده شدن به گناهان و و كارهاى سبك، كه نشانه جهل و بى فرهنگى است، مانند سيگار كشيدن و مصرف انواع دخانيات، مواد مخدر، ترياك و غيره يا سرگرم شدن به بازى هاى زيانبار همانند قمار يا خوردن آن چه در شان انسان دانا نيست مانند شراب خوارى و هر كار سبك و زشتى كه در مرتبه انسانى نيست، نبايد از يك فرد عاقل سر زند.

آيا آنان كه دست به استعمال مواد مخدر مى زنند و زندگى خود و زن و فرزند خود را تباه مى نمايند تا جايى كه روانداز كودكان خويش را مى فروشند و خرج دود مى كنند و همه هستى خود را آتش مى زنند و به هوا مى فرستند، داراى عقل هستند؟!

آيا لحظه اى انديشيده اند كه چرا با دست خود دنيا و آخرت خود و خانواده خود را به آتش مى كشند و همه را از هستى ساقط مى كنند؟!

كجا است عقل و فهم آنان؟!

شعور و احساسات آن ها چه شده؟!

عواطف و غيرت و مردانگى آن ها كجا رفته؟!

آيا اين همه سقوط توجيه پذير است؟!

تو اى جوان عزيز! آيا مى دانى همان لحظه اى كه براى تفريح با دوستت نخ سيگارى را بر لب مى گذارى، قدم در چه راهى گذاشته اى؟! و آن گاه كه براى سرگرمى با دوست خائنت كنار منقلى نشستى و لحظه اى مى خواهى خوش باشى، چه كبريتى به خرمن عمر و سعادتت مى زنى و چگونه نابودى و بدبختى خود را امضا مى كنى؟!

آرى، از همان لحظه اول و نخ اول سيگار قدرى فكر كن، عقلت را به كار انداز، سرنوشت ديگران را ببين و تن به اين گونه امور پست مده كه دور از شان انسانى تو است و به نصيحت مولاى خوبان گوش ده كه فرمود:

اكرم نفسك عن كل دنيه و ان ساقطك الى الزغائب فانك لن عتعتاض عما تبذل من نفسك عوضا (174)

خويشتن را گرامى بدار و به پستى تن مده هرچند تو را به آرزوهاى دنيايى ات برساند؛ زيرا به قدر آن چه از دست مى دهى، هرگز عوض دريافت نخواهى كرد.

نزه عن كل دنيه نفسك و ابذال فى المكارم جهدك، تخلص من الماثم و تحرز المكارم (175)

خويشتن را از هر پستى و آلودگى پاك بنما و تمام تلاش خود را در بدست آوردن مكارم اخلاق و صفات خوب به كار گير تا از گناهان آسوده شوى و زيبايى هاى اخلاقى را كسب نمايى.

## 34- پرهيز از انواع آلودگى ها

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من عقل عف (176).

هركه خردمند گردد پاكدامن شود.

پاكدامنى و پرهيز از گناهان، نشانه بروز و كمال عقل است. انسان هاى با شخصيت و كامل هرگز سراغ فساد و گناهان نمى روند؛ زيرا زيان هاى دنيوى و اخروى آن را گويى به چشم مى بينند و مى دانند كه گناه و ناپاكى، آدمى را بى آبرو مى كند. اعتياد شخصيت انسان را از بين مى برد و هرچه آلودگى ها بيش تر باشد، بى اعتبارى و بى حيثيتى اجتماعى نيز بيشتر مى شود.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من تورع عن الذنوب و تنزه عن العيوب (177)

عاقل كسى است كه از گناهان و عيوب خود را پاك گرداند.

اذا كمل العقل نقصت الشهوه (178).

آن گاه كه عقل كامل گردد، شهوترانى ها كاهش مى يابد.

من كمل عقله استهان بالشهوات (179).

كسى كه عقلش كامل مى شود به حوس ها بى اعتنا مى گردد.

العاقل من هجر شهوته و باع دنياه باخرته (180).

خردمند كسى است كه از خواهش هاى نفس دورى كند و دنيايش را فداى آخرت كند.

العاقل من قمع هواه بعقله (181).

عاقل كسى است كه به عقل خود، هواى نفسش را سركوب نمايد.

عدو العقل الهوى (182).

هوا پرستى دشمن عقل است.

بنابر اين، شهوترانى و هرزگى با عقل خرد سازگارى ندارد.

## 35- دنيا زدگى، آفت عقل

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من زهد فى دنيا دنيه (183).

خردمند كسى است كه به دنياى پست بى رغبت باشد.

همان گونه كه شهوات و هواهاى نفسانى و گناهان آفت عقل است و عقل سالم را به اسارت خود در مى آورد و بيمار مى سازد و از ديدن بدى ها و زشتى ها نابينا و ناتوان مى سازد، دنيازدگى و عشق به مظاهر مادى نيز آفت بزرگى است كه عقل آدمى را از خاصيت و درك صحيح مى اندازد.

اگر انسان مى خواهد هميشه از راهنمايى هاى سودمند عقل بهره گيرد، سخت بايد مراقب باشد كه تشنه و عاشق دنيا و مظاهر پوچ و فريبنده آن نشود، وگرنه با ديوانگان نه تنها فرقى خواهد كرد، بلكه خطرش بسيار بيش تر خواهد بود.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

العاقل من غلب هواه و لم يبع آخرته بدنياه (184).

خردمند كسى است كه بر هواى نفس خود غالب شود و هرگز بهشت خود را به دنيا نفروشد.

بارى، دنيا زدگى چشم عقل را كور مى كند و آدمى را به ورطه سقوط مى لغزاند. مباد كه دنيا اصل و هدف تو در زندگى باشد!

## 36- پرهيز از شهوت رانى

على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من هجر الشهوات (185).

عاقل كسى است كه از خواسته هاى نفسانى دورى كند.

از لغزشگاه هاى آدمى، شهوترانى هاى ناروا و بى حد و مرز است. شهوات و هواهاى نفسانى از ثمرات بعد حيوانى آدمى است، در صورتى كه عقل و نورانيت نتيجه بعد انسانى و ملكوتى او است.

روح الهى كه در جسم خاكى دميده شده، با هدايت عقل به رشد و كمال مى رسد و او را ملكوتى مى گرداند، ولى جنبه هاى حيوانى اگر از مرز بگذرد، به سقوط او مى انجامد.

از اين رو، انسان عاقل كسى است كه در سراشيبى شهوت نلغزد. تنها راه درست، احتياط و پرهيز از شهوات است كه بدترين لغزشگاه هايند.

اگر عقل، خوب درك كند و موانع ادراك آن برطرف شود، خود به خود از شهوات دورى مى كند و آن ها را مظهر حيوانيت مى داند و از آن گريزان است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اذا كمل العقل نقصت الشهوه (186).

هرگاه عقل به كمال برسد، هوس ها كاهش مى يابد.

و در جاى ديگر فرمود:

هركه عقلش كامل شود، به شهوات حيوانى بى اعتنا خواهد شد.

در حقيقت، عقل كه از كلمه عقال به معناى بستن گرفته شده، كنترل كننده انسان و بازدارنده او است. پس ‍ هرچه به كمال بيشترى برسد، بهتر و بيش تر مراقب انسان است و روشن تر مى بيند و واقعيت ها را راحت تر درك مى كند تا جايى كه ممكن است انسان به حدى از كمال برسد كه ديگر هرگز گناه نكند و حتى فكر آن را هم نكند؛ همانند انبيا و اوليا عليهم‌السلام.

عصمت، رسيدن به اوج بصيرت است. انسان بصير عوارض بد و سياه گناه را درك مى كند و با اراده استوار از آن فاصله مى گيرد و خود را آلوده به گناه نمى كند.

از اين رو، مى توان ادعا كرد كه مجرمان و گناه كاران، بيشتر ناآگاهان و كم خردان هستند و يا شيرينى گناه توانسته به شيشه چراغ عقل آنان گرد و غبار بنشاند كه ديگر از درك صحيح برخوردار نشوند؛ يعنى گناهان چشم بصيرت آنان را نابينا ساخته است.

انما لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور

چشم جسم آنان بينا است، ولى چشم دلشان كور است.

بدين سان هرچه آگاهى افراد جامعه بالاتر رود، آمار جنايات كاهش مى يابد و به عكس،، هرچه ناآگاهى بيش تر شود، جرم نيز افزايش مى يابد.

على عليه‌السلام فرمود:

العقل جمال الظاهر و الباطن (187).

عقل مايه سربلندى و زيبايى ظاهر و باطن آدمى است.

يعنى عقل، تمام زشتى ها را از آدمى دور مى كند.

اففضل العقل مجانبه الهوى (188).

بالاترين مرتبه عقل دورى از هواهاى نفسانى است.

العاقل من عصى هواه فى طاعه ربه (189).

خردمند كسى است كه از هوس نافرمانى كند و از خدا فرمان برد. و نيز در يك سخن زيباى ديگر از امام خردمندان كه فرمود:

غريزه العقل تابى ذميم العقل (190).

نيروى سرشار عقل، آدمى را از زشت كارى باز مى دارد.

من قدم عقله على هواه حسنت مساعيه (191).

كسى كه عقل را بر هواى نفس پيش بدارد، كارهايش درست و نيكو مى گردد.

بنابر اين، اگر چراغ عقل هميشه روشن باشد و تاريكى هاى گناه، نور او را كم سو نكند، كم تر كسى است كه سوى هواها و تمايلات نفسانى برود و موجبات سقوط فكرى و معنوى و اجتماعى خود را فراهم سازد.

العاقل من تورع من الذنوب و تنزه عن العيوب (192)

خردمند كسى است كه از گناهان پرهيز كند و خود را از عيب ها منزه گرداند.

العاقل من قمع هواه بعقله (193).

خردمند كسى است كه به عقل و فهم خود، هواى سركش را سركوب نمايد.

البته چنين كسى از فرشتگان نيز بالاتر مى رود تا جايى كه فرشتگان افتخار مى كنند تا به او خدمتگزارى كنند و بال هاى ملكوتى خود را بر او تبرك نمايند.

آرى، رسد آدمى به جايى كه جز خدا نبيند.

## 37- ادب و كمال

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان العاقل تتعظ بالادب (194).

ادب در زندگى سرمايه بزرگى است كه هركه دارد، سود مى برد و هركه ندارد زيان مى بيند.

معمولا عقل و ادب دو يار وفادارند، هرچه عقل آدمى بلند مرتبه تر باشد، آداب اجتماعى او نيز بهتر و والاتر است و هرچه سبكى و بى ادبى بيش تر باشد نشان از سبكى عقل و كمى خرد او است. البته عقل موهبتى است الهى چنان كه ادب امرى اكتسابى است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

العقول مواهب و الادب مكاسب (195).

ادب به دست آوردنى است، ولى عقل هديه الهى است.

با اين حال، ادب محصول عقل و خرد است و شخص عاقل مى تواند ادب كسب كند.

الدين و الادب نتيجه العقل (196).

دين و ادب نتيجه عقل و خرد است.

نعم قرين العقل الادب (197).

ادب همنشين خوبى است براى عقل.

صلاح العقل الادب (198).

صلاح و درستى عقل در ادب است.

الادب صوره العقل (199).

ادب چهره عقل است.

حسن الادب زينه العقل (200).

ادب نيكو، زينت عقل است.

آرى، سجايايى اخلاقى و آداب نيكو نشان عقل و توان فكرى است. بدين معنا كه هرگز كارهاى بى ادبانه از خردمندان سر نمى زند كمال عقل و ادب بستگى به كمال ديگرى دارد و نبود يكى، از نبود ديگرى حكايت مى كند.

لا ادب لمن لا عقل له (201).

آن كه عقل ندارد ادب ندارد.

بى گمان، شخصيت انسانى هركس، تابع كمالات انسانى و آداب اجتماعى او است و نبايد آن را دست كم گرفت.

از اهداف انبيا عليه‌السلام ساختن انسان و مودب كردن او به آداب زندگى و سجاياى اخلاقى است و انسان هرچه تلاش كند كه سرمايه ادب را بالا برد، سود برده است.

لا حلل كالادب (202).

هيچ زيورى همچون آداب انسانى نيست.

لا زينه كالادب (203).

هيچ زيبايى بالاتر از ادب نيست.

الادب كمال الرجل (204).

كمال مرد به ادب است.

ادب به معناى تخلق به اخلاق نيكو و انجام امور متناسب با عقل و انسانيت و داشتن صفاتى است كه شخصيت آدمى را با عظمت مى كند و دورى از اعمال و رفتار و گفتارى كه ناشايسته است و خرد آدمى آن ها را تاييد نمى كند و فطرت پاك از آن دورى مى جويد.

كفاك ادبا لنفسك اجتنابك ما تكره من غيرك (205)

در ادب تو همين بس كه آن چه براى ديگران نمى پسندى، براى خود نيز نپسندى.

و نتيجه اين كه :

ادب در زندگى نشان كمال عقل است و نشان خردمندى نيز مودب بودن است.

## 38- اعتراف به جهل

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

غايه العقل الاعتراف بالجهل (206).

نهايت كمال عقل در اعتراف به نادانى است.

جز معصومين عليه‌السلام كسى را نمى توان يافت كه بى نقص و خطا باشد و انجام خطا و ندانم كارى از هر كسى ممكن است سر بزند.

نادانى هاى افراد معمولا كار دست آنان مى دهد و در اثر جهل ممكن است كارى انجام دهند و برخوردى كنند يا تصميمى بگيرند و سخنى بگويند كه درست نباشد و پس از انجامش به اشتباه خور پى ببرند و پشيمان شوند.

ممكن است در اثر جهل، قضاوت بى جايى كنند يا سخنى گويند كه شخصى را برنجاند يا حتى كارى كنند كه خسارات جبران ناپذيرى وارد سازد كه نتيجه همه آن پشيمانى است.

بهترين راه براى جبران اشتباهات جاهلانه، درس گرفتن و تجربه آموختن است تا دوباره تكرار نكند، و ديگر اين كه روى اشتباه خود پافشارى نكند و به جهل و نادانى خود اعتراف كند و به عبارت ديگر بپذيرد كه اشتباه كرده، بپذيرد كه بد كرده و قبول كند كه نبايد چنين كارى يا حرفى يا حركتى از او سر مى زد.

اعتراف به خطا، اعتراف به جهل و اعتراف به اين كه او ندانسته، بهترين راه جبران است كه هم غرور او را مى شكند، هم رنجش خاطر ديگران را كمتر مى كند و هم در صدد اصلاح و جبران بر مى آيد، و سعى مى كند از اين پس دقت بيش ترى كند. لج بازى، يك دنده بودن و روى جهل و اشتباه خود پافشارى نمودن انسان را به جايى نمى رساند. پس ‍ بهتر است در زندگى اگر اشتباهى مرتكب شديم، بدون پا فشارى اعتراف كنيم و در صدد اصلاح برآييم و بار ديگر جمله امير مومنان عليه‌السلام را مرور كنيم كه فرمود:

نهايت درجه كمال عقل اين است كه به جهل و نادانى اعتراف شود.

## 39- عذر خواهى و عذر پذيرى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعقل الناس اعذرهم للناس (207).

خردمندترين مردم كسى است كه عذر ديگران پيشتر پذيرد.

اين كه آدمى كارى كند كه ناچار شود، عذر بخواهد، خود يك نقص است. تا جايى كه ممكن است آدمى نبايد دست به كارى بزند كه ناچار به عذر خواهى شود ول از آن جا كه انسان جايز الخطا است هرگونه اشتباهى نسبت به ديگران، يا نسبت به خداوند ممكن است از او سر بزند.

گاه ممكن است فرزند در برابر پدر و مادر خطايى كند يا والدين نسبت به فرزند خويش يا كسى نسبت به همسر خود يا استاد نسبت به شاگرد يا شاگرد نسبت به استاد كه شايسته نبوده و موجب رنجش و ناخشنودى گردد.

خردمندترين راه براى جبران، معذرت خواهى است كه البته همان اعتراف به خطا خود گونه اى عذر خواهى است.

چنان كه مولا على عليه‌السلام مى فرمايد:

الاقرار اعتذار (208).

اقرار به گناه، گونه اى عذر خواهى است.

به هرحال، خطا را پذيرفتن و از طرف مقابل عذر خواستن، كمال عقل و خردمندى است؛ چنان كه عذر را پذيرفتن و خطا را ناديده گرفتن نيز از خردمندى است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

المعذره برهان العقل (209).

عذر خواهى و عذر پذيرى دليل بر خرد است.

اعقل الناس اعذرهم للناس (210).

خردمندترين مردم عذر پذيرترين آنان است.

اذا جنيت فاعتذره (211).

همان دم كه به گناه مى افتى، عذر خواهى كن.

نعم الشفيع الاعتذار (212).

عذر خواهى، خوب شفيعى است.

اهل بيت عليهم‌السلام در دعاهاى خويش به مردم آموخته اند كه در برابر خداوند عذر خواهى كنند و رحمت خداوند را به جوش آورند؛ چنان كه در دعاى كميل آمده است :

و قد اتيتك معتذرا نادما.

و با حال پشيمانى به عذر خواهى آمده ام.

بنابر اين، پس از اشتباه و خطا، بهترين راه جبران، عذر خواهى است. ولى مهمتر از آن عذر پذيرى است، زيرا به گفته امام على عليه‌السلام كسى كه عذر خواهى مى كند، همانند اين است كه گناهى مرتكب نشده است.

ما اذنب من اعتدر (213).

گويى گناه نكرده است كسى كه عذر بخواهد.

شر الناس من لا يقبل العذر و لا يقبل الذنب (214).

بدترين مردم كسى است كه عذر نپذيرد و از گناه نگذرد.

ما اقبح العقوبه مع الاعتذار (215).

چه زشت است عقوبت كردن پس از عذر خواستن.

عذر پذيرى نه تنها از مقام انسان نمى كاهد، بلكه نشان بزرگوارى و بلندى روح و كمال او است.

قبول عذر المجرم من مواجب الكرم و محاسن الشيم (216)

پذيرفتن عذر گنهكار، نشان بزرگوارى و خلق و خوى زيبا است.

من احسن الفضل قبول عذر الجانى (217).

از نيكوترين فضيلت ها پذيرفتن عذر خطاكار است.

نكته جالب ديگرى است كه در اين موضوع نبايد از آن غفلت شود اين كه پذيرفتن عذر گناه كار چوپان مهم است كه حضرت امير عليه‌السلام فرمود:

سعى كن عذر برادرت را بپذيرى و اگر مجرم عذرى نداشت يا عذرى نياورد، خود براى او عذرى دست و پا كن و تا جايى كه مى توانى، او را معذور بدارى :

اقبل عذر اخيك و ان لم يجد له عذرا فالتمس له عذرا (218)

آرى، از آن جا كه سلامت جامعه و وحدت و صميميت ميان افراد جامعه امرى ضرورى و مورد تاكيد اسلام است، تا راه براى عفو و گذشت و محبت باز است و با عذر خواهى و عذر پذيرى مى توان از مجازات و سرزنش دورى نمود و كينه ها و عقده ها را كاهش داد، راه هاى ديگر عاقلانه نيست.

## 40- استقامت در زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ثمره العقل الاستقامه (219).

ميوه عقل استوارى است.

زندگى پيچ و خم و فراز و نشيب دارد، تلخى و ناگوارى دارد و شكست و پيروزى. شكى نيست كه به هر كارى كه دست بزنيد، با مشكلات و موانعى روبه رو خواهيد شد. اگر بخواهيد درس بخوانيد و به تحصيلات ادامه دهيد، بى گمان با مشكلاتى روبه رو مى شويد كه ممكن است در شما سردى و نااميدى پديد آورد. اگر دنبال شغلى برويد آن نيز متناسب با خود داراى مشكلات است؛ عوارض طبيعى، سرما، گرما، بيمارى، بى خوابى، خستگى و يا انواع موانع ديگر كه هريك براى دلسرد كردن كافى است.

اگر انسان در مسير زندگى با اندك مشكلى دلسرد شود و از تصميم خود برگردد، به يقين در هيچ كارى موفق نخواهد شد.

انسان موفق آن است كه مصمم و قاطع در برابر حوادث و موانع ايستادگى كند؛ آن قدر مقاومت نمايد و بايستد و خم به ابرو نياورد تا مشكلات را خسته كند و مشكل شكن شود.

امام على عليه‌السلام آدم عاقل را كسى مى داند كه در زندگى با استقامت و پر تلاش باشد.

انسان مقاوم، هم دين خود را حفظ مى كند، هم در دنياى خود موفق خواهد بود. انبيا عليهم‌السلام بيشتر از هركس ‍ دچار مشكلات مى شدند، گرفتار آدم هاى لجباز و بدجنس و يك دنده و احمق كه سنگ اندازى مى كردند و كارشكنى ها به ويژه پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌، كه خداوند متعال پيامبر عظيم الشان خود را به استقامت در برابر توطئه ها و كارشكنى ها و مشكلات امر مى كند و مى فرمايد:

(فاستقم كما امرت و من تاب معك (220)).

استقامت كن آن گونه كه تو و طرفدارانت مامور شده ايد.

(فلذلك نادع و استقم كما امرت).

به صراط مستقيم دعوت كن و در اين راه همان گونه كه مامور شده اى استقامت كن.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

ان تستقيموا تفلحوا.

اگر استقامت كنيد، رستگار و پيروز مى شويد.

امام على عليه‌السلام راه سالم رسيده به مقاصد را تنها در پشتكار و استقامت مى داند؛ چنان كه فرمود:

الاستقامه سلامه (221).

استقامت، مايه سلامت است.

لا مسلك اسلم من استقامه (222).

براى سالم رسيدن به هدف راهى بهتر از استقامت نيست.

خردمند بايد بداند كه سختى هاى زندگى را بايد شكست و بر آن ها فايق آمد و راهى جز استقامت وجود ندارد. برخى كسان در اثر بى ارادگى و سستى و نداشتن روح مقاومت در زندگى عقب مى افتد و يا هر روز شغلى عوض مى كنند و از اين شاخه به آن شاخه مى پرند، نه هدف درستى را تعقيب مى كنند، نه توان رويارويى مشكلات را دارند. اينان جز شكست راهى ديگر پيش روى نخواهند داشت.

توصيه ما به ويژه به جوانان كه به تازگى وارد مى شوند و هنوز سرد و گرم دنيا را نچشيده اند، اين است كه بايد محكم و استوار و با قامتى بلند و روحى قوى و اراده اى محكم به خود بقبولانند كه توان هر كار سخت را دارند و مى توانند به هدف هاى بزرگ برسند؛ از اين رو، پشتكار و استقامت داشته باشيد و به پيروزى و موفقيت نيز اميدوار باشيد و از مشكلات نهراسيد و هميشه تلاش كنيد و مشكل شكن باشيد و نگذاريد كه مشكلات شما را بشكنند.

## 41- صداقت در زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ثمره العقل الصدق (223)؛

نتيجه عقل، صداقت است.

از مشكلات اجتماعى كه جزء ناهنجارى ها به حساب مى آيد، نبود صداقت در بين گروهى از مردم يا خانواده ها است.

صداقت و درستى يك فضيلت بزرگ براى انسان است، ولى افسوس كه بسيارى كسان كه خود را زرنگ و هوشمند هم مى دانند، تقلب و دورويى و دروغگويى و چند چهره بودن را از زرنگى و مزاياى خود مى دانند و به آن مى بالند، در صورتى كه دورويى و چند چهره داشتن اساس اعتماد اجتماعى را سست مى نمايد و ديگر كسى به كسى اعتماد نخواهد كرد.

آرامش و امنيت اجتماعى بر پايه اعتماد به يكديگر است. اگر اين اعتماد از ميان برود و بى اعتمادى حاكم شود، ناامنى، اظطراب و دلهره و بيمارى هاى روانى بر مردم حاكم خواهد شد.

اگر مردم دختر به كسى مى دهند، اگر به خواستگارى فردى مى روند، اگر در مقام خريد و فروش و داد و ستد برمى آيند، همه و همه از روى اعتماد است.

اگر دروغ حاكم شد، تقلب و كلاه بردارى رايج شد، اختلاس ها و سوء استفاده ها فراوان گردند، ديگر مردم به چه اعتماد كنند؟! چگونه جرات كنند چيزى بفروشند يا بخرند يا قراردادى را امضا كنند؟!

در اين جا بحث دروغ و صدق را نمى خواهيم مطرح كنيم كه بسيار گسترده و خارج از حوصله اين نوشتار است، ولى همين قدر بايد دانست كه زشت ترين خوى انسانى دروغ و خيانت است؛ چنان كه پاك ترين صفت، كه نشانه عقل و خرد آدمى است، صداقت و يكرنگى است.

به اميد روزى كه دروغ و حقه بازى و نيرنگ از جامعه رخت بربندد و جايش را به صداقت و امانت و درستى بدهد. ان شاء الله.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

للعاقل ان يكون صدوق على حديثه (224).

سزاور است كه انسان خردمند در سخن گفتن صداقت داشته باشد تا به گفته هايش اعتماد كنند.

## 42- دورى از بدگويى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من صان لسانه عن الغيبه (225).

خردمند كسى است كه زبان خويش را از بدگويى پشت سر ديگران باز دارد.

از عادات شوم و زشت، كه در شمار بيمارى هاى اجتماعى درآمده است، بدگويى مردم از يكديگر است.

هركسى خود را سالم و بى عيب مى داند و بدگويى از ديگران را نوعى خودپسندى و فخر خود مى شمارد، در صورتى كه اين كار زشت را قرآن تحت عنوان غيبت در سوره مباركه حجرات به شدت نهى فرموده و آن را به منزله خوردن گوشت مرده برادر دينى قلمداد كرده است.

در احاديث امامان معصوم نيز به قدرى از آن نكوهش شده و چونان عذابش سنگين شمرده شده كه بدن آدمى به لرزه مى افتد؛ كار زشتى كه اعمال خوب آدمى را باطل مى سازد و آدمى را مستوجب جهنم و عذاب الهى مى كند. صرف نظر از جنبه الهى و گناه بزرگى كه اين عمل نادرست دارد، خود گونه اى ناهنجارى اجتماعى است كه دل ها را با هم بد مى كند و صفا و صميميت و وحدت را مى برد و به جاى آن بذر نفاق و دورويى در دل ها مى كارد كه با منطق و عقل سازگار نيست.

شخص عاقل بهتر است زندگى خود را به اين كار زشت آلوده نسازد و كارى به كار ديگران نداشته باشد و اگر لازم شد فقط در حد امر به معروف و نهى از منكر به صورت غير آشكار شخص مورد نظر را نصيحت نمايد، ولى از بازگو كردن عيب او در ملا عام كه به ريختن آبرويش منجر مى شود، خوددارى كند به ويژه اگر او شخص مومن يا عالم دينى باشد.

## 43- جايگاه شناسى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من وضع الاشياء مواضعها (226).

خردمند كسى است كه هر چيز را در جاى خويش نهد.

از قديم گفته اند: هر سخن جايى و هر نكته مقامى دارد. اين يك حقيقت است؛ چون جهان، جهان نظم است و همه چيز در اصل خلقت - چه در تكوين و چه در تشريع - جايگاهش مشخص است و اگر بخواهد اين نظام هستى به هم نخورد و به پيش رود، بايد هر چيز در جايگاه خود قرار گيرد. هر گونه تخلف از نظام هستى و هر گونه دخل و تصرف در آن دودش به چشم خود بشر خواهد رفت.

هركس و هرچيز بايد در جاى خود قرار گيرد و پا فراتر ننهد. نكته زيبايى كه امام على عليه‌السلام بيان مى كند، نشانگر اهميت اين موضوع است كه عالم و خردمند را كسى مى داند كه جايگاه اشيا را بشناسد، و هرچيزى را در جايگاه خود قرار دهد، نه فراتر و نه فروتر.

حقوق طبيعى هر فرد در چارچوب قوانين و مقررات مربوط به خود است، حقوق شرعى، حقوق اجتماعى، حقوق زيستى و مانند آن؛ مثلا اگر جايگاه زن و حجاب و شغل و وظيفه او مشخص است، مطابق با خلقت و همگون با نظام هستى است و كوچك ترين تغييرى موجب به هم خوردن نظام جهان در تشريع يا تكوين خواهد شد.

در هر جريان و هر موضوعى چه شرعى يا طبيعى و فطرى، چه در عالم انسان، چه در عالم حيوانات و چه در عالم جمادات، چه در زمين، چه در آسمان ها، همه و همه بايد در چارچوب نظم كل خلقت باشد كه هر چيز در جايگاه خود قرار گيرد و عاقل كسى است كه اين نظم را ارج نهد.

سوراخ شدن لايه ازن و بدبختى هاى كه به دنبال آن خواهد بود، در اثر يكى از دخالت هاى بشر در جهان خلقت پديد آمده است. گرم شده كرده زمين و بسيارى از تغييرات جوى نيز محكوم همين اصل است.

بسيارى از فسادهاس اجتماعى، كه جامعه بشرى را تهديد مى كند، نيز مرهون همين اصل است و تو حديث مفصل بخوان از اين مجمل. به امام على گفتند: شخص عاقل را براى ما وصف كنيد.

حضرت فرمود:

كسى كه هرچيز را در جاى خود بگذارد.

گفتند:

نادان و كم خرد كيست؟

فرمود:

گفتم كه كيست. يعنى وقتى عاقل را شناختى، جاهل، خودبه خود شناخته شده است و او همان كسى است كه جايگاه اشيا را نشناسد و هر چيز را در جاى خود نگذارد (227).

و در جاى ديگر فرمود:

العاقل من احسن صنايعه و وضع سعيه فى موضعه (228)

عاقل كسى است كه كارهايش را درست و خوب انجام دهد؛ هر كارى را در وقت و جاى مناسب خود.

## 44- كار هدفدار و ارزشمند

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من رفض الباطل (229).

خردمند كسى است كه كلى امور باطل و بى هدف را كنار بگذارد.

انسان موجودى است هدفدار؛ زيرا او جزئى از عالم هستى است و جهان هستى هدفدار است. خدا، كه جهان و انسان را آفريده است، هدف مقدسى را در نظر داشته است. هيچ چيز اين عالم بى هدف و لغو و بيهوده نيست.

در جزء جزء جهان از ريز و درشت و خرد و كلان هدف و نظم و عقل و خرد به چشم مى خورد و انسان، كه تنها موجود با اراده و انتخاب گر جهان است، مورد توجه و هدف آفريدگار بوده است.

بنابر اين، خود انسان كه انتخاب گر است و از قدرت عقل برخوردار است، هرگز نبايد بى هدف زندگى كند و نبايد كارهاى او بى هدف و انگيزه مقدس باشد. مهمترين ويژگى عقل همان انگيزه و هدف است و انتخاب كارهاى با هدف بهتر، مورد توجه فرد عاقل است. هرچه خرد آدمى بالاتر و عقلش كامل تر باشد، بيش تر به سوى امور مقدس و هدفدار مى رود و از امور باطل و بيهوده و لغو پرهيز مى كند. قرآن مومنين را به دورى از لغو ستايش مى كند و مى فرمايد:

(و الذين هم عن اللغو معرضون (230)).

آنان كه از امور بيهوده روى مى گردانند.

لهو و لعب يعنى بازى ها و امور سرگرم كننده كه انسان ره به پوچى و بى هدفى مى كشاند، كه نهى شده و مورد نكوهش ‍ قرآن كريم است.

امام على عليه‌السلام نيز در سخنان خود اين موضوع را مورد توجه قرار داده و فرموده است :

من كثره لهوه قل عقله (231).

كسى كه به امور بيهوده و بى هدف روى آورد، كم خرد است.

لم يعقل من وله باللعب و استهتر باللهو و الطرب (232)

خردمند نيست كسى كه سرگرم و شيفته بازيچه ها شود و به خوشگذرانى و امور بيهوده روى آورد.

العاقل من لا يضيع له نفسا فيما لا ينفعه (233).

عاقل كسى است كه وقت خود را در امور غير سودمند ضايع نسازد.

افضل العقل مجانبه اللهو (234).

برترين خردمندى، دورى از امور پوچ و سرگرم كننده است.

بسيارند اشخاصى كه در پوچى و بى هويتى غوطه ورند و ارزش و شخصيت و هويت خويش را گم كرده اند و آن را در امورى پوچ، مانند فرم موى سر، رنگ مو، فرم لباس، فرم كفش، خانه، خوراك و...مى جويند و هرگز به مقصد نمى رسند؛ زيرا امور پوچ مانند سرابى است كه فقط طالبش را تشنه مى گرداند تا جايى كه او را مى كشد بدون اين كه به هدف برسد.

بنابر اين، شرط زندگى خردمندانه، در انتخاب راه درست و هدف درست و پرهيز از امر بى هدف و سرگرم كننده هاى بيهوده است كه نتيجه اى جز از دست رفتن سرمايه هاى مادى و معنوى و از كف رفتن فرصت ها و سرانجام عقب ماندگى و پشيمانى نخواهد داشت.

دولت هاى استعمارى براى جلوگيرى از پيشرفت ملت ها تلاش مى كنند جوان هاى كشورها را به همين مسائل پوچ و بى مايه سرگرم كنند تا بهتر به هدف هاى استعمارى خود برسند.

مسئله مواد مخدر و توسعه تبليغ فساد و بى بند و بارى در ميان جوانان كشورهاى زير سلطه براى همين هدف شيطانى است. جوانان عزيز ما بيش تر بايد به اهداف شوم دشمنان توجه كنند و از فرصت هاى خدادادى براى پيشرفت و توسعه و كمال مطلوب بهره گيرند.

امام على عليه‌السلام فرمود:

ليس للعاقل ان يكون شاخصا الا فى ثلاث خطوه فى معاد امر مرمه لمعاش او لذه فى غير محرم (235)

سزاوار نيست انسان خردمند گام بردارد مگر براى سهه چيز: كارى كه معاد او را اصلاح نمايد يا براى تامين معاش ‍ زندگى باشد و يا براى تفريح و لذت هاى حلال.

راستى اگر جوامع بشرى به خصوص كشورهاى توسعه نيافته و جوانان ملت ها شرايط خود را درك مى كردند و از سرمايه هاى عظيم خدادادى خوب بهره مى جستند و آن ها را هدر نمى دادند و روى پاى خود مى ايستادند و به هويت و فرهنگ خود برمى گشتند، امروز به چنين روز سياهى ننشسته بودند و سرور جهان بودند و البته هنوز هم دير نشده است.

## 45- خويشتندارى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل من ملك نفسه اذا رغب و اذا رهب (236).

خردمند كسى است كه در شادمانى و نگرانى خويشتندار باشد.

از آن جا كه آدمى داراى هواى نفس حيوانى و قواى شهوانى است، هميشه نوعى تزاد و جدال در درون خود احساس ‍ مى كند. اين جدال ميان عقل از يك سو و قواى شهوانى از سوى ديگر است.

گاه آن قوا بر عقل غلبه مى كنند و انسان ناخودآگاه دست به رفتار ناهنجارى مى زند كه سپس پشيمان مى شود، در حالى كه اگر عقل غالب شود و آن حركات و اعمال ناشايسته را انجام ندهد، خود شادمان مى گردد و خوشحال از اين است كه خوب شد دست به عمل زشتى نزد.

خويشتندارى و بر خويش مالك و حاكم بودن از صفات بارز انسان خردمند است كه عقل قوى و نيرومند او توانسته بر قواى حيوانى حاكم شود و اختيار خويش را در كف گيرد.

از اين رو، على عليه‌السلام فرموده است :

خردمند كسى است كه بر نفس خويش مالك و حاكم باشد، به ويژه در سه حال : هنگامى كه خشمگين شود و هنگامى كه تمايل به انجام كارى دارد و هنگامى كه ترسناك است، زيرا غضب و خشم عامل بسيارى از خطاها است و شخص ‍ خشمگين به گونه اى جنون دچار است و عقل را محكوم مى گرداند و حركاتى از او سر مى زند كه هرگز عقل سهمى در آن ندارد. همچنين رضايت و خوشنودى؛ يعنى شدت رضايت از چيزى يا شدت خوف از كسى يا چيزى ممكن است نفس را وادار به اعمال غير طبيعى كند كه هرگز عقل آن ها را تاييد نمى كند.

انسان خردمند بايد آن چنان ميدان به عقل بدهد و زمينه رشد و كمالش را فراهم كند و چنان مطيع عقل باشد كه در اين گونه موارد عقل او بتواند بر قواى ديگر حاكم باشد.

بنابراين، كنترل احساسات و قواى حيوانى توسط عقل و حاكم شدن بر آن ها دليل بلوغ و رشد عقل است.

آرى، خويشتندارى و تسلط بر نفس از كمال خردمندى حكايت مى كند.

## 46- پرهيز از طمعكارى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان العاقل لا ينخدع للطمع (237).

انسان خردمند فريب طمع نمى خورد.

كسانى كه تشنه قدرت و ثروت هستند، هميشه ذليل و خوارند. عطش قدرت و علاقه شديد به جمع مال آدمى را به روز سياه مى نشاند و ريشه آن طمع است. طمع يعنى علاقه شديد به اموال و داشته هاى ديگران. هميشه چشمش به مال ديگران است و نقشه مى كشد كه چگونه آن را به دست آورد.

اين بيمارى خطرناك عوارض بدى به دنبال دارد: ذلت، بردگى، دين فروشى، شرف فروشى، ظلم، خيانت و سرانجام نكبت و جهنم ابدى. انسان هاى عاقل و خردمند هرگز خود را به اين بيمارى گرفتار نمى كنند، امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع (238).

بيش تر از هر جا در زير برق طمع است كه پشت عقل به خاك مى خورد.

آرى، اگر برق طمع عقل را گرفت، آتش آن همه چيز مى سوزاند و چشم را كور و گوش را از شنيدن حقايق كر و آدمى را برده مى سازد.

زنهار! گرفتار طمع نشوى و چشم به مال و ثروت و جان و مقام كسى نيندوزى و خود را حقير و فرومايه نسازى و به داشته هاى خود قناعت كنى و به زور بازوى خود اميدوار و به لطف پروردگار توكل كنى و منت از حاتم طايى مكشى.

## 47- حفظ حرمت ديگران

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل لا يستخف باحد (239).

خردمند كسى را خوار نمى كند.

هركس داراى شخصيتى است كه دوست دارد حفظ شود. در آن جا كه حفظ حرمت اشخاص لازم است و شخص ‍ مستحق مجازات تحقير نيست، اهانت و تحقير واكنشى دارد كه خوشايند نيست. حفظ حرمت اشخاص لازم است و تحقير آنان درست نيست.

شوهر بايد حرمت همسر خود را حفظ كند و شخصيت او را به ويژه نزد ديگران خرد نكند؛ چنان كه زن نيز بايد حرمت و شخصيت شوهر را حفظ كند و او را تحقير نكند به ويژه نزد ديگران و فرزندان.

حرمت مومن تا آن جا محترم است كه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

المومن اعظم حرمه من الكعبه (240).

حرمت مومن از حرمت كعبه بالاتر است.

بى حرمتى به كعبه حرام است، ولى تحقير و تخريب چهره مومن گناهش بيشتر است. آرى، انسان عاقل هرگز به خود اجازه نمى دهد به كسى بى حرمتى كند مگر جايى كه شخص خود حرمت خود را شكسته باشد و حرمتى باقى نگذاشته باشد.

## 48- حق محورى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ثمره العقل لزوم الحق (241).

ميوه عقل، حق مدارى است.

كسى را نمى يابيم كه حق و عقل را برنتابد و باطل را نپسندد، مگر كسى باشد كه حق را باطل بداند و باطل را حق و در اين صورت او بيمار است و البته كم نيستند كسانى كه تمايلات و هواهاى نفسانى خويش را حق مطلق و راه درست مى پندارند و حق و عقل را چون به زيان آنان است، باطل و نادرست؛ چنان كه قرآن فرمود:

(و اكثر هم للحق كارهون (242)).

كسى كه در صراط مستقيم و بيش تر از آنان حق را خوش نمى دارند و داراى خرد و عقل آزاد باشد، نمى تواند از راه حق و زيبايى آن بگذرد. در مكتب انسان ساز اسلام و مكتب نورانى اهل بيت عليهم‌السلام محوريت حق و حركت در مسير حق و تسليم حق بودن از ويژگى هاى انسان كامل و خردمند است.

حق محورى و حمايت از حق و با حق بودن به قدرى زيبا است كه هرچند به زيان آدمى باشد، نبايد از آن روى گرداند. حضرت على عليه‌السلام فرمود:

قل الحق و ان كان مرا (243).

حق بگو هرچند تلخ باشد.

و در جايى ديگر فرمود:

حق به همان اندازه كه قيامت ارزشمند است، در دنيا ثقيل و ناخوشايند است.

خداوند حق مطلق است : (ان الله هو الحق المبين) و عالم را نيز بر محور حق آفريده است. پس انسان، كه جزيى از عالم هستى است، نبايد، خارج از نظام هستى سير كند و به راه باطل درآيد كه زمين خواهد خورد:

من صارع الحق صرعه (244).

هركه با حق درآويزد حق به زمينش زند.

و الحق اوضح سبيل (245).

روشن ترين راه، راه حق است.

اگر كسى بپندارد كه مى تواند حق و باطل هردو را داشته باشد، در اشتباه است :

لا يجتمع الباطل و الحق (246).

حق با باطل هرگز جمع نشود.

و به هر حال، هرجا بر سر دو راهى حق و باطل قرار گرفتى، حق را برگزين.

الحق احق انم يتبع (247).

حق سزاوارترين چيزى است - بايد در پى اش رفت.

حضرت لقمان به فرزندش فرمود:

تواضع للحق تكن اعقل الناس (248).

در برابر حق فروتنى كن تا عاقل ترين مردم باشى.

و امام صادق عليه‌السلام فرمود:

العاقل من كان ذلولا عند اجابته الحق (249).

خردمند كسى است كه در برابر حق، نرم و تسليم باشد.

## 49- دورى از مواضع تهمت

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل لايتحدث بما ينكره العقل و لا يتعرض للتهمه (250)

خردمند سخن غير معقول نمى گويد و خود را در معرض اتهام قرار نمى دهد.

در جامعه افرادى گوناگون زندگى مى كنند و همه گونه طرز تفكر و فرهنگ، چه درست و چه غلط، وجود دارد و هميشه نمى توان به فهم درست افراد اعتماد كرد و تفسير صحيح از كارها را از آن توقع داشت. از اين رو ممكن است افرادى كج فهم باشند كه كار صحيح و پاسخ درست ما را بد تفسير كنند، بر انسان عاقل است كه بهانه به دست بدخواهان و مغرضان بيمار دل ندهد و تا جايى كه ممكن است آن ها را خلع سلاح كند.

از امورى كه سفارش مى شود، پرهيز از موارد تهمت است كه ابزار دست بيمار دلان قرار مى گيرد. رفتن به مجالسى كه مورد اتهام است، كوچه و محله اى كه مورد اتهام است يا دوست شدن و رفتن به خانه كسى كه مورد اتهام است، كار عاقلانه اى نيست؛ زيرا باعث مى شود كه ما نيز متهم شويم و كج فهمان جامعه بى درنگ ما را به همان افكار و همان رفتار متهم مى كنند.

در حديث آمده است كه از جلسه اى كه مردم به آن بدبين هستند نيز پرهيز كنيد.

در احاديث ديگر نيز بر اين موضوع تاكيد شده و سفارش گشته است كه مومن مواظب باشد و خو را از مراكز بدنام و اتهام دور نگه دارد تا مغرضان او را متهم نسازند و آبرويش را در معرض نابودى قرار ندهند.

گاه ممكن است كسى با برادر يا خواهر خود به گونه اى در مجامع ظاهر شود كه مورد اتهام قرار گيرد به هر حال، رعايت نكات ايمنى در زندگى از لوازم عقل زندگى است.

## 50- عدالت خواهى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من علامات العقل العمل بسنه العدل (251).

از نشانه هاى خردمندى، عمل به سنت عدالت است.

عدالت در هر جا مطلوب است و هركس بايد در زندگى واجد صفت عدالت باشد تا بتواند حق بگويد، حق بدهد و به كسى ظلم روا ندارد.

صفت عدالت در انسان ها مى تواند از بسيارى از خطاها و نابسامانى ها و ناهنجارى ها، پيشگيرى كند؛ عدالت صفت بارز خداوند است و او دوست دارد بندگانش نيز چنين باشد.

چه زيبا است كه انسان به خود بقبولاند كه عدالت شيرين است و باور كند كه عدالت از صفات خوب بندگان خدا است كه اگر همه عادل باشند، نظام هستى گلستان خواهد شد.

اگر مومنين از راه عدالت وارد شوند، بى گمان جامعه از رفاه بهتر و صفاى بيشتر برخوردار خواهد شد و تبعيض ناروا، رابطه گرايى، طايفه گرايى، پارتى بازى، رشوه خوارى، كارشكنى و فساد ادارى از بين خواهد رفت.

غريزه العقل تحدوا على استعمال العدل (252).

موهبت عقل، انسان را به سوى عدالت مى برد.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

فى العدل صلاح البريه (253).

اصلاح حال مردم به عدالت است.

بنابر اين، انسان بايد در زندگى تلاش كند كه از چارچوب عدالت خارج نشود، هرچند سخت و دشوار باشد؛ زيرا مقتضاى عقل و خردمندى است.

## 51- خوشرفتارى با مردم

امام حسن عليه‌السلام مى فرمايد:

راس العقل معاشره الناس بالجميل (254)

برخورد نيكو با مردم، اساس خردمندى است.

انسان ناگزير است كه در جامعه حضور داشته باشد و به ناچار رفت و آمد و داد و ستد و برخورد خواهد داشت؛ اگر بخواهد راحت زندگى كند و حدود و حقوق همه را رعايت كند، ناچار است با همه مردم برخورد خوب داشته باشد و به گفته امام حسن عليه‌السلام اساس عقل، خوشرفتارى با مردم است.

در احاديث امامان معصوم عليهم‌السلام انسان مومن موظف است كه با مردم، اخلاق و رفتار نيكو داشته باشد. رفتار حسنه و خلق نيكو مورد تاكيد اسلام است و هرچه رفتار با مردم نيكوتر باشد، اسلام و ايمان بيش تر ارزش خود را مى يابد و عقل و خرد نيز حكم مى كند كه از بدرفتارى بپرهيزيم و با رفتار شايسته و برخورد جميل و زيبا در دل ها نفوذ كنيم و محبت ديگران را جلب نماييم.

در حالات امامان عليهم‌السلام بسيار به اين حقيقت بر مى خوريم كه رفتار امام عليه‌السلام باعث مسلمان شدن و هدايت افراد شده است و آن ها با عمل امام عليه‌السلام شيفته اسلام شده و ايمان آورده اند. از اين رو، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمودند:

شما نمى توانيد با اموالتان مردم را هدايت كنيد، با اعمالتان در آنان نفوذ كنيد.

## 52- پرهيز از مردم آزارى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

كسب العقل كف الاذى (255).

به دست آوردن عقل يعنى آزار نرساندن.

مردم آزارى امرى زشت و ناپسند است، ولى برخى كسان، بيمارى مردم آزارى دارند و هرجا هستند نمى توانند دست از اين بيمارى بردارند و با زيان يا اعمال و حركات خود سعى مى كنند ديگرى را برنجانند و گويى از اين كار لذت مى برند.

همسايه آزارى يا آزردن زن و فرزند يا دوست و رفيق همكار كار افراد جاهل و بى فرهنگ و غير متدين است وگرنه كسى كه اندكى پايبندى به اخلاقيات دينى داشته باشد، يا اندكى خرد و عقل داشته باشد، هرگز دست به چنين كارى نمى زند.

امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

كف الاذى من كمال العقل (256).

از نشانه هاى كمال عقل، نيازردن ديگران است.

آزردن مومن در حكم آزردن خداوند است و گونه اى جنگ با او است.

على عليه‌السلام فرمود:

ياذن بحرب منى من اذى عبدى المومن (257).

كسى كه بنده من را بيازارد، در مقام جنگ با من برآمده است.

بنابر اين، نه مورد تاييد دين است و نه مورد تاييد عقل و خرد، پس هر عاقل متدين بايد از اين موضوع دورى نمايد و سعى كند در زندگى آزار به كس نرساند كه مقام قصاص و كيفر، قيامت بسيار سخت است.

على عليه‌السلام فرمود:

اگر مرا بر خارهاى بيابان بكشند يا در غل و زنجير قرارم دهند، برايم آسان تر است از اين كه خدا را ملاقات كنم در حالى كه به شخصى از بندگان خدا ستم كرده باشم يا اموال بيت المال را براى خود ذخيره كرده باشم (258).

## 53- حسابرسى در امور زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

العاقل ان يحصى على نفسه مساويها.

لازم است انسان عاقل كارهاى ناپسند خود را به حساب درآورد.

محاسبه اعمال از سفارش هايى است كه در متون دينى بدان توجه شده است. لازم است مومن با خرد گهگاه اعمال خود را حسابرسى كند و از بد و خوب آن آگاه شود تا بداند پيشرفت داشته يا تنزل نموده است. از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

ليس منا من لم يحاسب نفسه فى كل يوم (259).

شيعه ما نيست كسى كه هر روز به حساب اعمال و رفتار خود نرسد.

يك تاجر اگر از سود و زيان خود باخبر نشود و در كارهايش حسابرسى ممكن است ناگهان چشم باز كند و خود را ورشكسته ببيند كه از همه چيز ساقط شده است؛ در صورتى كه اگر حسابرسى نمايد، خيلى زود مى تواند متوجه وضعيت خود بشود و جلو سقوط حتمى خود را بگيرد.

مومن درستكار نيز بايد در امر زندگى و اعمال شبانه روزى خود حسابرسى كند تا از وضعيت خود آگاه شود كه اگر عقب رفته جبران كند.

موضوع حسابرسى را امام على عليه‌السلام كارى عاقلانه و خردمندانه مى داند و آن را به اين شكل بيان مى كند:

على العاقل ان يحصى علد نفسه مساويها فى الدين و الراى و الاخلاق و الادب فيجمع ذلك فى صدره او فى كتاب و يعمل فى ازالتهام

لازم است كه خردمند كارهاى ناشايسته خود را در مسائل دينى يا اشتباهات فكرى يا خطاهاى اخلاقى و اجتماعى اش ‍ بررسى نمايد و آن ها را در سينه خود يا در نوشته اى بشمارد. آن گاه بكوشد كه اصلاح كند و بدى ها را از خود برطرف نمايد.

رشد و پيشرفت در گرو همين حسابرسى است وگرنه فردى كه از كمال يا نقص خود ناآگاه است، هرگز در مقام اصلاح و تكامل برنمى آيد.

بنابر اين، سعى كن از خود غافل نشوى و اعمال و رفتار خود را گهگاه حسابرسى كن تا از قافله خوبان و كاروان زندگى عقب نمانى.

## 54- سپاسگزارى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

للعاقل ان يكون شكورا ليستوجب الزياده (260).

جا دارد خردمند اهل تشكر و سپاسگزارى باشد تا شايسته نعمت بيش تر باشد.

سپاسگزارى از ولى نعمت، امرى ممدوح و مورد عنايت پيشوايان دينى و عقلاى عالم است و نشانه كمال خرد.

قرآن كريم بندگان را به سپاسگزارى در برابر نعمت هاى الهى دعوت كرده است و آن را وسيله زيادى و فراخى نعمت ها دانسته است؛ چنان كه بى توجهى و ناديده گرفتن نعمت ها و يا بد مصرف كردن آن ها را وسيله از كف دادن نعمت و دچار شدن به عذاب الهى مى داند.

تشكر از ولى نعمت، امرى فطرى است؛ حتى در ميان حيوانات نيز ديده شده كه از صاحب خود قدر دانى مى كنند و به همان زبان بى زبانى محبت و تشكر و قدر دانى خود را ابراز مى دارند.

در احاديث امامان معصوم نيز اين موضوع مورد تاكيد قرار گرفته تا جايى كه تشكر از بندگان خداوند، تشكر از وجود مقدس پروردگار به حساب آمده است.

سپاسگزارى موجب محبوبيت و بهره ورى بيشتر از داشته هاى ديگران مى گردد و در حقيقت امكانات ديگران نيز مال آدمى مى شود و امكان استفاده از آن ها را مى يابد به دليل همان روحيه شكرگزارى و اين بهترين عقل و درايت است. بنابر اين، چه زيبا است كه انسان به جاى روحيه طلبكارى، داراى روحيه تشكر و سپاسگزارى باشد.

## 55- شرم و حيا لازمه عقل زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعقل الناس احياهم (261).

خردمندترين مردم باحياترين آن ها است.

حيا زيباترين پوششى است كه خداوند به بنده اش عطا فرموده است و هر انسانى كه فطرت او دست نخورده باشد، بى گمتان شرم و حيا را در وجود خود احساس مى كند. حيا ريشه همه زيبايى ها و كمالات و خوبى ها است.

على عليه‌السلام فرمود:

الحياء خير كله (262).

حيا خمير مايه همه خوبى ها است.

الحياء مفتاح كل خير (263).

حيا كليد تمام خوبى ها است.

الحياء تمام الكرم و احسن الشيم (264).

حيا همانا به منزله همه خوبى ها و رفتارهاى نيك است.

احسن ملابس الدنيا الحياء (265).

نيكوترين لباس هاى دنيا، لباس حيا است.

حيا صفت مقدسى است كه حافظ دين و نگهبان شخصيت آدمى است و هرگز از دين جدا شدنى نيست.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

لا ايمان لمن لا حياء له (266).

ايمان ندارد آن كه حيا ندارد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

الحياء هو الدين كله.

همه خوبى هاى دين در حيا است.

على عليه‌السلام فرمود:

الحياء يصد عن الفعل القبيح (267).

حيا آدمى را از كار زشت باز مى دارد.

سبب العفه احياء (268).

حيا عامل عفت است.

اصولا جرم ها و زشتى ها از بى حياها سر مى زند، ممكن نيست با وجود حيا گناه از آدمى سربزند، به ويژه گناه آشكارا، ولى وقتى آرام آرام حيا كم رنگ شد و پرده شرم رقيق گرديد، به همان نسبت جرات جرم و زشتى ها بيش تر مى شود تا جايى كه ديگر حجاب حيا به كلى از بين مى رود و آن گاه آدمى از هيچ گناهى دريغ نخواهد كرد.

الحياء من الايمان و الايمان فى الجنه و البذاء من الجفاء و الجفاء فى النار (269)

حيا جزئى از ايمان است و ايمان در بهشت است؛ چنان كه بى حيا از پرده درى سرچشمه مى گيرد و پرده درى در آتش ‍ است.

بنابر اين، كسى كه لباس حيا را از تن به در آورد از عقل و ايمان به دور است و خردمندى با بى حيايى نشايد. هرچه مرتبه كمال و عقل بيش تر باشد، حيا نيز بايد بيش تر جلوه كند.

حيا از خدا، حيا از مردم و حيا از خود كه هر سه در احاديث آمده است.

خردمند اولا بايد زمينه بى حيايى را از خود و جامعه خود بردارد و ثانيا از خواندن هر گونه كتاب نادرست، و ديدن فيلم زشت و هر حركتى كه موجب تضعيف حيا در خود يا ديگران شود پرهيز كند. از امورى كه عفت عمومى را لكه دار مى كند و پرده حيا را در جامعه به خصوص در ميان جوانان نازك مى سازد و زمينه بى حيايى و پررو شدن نوجوانان را فراهم مى كند، بايد جلوگيرى كنيم.

به بهانه آزادى نبايد هر فيلمى نمايش داده شود يا هر كتابى و رمانى عرضه شود و يا هر مقاله اى تحرير گردد. بى حيايى جوانان در اثر ترويج مظاهر فساد به نفع هيچ كس نيست. اگر بى حيايى و پرده درى خوشبختى مى آورد، بايد جوامع غربى خوشبخت ترين كسان باشند، در صورتى كه خود از اين همه بى حيايى و پرده درى و فساد اخلاقى به ستوه آمده اند.

اى فرهنگ دوستان! اى فيلم سازان و هنرمندان! اى مسئولان! اندكى به خود آييد و ببينيد كه با اين بى بند و بارى نسل معصوم و پاك را به كجا مى بريد! خدا از خواب بيدارتان كند!

اى جوانان و نوجوانان! شما خود به فكر خود باشيد و لباس حيا را از تن در نياوريد كه بدبخت دو جهان خواهيد شد!

حجاب را ارج نهيد كه نشانه حيا و هويت شما است و مظاهر انسانى را به حيوانى تبديل نكنيد كه خلاف عقل و خرد است.

امام على عليه‌السلام فرمودند:

و العقل شجره ثمرها السخاء و الحياء (270).

عقل درخت تنومندى است كه ميوه شيرين آن سخاوتمندى و حيا است.

مادران بايد در لباس پوشيدن فرزندان و نوازش كردن آن ها و قصه گفتن و مهمانى بردن آنها دقت بيش ترى كنند و هوشيارانه عمل كنند و زمينه بى حيايى فرزند را فراهم نسازند.

## 56- خواسته هاى به حق و درست

على عليه‌السلام مى فرمايد:

كفى بالمرء عقلا ان يجمل فى مطالبه (271).

در خردمندى آدمى همين بس است كه در خواسته هايش قناعت ورزد.

هركس در دنيا خواسته هايى دارد كه دوست دارد به آن ها برسد و البته هيچ كس به همه خواسته هايش نخواهد رسيد، ولى برخى كسان براى به دست آوردن، راه هاى مختلفى را طى مى كنند و يا از راه هاى نامشروع و خيانت و جنايت مى خواهند آن ها را به دست آورند، صرف نظر از اين كه خواسته ها بايد مشروع باشد وسايل و ابزار وصول به آن نيز بايد درست و مشروع باشد. انسان بايد اولا در خواسته هاى خود بلند پروازى نكند و چيزهايى ناممكن و رويايى نخواهد كه هم خود را خسته خواهد كرد و هم نااميدى به وى دست خواهد داد و هرگز عاقلانه نيست كه انسان فرصت هاى خود را در روياهاى ناممكن هدر دهد و ثانيا در خواسته هايش مرزهاى انسانى و اخلاقى و انسانى را ارج بگذارد.

خواسته هاى مشروع و حلال را تمنا نكند و در عين حال توقع بيجا و طلبكارانه نداشته باشد كه مورد بى مهرى قرار خواهد گرفت؛ چنان كه امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

قليل المؤ نه.

سبك بار و كم خرج باشد.

زيرا اين به خرد و عقل نزديك تر است. توقع زياد و حركت در مسير حرام با خردمندى نمى سازد.

اين روزها بحثى را بعضى ها در گفته ها و نوشته ها مطرح مى كنند، بحث مطالبات مردم يا جوانان يا خانم ها است و به گونه اى تفسير و تحليل مى كنند كه گويى همه حقوق اجتماعى آنان پايمال شده و برخى ديگر حق آنان را مى خورند و اينان بايد قيام كنند و با چنگ و دندان حقوق خود را پس بگيرند. ترويج اين گونه تفكر خير خواهانه و دوستانه نيست، بلكه براى مقاصد دشمنان ملت است ولى شعار شيرينى است كه البته ملت بيدار و هوشيار ما مى داند كه مطالبات و حقوق هر كسى بايد از طريق قانون تامين گردد و به دور از شعار و فتنه و انحراف و ايجاد بدبينى بايد راه قانونى را پيمود و آنچه حق است به دست آورد و مطالبات ناحق و نامشروع را، كه در جهت اهداف دشمنان است، مردود دانست خردمند بايد در مطالباتش راه درست و مشروع را بپيمايد و خواسته هايش بايد مطابق شرع و عقل و شرايط و امكانات باشد و نه بيشتر كه حالت بغض و كينه داشته و طلبكارانه باشد.

## 57- دورى از زياده طلبى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من طلب الزياده وقع فى النقصان (272).

هركس زياده خواهد، در نقصان افتد.

اصل ديگرى كه در زمينه درخواست ها به ويژه درخواست هاى مادى بايد در نظر داشت، دورى از زياده خواهى است. زياده طلبى و بكند پروازى منجر به سقوط هميشگى مى شود و پيشرفت را از ميان مى برد.

اگر كسى از راه هاى نادرست وارد شود و تن به قاچاق و اختلاس و دزدى و نزول بدهد، ناگهان همه چيز آتش مى گيرد و همان اندك نيز از كفش خواهد رفت. تجربه نشان داده افرادى هستند كه به علت زياده خواهى براى هميشه از زندگى ساقط شده اند كه بايد عبرت ديگران باشند.

## 58- قناعت

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من عقل قنع (273).

هركه داراى خرد باشد قناعت مى كند.

راه مبارزه با حرص و آز و زياده خواهى، بهره مندى از روح قناعت است كه قناعت گنجى است تمام نشدنى. اين روحيه، كه از الطاف خداوندى است، مى تواند بشر را از افتادن در دام دنيا طلبى، كه ريشه همه فتنه ها است، حفظ نمايد و عقل و عقل و خرد نيز حكم مى كند كه انسان راحت و تندرستى را در قناعت و سازگارى بجويد.

ساده زيستى و قناعت به انسان آرامش مى دهد و زندگى را زيبا مى كند و روح و جسم انسان را از خستگى و تباهى نجات مى بخشد.

## 59- دورى از آدم هاى شرور

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ليس من خالط الاشرار بذى معقول (274).

كسى كه با بدان بياميزد، عاقل نيست.

در جامعه همه گونه آدمى يافت مى شود: خوب، بد، خوش رفتار، بد رفتار، عالم، نادان، پولدار، فقير، و...انسان نيز ناگزير از مصاحبت و رفت و آمد و داد و ستد با افراد است و هرگز عزلت و تنهايى را نمى پسندد و نه مى تواند، ولى اگر بخواهد سالم بماند و هم دينش و هم دنيايش مصون باشد، بايد از دوستى و مراوده با بدان و زشت سيرتان، پرهيز نمايد و خود را از صف آنان بيرون كشد. هرگز عاقلانه و منطقى نيست كه انسان، دوست سالم و پاك سيرت را رها سازد و به افراد ناباب و شرور و بى بند و بار ملحق شود.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

من صاحب الاشرار لم يسلم (275).

كسى كه با بدان همنشين شود، سالم نمى ماند.

مصاحبه الاشرار توجب التلف (276).

مصاحبت با بدان، مايه تباهى است.

ينبغى للعاقل ان يكثر من صحبته العلماء و الابرار و يتجنب مقارنه الاشرار و الفجار (277)

سزاوار است كه خردمند با دانشمندان و خوبان بسيار همنشين گردد و از نزديك شدن به بدان و گناهكاران بپرهيزد.

با بدان رفت و آمد كردن زيان هاى فراوانى دارد؛ از جمله اين كه ذهن انسان را به خوبان بد مى كند.

صحبه الاشرار توجب سوء الظن بالاخيار (278).

مصاحبت با بدان موجب بدگمانى به خوبان مى گردد.

و زيان ديگر آن كه شرارت و بدى آن ها به انسان سرايت مى كند و انسان در عرف جامعه و هم در قيامت به آنان ملحق مى شود.

اياك و مصاحبه الفساق فان الشر بالشر يلحق (279).

از دوستى و مصاحبت با بدكاران بپرهيز كه شر به شر ملحق مى شود.

مصاحبت با بدان بدى نصيب تو مى كند؛ مانند باد كه چون به چيزى بدبو بوزد، بوى بد همراه خور مى آورد (280)؛ پس ‍ دوستان ناباب انتخاب نكنى كه خير نخواهى ديد.

خليل المرء دليل على عقله (281).

دوست آدمى دليل بر عقل او است.

از دوستى كه انسان انتخاب مى كند، مى توان ميزان عقل و شعور او را به دست آورد. به هر حال، كسى كه طالب عزت و سلامت است، بايد در انتخاب دوست دقت كند و از زشت كاران و بدكاران دورى گزيند.

## 60- گمان

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ظن الرجل على قدر عقله (282).

گمان انسان به اندازه عقل اوست.

حدس و گمان از حالاتى است كه حد فاصل يقين و شك است و گاه انسان به چيزى يقين دارد و گاه شك كه دومى هيچ سهمى در تصميم گيرى نمى تواند داشته باشد، ولى گاه حالتى براى انسان رخ مى دهد كه در اطمينان به حد يقين نمى رسد و به شك نيز مى رسد، بلكه حالتى است ميان شك و يقين كه اين حالت در اصل چيزى را ثابت نمى كند و حقيقت ندارد و به خصوص در بحث هاى اعتقادى كه قرآن مى فرمايد:

(ان الظن لا يغنى من الحق شيئا (283).

گمان هرگز نمى تواند چيزى را ثابت كند.

ولى آنچه مورد بحث است، اين است كه گاه اين گمان نسبت به خوبى كار و يا شخصى است كه گفته مى شود: حسن ظن و گاه به نفى فضيلت است كه از آن به سوء ظن تعبير مى شود. قرآن كريم سوء ظن و بدگمانى را يك اخلاق زشت و مردود مى داند و مى فرمايد:

يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم (284)

از بدگمانى نسبت به افراد و قضاوت از روى گمان پرهيز كنيد كه بعضى گمان ها گناه است.

سوءظن به افراد جامعه كار بدى است و زندگى را فلج و نابود مى كند اگر زن به شوهر يا شوهر به زن بدگمان باشد، زندگى جهنم مى شود و اگر افراد به يكديگر سوء ظن داشته باشند، اعتماد و همدلى از بين مى رود و آرامش خاطر جايش را به اظطراب و دلهره و نگرانى مى دهد و انسان را درگير گناه و غيبت و تهمت مى سازد.

از اين رو، احاديث اهل بيت عليهم‌السلام بدگمانى را نكوهش كرده و آن را خلاف خرد و عقل اجتماعى و براى دين و دنيا زيانبار دانسته اند؛ چنان كه على عليه‌السلام فرمود:

آفه الدين سوء الظن (285).

گمان بد آفت دين است.

سوء الظن يفسد الامور و يبعث على الشرور (286).

بدگمانى، كارهاى دنيا را تباره مى كند و انسان را به كارهاى بد وا مى دارد.

من غلب عليه سوء الظن لم يترك بينه و بين خليل صلحا (287).

كسى كه بدگمانى بر او غالب شود، هيچ دوستى براى خود نگه نمى دارد.

من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبه (288).

كسى كه در حق ديگران گمان خوب برد، دوستى و محبت آنان را بر مى انگيزد.

حسن الظن يخفف الهم و ينجى من تقلد الاثم (289).

خوش گمانى، غصه را كاهش مى دهد و انسان را از گرفتار شدن در دام گناه نجات مى دهد.

عقل نيز حكم مى كند كه انسان تا دليل بر بدى نديده و اطمينان پيدا نكرده گمان بد نبرد و بى دليل دوستى را مكدر و گناه خود را بسيار نسازد.

ظن الانسان ميزان عقله (290).

گمان انسان ترازوى سنجش عقل اوست.

البته از يك نكته نبايد غافل شد و آن اين كه، نه هميشه و همه جا حسن ظن ممدوح است و نه همه جا سوء ظن مذموم است؛ بلكه شرايط زمان را بايد در نظر گرفت.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

هرگاه صلاح و خوبى همه جا بر مردم حاكم گردد و عموم مردم درستكار شوند، سوء ظن بد است و خيانت، ولى اگر فساد و نيرنگ حاكم گردد و مردم اهل فساد و نيرنگ باشند حسن ظن و اعتماد بى جا فريب و نابودى است.

به هر حال، با توجه به شرايط زمان و چگونگى حال مردم و با تدبير و خرد بايد تصميم گرفت و بايد دانست كه اعتماد نكردن و احتياط كارى در شرايط خاص غير از سوء ظن و بدگمانى است كه احتياط همه جا مطلوب است.

## 61- همنشينى با خوبان

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ثمره العقل صحبه الاخيار (291).

ميوه خردمندى، همنشينى با خوبان است.

چنان كه همنشينى با افراد شرور و پست موجب عقب افتادگى و بدنامى و فرومايگى است، همنشينى با خوبان و بهره گيرى از صفاى دل و طهارت سيرت آنان نيز موجب پيشرفت و آبرومندى و نشانه خردمندى و معرفت است.

انسان بدين وسيله مى تواند گام هاى بلند و موثرى در زندگى بردارد و سرافراز و آبرومند زندگى كند.

عزيزم! از صحبت و مراوده با افراد درست دست برندار كه به سود دنيا و زندگى تو خواهد بود. پس آن را مغتنم بشمار و از انسان هاى منافق و چند چهره و حيله گر و بدكار فاصله بگير و به انسان هاى متعهد و پاك و امانت دار و درستكار نزديك شو و از ميوه شيرين عقل، خود را بهره مند ساز.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

حصنوا الاعراض بالاموال (292).

آبروها را با اموال مصون داريد.

حيثيت و آبروى اشخاص پربها و ذى قيمت است كه نمى توان به آسانى و ارزانى آن را از دست داد. گاه كسب آبرو به يك عمر عمل كردن بستگى دارد و از اين رو، بسيار گرانقدر است و براى حفظ و نگهدارى آن بايد از همه امكانات مايه گذاشت به خصوص نبايد كارى كرد كه نام انسان به بدى بر سر زبان ها بيفتد و هركس به طريقى حرمت شكنى كند.

امام على عليه‌السلام فرمود:

لا تجعل عرضك عرضا لقول كل قائل (293).

آبروى خود را سر زبان ها مينداز.

علاوه بر آن، اگر آبروى انسان در معرض خطر قرار گيرد، بايد مال خود را فداى آبرو كند و آن را محفوظ بدارد؛ چنان كه امام على عليه‌السلام فرمود:

وقوا اعراضكم ببذل اموالكم (294).

با بذل و بخشش اموالتان، خودتان آبروى خويش را نگه داريد.

اموال از دست رفته بسا كه باز آيند ولى آبروى رفته به اين سادگى باز نمى گردد.

لم يذهب من مالك ما وقى عرضك (295).

آن مالى كه باعث حفظ آبرو مى شود در حقيقت از دست نرفته است.

من كرم عليه عرضه هان عليه المال (296).

هركه آبروى خويش را دوست بدارد، مال برايش بى ارزش است.

يعنى به راحتى آن را خرج مى كند تا آبروى خود را بخرد. هيچ چيز پس از دين به اندازه آبرو ارزشمند نيستم پس ‍ شايسته است كه انسان در حفظ آن بكوشد هرچند ثروت خود را فداى آن كند كه اين از عقل و خرد و فهم و شعور است و از پستى است كه آدمى براى مال دوستى، آبروى خود را هدر دهد و از مال خود براى حفظ آبرو خرج نكند.

من اللئوم ان يصوم الرجل ماله و يبذل عرضه (297)

از پستى انسان است كه مل خود را حفظ كند و از آبرويش مايه بگذارد.

بنابر اين، مال خود را فداى آبروى خود كن و آبروى خود را فداى دين خود.

## 63- نيكى كردن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

بالعقل تنال الخيرات (298).

با عقل مى توان به همه خوبى ها دست يافت.

بسيارند كسانى كه از كار بد و بدكار كردن زيان ديده اند، ولى هيچ كس از خوبى و خوبى كردن زيان نكرده است حتى افراد بد هم از كار خوب سود مى برند و خشنود مى شوند و بدكاران هم اگر كسى به آن ها بدى كند، ناراحت مى شوند؛ زيرا فطرت، آدمى را به سوى خير و نيكى جذب مى كند و با كار بد و بدى سازگارى ندارد. سرشت و فطرت آدمى با خوبى و پاكى عجين است و هرگز نمى تواند از فطرت خود، روى گردان باشد.

خداوند انسان را به خوبى كردن دعوت فرموده و از امور پست و كارهاى زشت، كه با سيرت او در تضاد است، نهى نموده است.

امام على عليه‌السلام نردبان ترقى و آقايى و پيشرفت را انجام كارهاى خوب و نيكى به ديگران مى داند و مى فرمايد:

المعروف اشرف سياده (299).

بهترين بزرگى ددر انجام كار خوب است.

وسيله پيشرفت و سرورى سه چيز است :

فعل المعروف و اغاته الملهوف و اقرا الضيوف (300).

مهمان نوازى، به فرياد درماندگان رسيدن و كار نيك كردن. نام ماندنى و جاودانه يافتن، نيز در همين كار خوب است.

زد فى اصطناع المعروف و اكثر من الاحسان فانه ابقى ذخرا و اجمل ذكرا (301)

بسيار نيكى كن به مردم و زياد احسان كن كه پايدارترين ذخيره و زيباترين يادگار است.

معمولا افراد خوش كردار، و خوب رفتار مورد توجه و ستايش جامعه قرار مى گيرند.

ذوالمعروف محمود العاده (302).

احسان كننده عادتش ستوده و مورد احترام است.

المعروف ذخيره الابد (303).

كار نيك اندوخته اى نيك و جاودانى است.

كارهاى نيك افزون بر سرورى و سيادتى كه نصيب انسان مى سازد، بدى ها و بلاها را نيز دفع مى كند و در حقيقت آدمى را بيمه مى كند.

المعروف تقى مصارع الهوان (304).

كار نيك، آدمى را از زمين خوردن و افتادن در پستى ها باز مى دارد.

ذوالمعروف لا يعثر و اذا عثر وجد متكئا (305).

كسى كه كار نيك انجام مى دهد، نلغزد و اگر هم بلغزد تكيه گاهى دارد.

صنايع المعروف تدر النعماء و تدفع البلاء (306).

انجام كارهاى نيك، نعمت ها را فراوان مى سازد و بدى ها را دفع مى كند.

با توجه به آنچه بيان شد، بهترين راه سيادت و سرورى و وفور نعمت ها انجام كارهاى خوب و نيكى و احسان به ديگران است. البته بايد سعى شود، اين نيكى به اهلش برسد و در جاى خود به مصرف برسد؛ چنان كه نبايد منت بر آن گذاشت يا به زبان آورد كه اگر تظاهر شود، يا منت گذاشته شود، فاقد اثر مطلوب خواهد شد. ولى به هر حال، انسان نبايد از فرصت ها غفلت ورزد و از هر گونه كمك به نيازمندان و احسان به زير دستان دريغ ورزد و خود را از فيض ‍ نيكوكاران محروم سازد. مدرسه سازى، بيمارستان سازى و هر گونه كار براى رفاه عمومى و نيازمندى هاى اجتماعى از مصاديق احسان و نيكوكارى است.

## 64- بندگى خدا ضامن سعادت

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعقل الناس اطواعهم لله سبحانه (307).

خردمندترين مردم كسى است كه اطاعتش از خداوند سبحان از همه بيش تر باشد.

بندگى و اطاعت و فرمانبردارى از فرامين خدا، تفسير جهان خلقت و راز و هدف آفرينش انسان است. آدمى كه از بندگى خدا سرپيچى كند و اطاعت از او را گردن ننهد، بر خود ظلم كرده و هدف آفرينش را زير پا گذاشته است. سرافرازى و هويت انسان در اطاعت از خداوند نهفته است و هر عاقلى بايد هدفدار باشد و هدف از خلقت خود را زير پا نگذارد، كه هرچه خرد او بيشتر باشد، اطاعت او نيز بايد افزون تر گردد.

كسى كه ادعاى هوشمندى و خردمندى مى كند، ولى در برابر خداوند گردنكشى مى كند، در حقيقت نادانى است در ميان خردمندان. كدام عاقلى است كه از درك صحيح برخوردار باشد، ولى در برابر اوامر خدا بى اعتنايى كند؟! آرى اطاعت خداوند است كه به آدمى ارزش و معنا مى بخشد وگرنه اگر اطاعت و بندگى را از انسان بگيرند، او نه تنها گل سرسبد موجودات نخواهد بود كه از بهايم نيز پست تر و بى ارزش تر خواهد شد.

جمال العبد الطاعه (308).

زيبايى آدمى به اطاعت او از خداوند است.

اشرف الاعمال الطاعه (309).

شريف ترين كار فرمان بردن از خداى متعال است.

ليس على وجه الارض اكرم على الله سبحانه من النفس المطيعه لامره (310).

هيچ موجودى روى زمين نزد خداوند سبحان، عزيزتر از انسان فرمانبردار نيست.

من اطاع الله اجتباه (311).

كسى كه از خداوند اطاعت كند، خدايش برمى گزيند.

فى الطاعه كنوز الارباح (312).

همه گنج هاى دنيوى و اخروى ور اطاعت خداوند است.

من يطع الله يعز (313).

كسى كه از خداوند اطاعت كند، رستگار و عزيز خواهد شد.

البته نمونه اين سخنان بيش از حد بيان است و همگى به اين حقيقت توجه دارند كه همه خيرها و خوبى ها در بندگى و تسليم در برابر اوامر و دستورهاى الهى است. كسى كه مطيع و تسليم است، به فيض الهى دست مى يابد، و گرنه از همه خوشبختى ها و فيض الهى محروم خواهد شد.

پس، از عزيزان! در زندگى سعى كنيد در برابر خداوند مطيع باشيد و رضاى او را بر هيچ چيز و رضاى هيچ كس مقدم مداريد.

## 65- تندى نكردن با مردم

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

راس السخف العنف (314).

اساس سبك عقلى، درشتى كردن با مردم است.

درشتى و تندخويى نتيجه خوبى ندارد و آدمى هميشه با نرمى و ملاطفت بهتر نتيجه مى گيرد. اگر انسان با درشتى با افراد برخورد كند، نتيجه منفى نصيبش مى شود.

على عليه‌السلام فرمود:

من عامل بالعنف ندم (315).

هركس با سختى و درشتى با مردم رفتار كند، پشيمان مى شود.

راكب العنف يعتذر مطالبه (316).

كسى كه به مركب درشتى و تند خويى سوار شد، رسيدن به خواسته هايش سخت و دشوار گردد.

از اين رو، بر هر عقلى كه دوست دارد زندگى كند و با مردم درگير نشود، لازم است نرمى و ملاطفت كند.

## 66- دورى از عهد شكنى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان احسن العهد من الايمان (317). وفادارى به عهد و پيمان جزء ايمان است.

از عادات زشت، قول و عهد خود را زير پا گذاشتن است كه زيان هاى اجتماعى بسيارى دارد از جمله به وجود آمدن روح بى اعتمادى در جامعه كه براى همه زيانبار خواهد بود.

اسلام، عهد شكنى را به هيچ وجه و در هيچ شرايطى روا نمى دارد و عهد و پيمان را جزء ايمان مى داند و عهد شكن، ايمان شكن است؛ چنان كه امام على عليه‌السلام فرمود:

اشرف الهمم رعايه الذمائم (318).

بالاترين و شريف ترين همت ها، وفا كردن به عهد و پيمان ها است.

آفه العهد قله الرعايه (319).

آفت عهد و پيمان ها كم وفايى به آن ها است.

ما ايقن بالله من لم يرع عهوده (320).

كسى كه عهد و پيمان ندارد، به خداوند يقين ندارد.

براى كسب اعتبار و اعتماد اجتماعى بايد انسان به قول و قرار و گفته ها و عهدهاى خود پايبند باشد و به هيچ قيمتى خلاف وعده نكند و قول و قرار خود را زير پا نگذارد.

چه زيبا است كه يك انسان مسلمان همواره به عهد و پيمان خويش وفا كند و مردانه سر قول خود بايستد. اگر حتى با غير مسلمان هم پيمان بسته است، پايبندى كند كه بدقولى به كافر و دشمن نيز جايز نيست.

## 67- پرهيز از تك روى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الزموا الجماعه و اجتنبوا الفرقه (321).

همراه جماعت باشيد و از تفرقه دورى كنيد.

از بلاهاى اجتماعى كه كمر و شوكت ملت ها را مى شكند، تفرقه و جدايى است. دشمنان با همين وسيله توانسته اند در ميان ملت ها نفوذ كنند و از نيروى آنان بكاهند.

ايجاد احزاب و گروه ها و قطعه قطعه شدن ملت به سود استعمارگران است. برخلاف اسلام كه به شدت مسلمانان را از تفرقه بر حذر داشته و بر وحدت امت تاكيد كرده است.

(ان هذه امتكم امه واحده (322)).

بنابر اين انسان خردمند و عاقل بايد همواره در جهت وحدت تلاش كند و از هر گونه تفرقه و جدا شدن از ملت و تكروى بپرهيزد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اياك و الفرقه فان الشاذ من الناس للشيطان (323).

از جدايى و كناره گيرى پرهيز كن كه انسان جدا شده از اجتماع سهم شيطان است.

همان گونه كه گوسفند جدا شده از گله سهم گرگ مى شود، انسان تك افتاده از اجتماع هم نصيب شيطان مى شود.

## 68- انديشيدن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اصل العقل الفكر و ثمره السلامه (324).

اساس عقل انديشيدن است كه نتيجه آن سلامت از شكست ها و ناكامى ها است.

انديشه در امور و سبك و سنگين كردن و خوب و بد نمودن و سرانجام انتخاب بهتر، از ويژگى هاى انسان است كه ديگر موجودات از آن محرومند.

هرچند برخى حيوانات از غريزه خدادادى بهره مندند ولى انسان در مرتبه اى است كه هيچ موجودى به او نمى رسد.

از نعمت هايى كه بسيارى كسان، خوب از آن بهره نمى گيرند همين تفكر است. هر كارى اگر با انديشه و تفكر همراه باشد و همه جوانب آن بررسى شود، بى شك بهتر به نتيجه مى رسد و به صواب و درستى نزديك تر است. امام على عليه‌السلام انديشه را عبادت مى داند و مى فرمايد:

الكفر عباده (325). در برخى احاديث يك ساعت تفكر را از يك سال عبادت بى تفكر برتر شمرده است. همان امام همام فرموده است :

الكفر يهدى (326).

انديشه راهنماى انسان است.

الكفر يهدى الى الرشاد (327).

انديشيدن مقصد و نتيجه درست را نشان مى دهد.

الكفر فى العواقب ينجى من العطب (328).

انديشه كردن در فرجام كار، انسان را از هلاكت نجات مى دهد.

التروى فى العقول يومن الزلزل (329).

انديشيدن در گفتار، آدمى را از لغزش ايمن مى دارد.

اذا قدمت الكفر فى جميع افعالك حسنت عوقبك فى كل امر (330)

هرگاه فكر را در همه كارهاى خود جلو اندازى، سرانجام تو در هر كار نيكو مى گردد.

تفكر قبل ان تعزم و شاور قبل ان تقدم و تدبر قبل ان تهجم (331)

پيش از آن كه تصميمى بگيرى، انديشه كن و پيش از آن كه اقدام كنى مشورت نما و پيش از ورود در هر كارى تدبر كن.

انسان عاقل بايد در زندگى انديشه و تفكر را از دست ندهد تا در امور بصيرت پيدا كند كه بى تفكر دست به كار نشود:

لا بصيره لمن لا فكر له (332).

بصيرت ندارد آن كه انديشه ندارد.

## 69- پرهيز از داورى بيجا

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

فكر ثم تتكلم، تسلم من الزلل (333).

نخست انديشه كن آن گاه سخن بگو تا از لغزش در امان بمانى.

ليس من العدل القضاء على الثقه بالظن.

از عدالت به دور است آن كه از روى گمان عليه فرد مورد اعتماد داورى كنند.

اياك و الكلام فيما لا تعرف طريقته و لا تعلم حقيقته (334)

بپرهيز از سخن گفتن درباره آنچه نه راهش را مى دانى و نه به حقيقتش راه دارى.

لا تقولوا فيما لا تعرفون فان اكثر الحق فيما تنكرون (335)

درباره آنچه نمى دانيد سخن مگوييد، كه بيش ترين حق در چيزهايى كه نمى شناسيد.

كم نيستند كسانى كه با داورى ناحق در مسائل به ويژه در مسائل كشور خود را گرفتار غضب الهى مى كنند و دين خود را راحت مى فروشند.

اميد است شما خواننده گرامى با مطالعه مؤ كد و مجدد اين بخش از كتاب خود را در دام اين بلاياى امروزى نيندازى و با سكوت درباره آنچه نمى دانى، خود را نجات دهى - ان شاء الله.

## 70- پرهيز از تكبر و خودخواهى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

شر آفات العقل الكبر (336).

بدترين آفت هاى عقل، تكبر است.

بنيان بسيارى از بدبختى هاى جوامع انسانى و زير بناى بسيارى از جنايات هولناك و فاجعه هاى خونين، گردنكشى و استكبار است.

كيست كه نداند فجايعى كه امروز در جهان رخ مى دهد، همه زير سر آمريكاى متكبر است و خوى شيطانى استكبارى است كه آن ها را به هر جنايتى وا مى دارد؟!

شيطان نيز به دليل استكبار، هم خود را بدبخت كرد و هم بشر را. اين خوى خطرناك به گونه اى است كه عقل و خرد را نيز از كار مى اندازد و چشم عقل را كور مى نمايد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اقبح الخلق الكبر (337).

زشت ترين خوى انسانى تكبر است.

التكبر شر العيوب (338).

بدترين عيب آدمى تكبر است.

الكبر مصيده ابليس العظمى (339).

تكبر دانم بزرگ شيطان است.

به هر حال، روحيه خودخواهى، برترى طلبى، و گردنكشى كه همه در واژه تكبر و كبر جمع است، اساس فتنه ها و ويرانى زندگى است، از آن بپرهيز و تواضع و فروتنى را پيشه كن تا محبوب دلها باشى كه :

من تكبر حقر.

هركه تكبر ورزد و خودخواه باشد حقير و بى مقدار مى گردد.

گرمى و صميميت و مهر و محبت و خاكى بودن، بيشتر آدمى را محبوب دل ها مى كند و همه او را دوست خواهند داشت.

## 71- دورى از لجاجت

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

للجاج يقسدد الراى (340).

لجبازى راى نظر را تباه مى سازد.

آدم هاى يك دنده و لجباز كه به هيچ صراطى مستقيم نيستند و سخن كسى را نمى پذيرند و در جهل مركب خود غوطه ورند، هرگز در زندگى موفق نمى شوند و به هدف و مقصود نمى رسند. دوستان خود را از دست مى دهند و دلسوزان و ناصحان و خير خواهان جامعه رغبتى به نصيحت و پند آن ها ندارند.

انسان فهيم و عاقل هرگز لجبازى نمى كند و براى عقل و فكر ديگران هم ارزش قائل است. امام على عليه‌السلام درباره لجاجت مى فرمايد:

اللجاج بذر الشر (341).

لجاجت، بذر شرارت است.

اللجاج عنوان العطب (342).

لجاجت، آغاز زمين خوردن و هلاكت است.

اللجوج لا راى له (343).

راى آدم لجباز ارزشى ندارد.

اللجاج يعقب الضر (344).

لجاجت، زيان و ضرر به دنبال دارد.

اللجاج ينتج الحروب و يوغر القلوب (345).

لجاجت، جنگ هاى بسيار مى آورد و كينه ها در دل مى اندازد.

لا تمارين اللجوج فى محفل (346).

با آدم لجوج در هيچ محفلى جدال و بحث مكن.

خير الاخلاق ابعدها عن اللجاج (347).

بهترين خلق و خوى آن است كه از لجاجت دورتر باشد.

## 72- زندگى را به بازى نگير

زندگى جدى است، نه شوخى. شوخى گرفتن زندگى و بى مسئوليتى و توجه نكردن ببه هدف و سرگرم شدن به امورى كه پوچ و بى محتوا است، به شكست و ناكامى مى انجامد.

سرگرم بازى شدن عمر را در لهو و لعب صرف نمودن، خسارت جبران ناپذيرى در پى خواهد داشت.

امام على عليه‌السلام فرمود:

لا يثوب العقل مع اللعب (348).

خردمندى با بازى جمع نمى شود.

شر ما ضيع فيه العمر اللعب (349).

بدترين روزهاى عمر كه ضايع مى شود، زمان سرگرم شدن به بازيچه ها است.

لا يفلح من و له باللعب و استهتر باللهو و اللعب (350)

كسى كه شيفته بازى و سرگرم لهو و لعب گردد، رستگار نخواهد شد.

بايد زندگى هدفدار، همراه مسئوليت و جديت باشد و از عمر بهترين بهره گرفته شود. امروز سران استعمار بشريت را به بازى گرفته اند و حتى كلمات زيباى حقوق بشر، آزادى، مردم سالارى و...را نيز به بازى گرفته اند. مردم را نيز سرگرم بازى هايى كرده اند كه از سرنوشت خود غافل مانده و هميشه برده و نيازمند اجانب باشند.

جوانان عزيز! شما را به خدا وجدان خود را دريابيد و آرمان گرا و هدفدار باشيد و هويت ملى خود را پيدا كنيد و روى پاى خود بايستيد و در پى دام هاى گسترده شياطين نرويد و خود را جيره خوار و اسير آنان نسازيد.

## 73- پرهيز از خوشگذرانى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اللذات آفات (351).

لذت ها، آفت هاى زندگى اند.

لذت حلال نياز جسم است و بايد به دست آيد و از راه درست تامين گردد، ولى زياده روى در هر چيزى كشنده است است به خصوص ر مسائل شهوانى و لذت هاى بى حد و مرز كه روسياهى دنيا و آخرت را در پى دارد. خوشگذرانى ها عقل را تباه و زندگى را آشفته و چهره آدمى را مخدوش مى سازد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اللذات مفسدات (352).

لذت ها و خوشگذرانى ها تباهى مى آورد.

انسان با اراده بايد بتواند به مسائل اصلى زندگى برسد و بداند كه خوشگذرانى ها پايان خوشى ندارد.

القوى من قمع لذته (353).

نيرومند كسى است كه لذت هاى حرام را در خود سركوب كند.

رب لذه فيها هلاكك (354).

بسا خوشگذرانى كه هلاكت آورد.

رب لذه ساعه اورثت حسره طويله؛

بسا يك ساعت خوشگذرانى كه غصه طولانى در پى آورد.

عار الفضيحه تذهب حلاوه اللذاه (355).

ننگ رسوايى، شيرينى لذت را مى برد.

خوشگذرانى ها جلوى پيشرفت انسان را مى گيرد و افراد شهوتران و خوشگذران هرگز به درجات عاليه انسانى و كمالات نخواهند رسيد.

كم من لذه منعت سنى درجات (356).

بسا لذت پستى كه از رسيدن به درجات والايى جلوگيرى كند.

لا خير فى لذه توجب ندما و شهوه تعقب الما (357).

خيرى نيست در آن لذت كه پشيمانى به بار آورد و شهوترانى كه دردى از پى دارد.

انسان شرافتمند هرگز دامن خود را به لذت هاى حيوانى نامشروع آلوده نمى سازد و عمر و فرصت هاى گران قيمت را در خوشگذرانى ها از دست نمى دهد.

نزهوا انفسكم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات (358)

نفس گرانمايه خود را از آلودگى لذتها و پيامدهاى ناگوار شهوت ها پاك كنيد.

لا يكونن افضل ما نلت من دنياك بلوغ لذه و شفاء غيظ و ليكن احياء حق و امانته باطل (359)

نبايد هدف تو از دنيا تنها رسيدن به لذتى يا خنك كردن دل از انتقام باشد. بلكه بايد هدف، زنده كردن حقى يا ميراندن باطلى باشد.

سرانجام بايد دانست كه شهوترانى و خوشگذرانى با بهشت برين و سعادت آن دنيا در تضاد است. كسى كه طالب سعادت ابدى است، بايد در دنيا از لذت هاى بسيارى چشم بپوشد.

دنيا طالبان فاسد و ظالم، بيشترين تلاش را براى اشاعه فساد و فحشاء مى كنند و جوانان كشور را كه سرمايه زندگى هر كشور محسوب مى شوند، با سرگرم نمودن به شهوات و خوشگذرانى ها و پوچى بى هويت و از خلاقيت و پيشرفت دور مى كنند اين جنايت بزرگى است در حق ملت ها و ترويج جلسات عيش و رقص و اشاعه مسائل جنسى و ترويج سكس از طريق فيلم و...به همين منظور است. جوانان بايد خطر اين گرگ هاى درنده را درك نمايند و عمر خود را صرف تحصيل و كسب كمالات كنند تا بتوانند فردا براى كشور و ملت خود مايه سرافرازى و افتخار باشند، نه مايه ننگ.

## 74- جوانمردى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

مروه الرجل على قدر عقله (360).

جوانمردى آدمى به اندازه عقل او است.

جوانمردى از صفات خوب انسان است و بخشى از انسانيت به حساب مى آيد كه اگر نباشد انسانيت آسيب مى بيند.

من لا مروه له لا همه له (361).

كسى كه جوانمردى ندارد همت ندارد.

من افضل المروه الدين و لا خير فى دين ليس له مروه (362).

بهترين جوانمردى، ديندارى و وقتى كه در آن جوانمردى نباشد، خيرى در آن نيست.

المروه تمنع من كل دنيه (363).

جوانمردى، آدمى را از هر گونه پستى باز مى دارد.

المروه اجتناب الدنيه (364).

جوانمردى، دورى از پستى است.

المروه تعهد ذوى الارحام (365).

جوانمردى، با نيكى به خويشاوندان حاصل مى شود.

المروه بث المعروف و اقرا الضيوف (366).

جوانمردى، كارهاى خوب را نشر كردن و از مهمان پذيرايى كردن است.

المروه اجتناب الرجل ما يشينه (367).

جوانمردى، دورى كردن است از هر چيزى كه آدمى را سبك و بى مقدار مى سازد.

المروه العدل فى الحكم و العفو مع القدره و المواساه فى العسره (368)

جوانمردى عبارت است از عدالت در حكومت و گذشت ددر هنگام قدرت و همدردى با مردم هنگام سختى.

ثلاث هن من جماع المروه، عطاء من غير مسئله و وفاء من غير عهد وجود مع اقلال (369)

سه چيز است كه از جوانمردى است : عطا كنى بر آن كه بخواهند و وفا كنى بر آن كه عهدى از تو گيرند و ببخشى در آن هنگام كه ندارى.

من تمام المروه ان تنسى الحق لك و تذكر الحق عليك (370)

از كمال جوانمردى است كه فراموش كنى حقى را كه بر ديگرى دارى و از ياد نبرى حقى را كه ديگرى بر تو دارد.

من المروه كثره الحياء و بذل الندا و كف و الاذى (371).

سه چيز از جوانمردى است : حيا و شرم، بذل و احسان و خوددارى از مردم آزارى.

## 75- پرهيز از شوخى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من مزح استخف به (372).

كسى كه شوخى كند او را سبك مى شمارند.

شوخى در حد بسيار كم و مشروع و بدون فعل حرام بد نيست، و گاه مطلوب نيز هست، ولى شوخى زياد به خصوص ‍ اگر همراه كلمات ركيك و بى ادبانه باشد يا در آن دروغ و غيبت و تحقير مسلمانى باشد، حرام است و زيان هاى اجتماعى و اخلاقى در پى دارد. شوخى زياد نشانه سبك عقلى و حماقت است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

الافراط فى المزاح خرق (373).

زياده روى در شوخى كردن حماقت است.

آفه الهيبه المزاح (374).

آفت هيبت آدمى شوخى است.

كثره المزاح تسقط الهيبه (375).

شوخى بسيار، هيبت و جلال آدمى را مى برد.

دع المزاح فانه لقاح الضغينه.

شوخى را رها كن كه كينه و دشمنى را باور مى كند.

كثره المزاح تذهب البهاء و توجب الشحنا.

شوخى بسيار، ارزش آدمى را مى برد و سبب كينه و دشمنى مى گردد.

لكل شى ء بذر و بذر العداوه المزاح (376).

هر چيز بذرى دارد و بذر دشمنى مزاح است.

## 76- وقار و متانت

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الوقار حليه العقل (377).

وقار زيور عقل است.

سبك سرى و رفتار بچگانه آدمى را در جامعه سبك مى سازد در حالى كه متانت و سنگينى مايه عزت است. انسان در همه حال بايد باوقار و سنگين باشد، بدون اين كه دچار تكبر و خودخواهى شود كه اين دو مقوله از هم جدايند.

امام على عليه‌السلام فرمود:

السكينه عنوان العقل (378).

وقار، نشانه عقل است.

ان توقرت اكرمت (379).

اگر وقار داشته باشى گرامى مى شوى.

جمال الرجل الوقار (380).

زيبايى مرد به وقار او است.

بالوقار تكثر الهيبه (381).

با وقار هيبت انسان بيشتر مى شود.

بر مومن و عاقل است كه در زندگى و در برخورد با افراد جامعه متانت و سنگينى و وقار خود را حفظ كند و از هر چيزى كه وقار او را خدشه دار سازد دورى نمايد.

امورى است كه انجام آن آدم را سبك مى كند؛ مانند غذا خوردن در راه يا دويدن در جاى نامناسب يا حضور در بعضى مكان ها كه ممكن است براى بعضى اشخاص درست نباشد و دور از انتظار و سبك باشد مگر در مقام انجام وظيفه دينى كه گاه لازم است انسان از آبروى خود هم مايه بگذارد. در همه حال حتى در برخورد با دشمن متانت بسيار كارساز و سازنده است.

## 77- دورى از سخن چينى و سخن چينان

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

النميمه شيمه المارق (382).

سخن چينى گونه اى بيمارى بسيار زشت اجتماعى است كه پيامدهاى زيانبار فراوانى دارد و مهمترين آن ايجاد فتنه، اختلاف، دشمنى، هتك حرمت و خونريزى است.

اين صفت زشت به معناى حرف اين و آن را براى ديگرى بردن و تحريك كردن ديگرى به انتقام و دشمنى است.

آدم عاقل نبايد خود را درگير حرف اين و آن كند و آتش بيار معركه شود و وزر و بال ديگران را به گردن گيرد.

النميمه ذنب لا ينسى (383).

سخن چينى گناهى است فراموش نشدنى.

اياك و النميمه فانها تذرع الضغينه و تبعد عن الله و عن الناس (384)

از سخن چينى بپرهيز، كه سخن چينى تخم كينه را در دل مى كارد و آدم را از خدا و مردم دور مى سازد.

نقل سخن براى ديگران هرچند راست باشد، اگر زيانبار باشد، از نوع سخن چينى است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اسوء الصدق النميمه (385).

بدترين راستگويى، سخن چينى است.

انسانى كه حرف براى اين و آن مى برد، قابل اعتماد نيست؛ زيرا همان گونه كه حرف ديگران را براى ما مى آورد، حرف ما را نيز براى ديگران خواهد برد.

به قول سعدى :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه عيب ديگران پيش تو آورد و شمرد  |  | بى گمان عيب تو را نزد ديگران خواهد برد  |

امام على عليه‌السلام فرمود:

من نقل اليك نقل عنك (386).

كسى كه چيزى را از ديگرى براى تو نقل مى كند، از تو نيز براى ديگران نقل خواهد كرد.

مسئولان بايد بسيار به اين نكته ظريف توجه كنند كه حرف شنوى از اين گونه كسان نداشته باشند و آن ها را از خود طرد نمايند و به اين رو به صفتان ميدان خودنمايى و عرض اندام ندهند كه با سخن چينى، خوبان را بد و بدان را خوب جلوه دهند و با نفوذ در يك فرد مدير و مسئول هم او را ساقط مى كنند، هم به آن تشكيلات ضربه وارد مى سازند.

حضرت على عليه‌السلام در سفارش به حاكم جديد مصر مالك اشتر مى فرمايد:

و لا تعجلن الى تصديق ساع و ان تشبه بالناصحين فان الساعى ظالم لمن سعى به غاش لمن سعى اليه (387)

در تصديق سخن چينان شتاب مكن هرچند خود را به شكل و لباس خير خواهان درآورند؛ زيرا سخن چين ستمكار است، نسبت به كسى كه سخن او را آورده و خيانت كرده و به كسى كه سخن را برايش آورده است.

يعنى زمامدار و كارگزار به اين خطر نزديك است و سخن چينان سعى مى كنند ديگران را طرد نمايند و خود را به كارگزاران نزديك نمايند و وظيفه آن مسئول است كه در لحظه اول و گام نخست، راه را بر او سد كند و وى را از اثر گذارى نااميد سازد و براى هميشه او را طرد نمايد؛ زيرا بزرگ ترين خطرى كه كارگزاران را تهديد مى كند، حضور افرادى است در اطراف آنان مانند سخن چينان كه نيت خيرى ندارند.

## 78- صبر در زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الصبر راس الايمان (388).

صبر بنيان ايمان است.

بى گمان زندگى داراى مشكلات و فراز و نشيب هايى است كه انسان بايد خود را با آن وفق دهد و با سختى هايش ‍ بسازد. بى طاقتى يا كم طاقتى و بى صبرى در برابر مشكلات، آدمى را مى شكند و او را از پا درمى آورد، بى آن كه از مشكل بكاهد. انسان كم طاقت و بى صبر زود شكست مى خورد، نااميد مى شود و از زندگى دلسرد مى گردد و هيچ گاه نمى تواند سالم به مقصد برسد و هميشه با ناكامى و شكست موجه مى شود. انسان بى صبر، دين خود را نيز نمى تواند حفظ كند.

در سخنان على عليه‌السلام در نهج البلاغه آمده است :

ان الصبر من الايمان بمنزله الراس من الجسد (389)

نسبت صبر به ايمان مانند سر آدمى به تن او است و همان طور كه تن بدون سر، ارزشى ندارد، ايمان بدون صبر نيز نتيجه نمى دهد.

حضرت، تنها راه مبارزه با حوادث تلخ و تندبادهاى روزگار را صبر مى داند و مى فرمايد:

الصبر ينازل الحدثان (390).

صبر، با حادث كوبنده روزگار مى جنگد.

الصبر كفيل الظفر (391).

صبر، كفيل پيروزى است.

الصبر عده البلاء (392).

صبر، ساز و برگ آماده اى است براى هر بلا و گرفتارى.

الصبر يرغم الاعداء (393).

صبر، بينى دشمنان را به خاك مى مالد.

الصبر خير جند المومن (394).

بهترين لشكر مومن، صبر است.

از صفات زيباى مردان با ايمان صبر به هنگام بلا و شاكر بودن به هنگام رفاه است.

الايمان صبر فى البلاء و شكر فى الرخاء (395).

افزون بر لزوم صبر به هنگام مصيبت به خصوص مصيبت از دست دادن عزيزان بايد انسان در برابر ديگر گرفتارى ها مانند فقر و ندارى يا بيمارى ها و رنج هاى زندگى نيز صبر داشته باشد و ايمان خود را از دست ندهد و نا شكرى نكند و تن به رضاى دوست مى دهد كه فرمود: اگر همه دنيا را به صورت يك لقمه در دهان مومن گذارم خير او است و اگر با قيچى گوشت او را ريز ريز كنند، باز هم خير او است.

صبر در برابر گناه و ترك آن هرچند سخت هست، از بهترين گونه هاى صبر است.

امام على عليه‌السلام صبر را بر دو گونه مى شمارد كه گونه دوم را صبر در برابر گناهان مى داند و مى فرمايد:

الصبر عند ما حرم الله.

صبر براى انجام ندادن گناه.

همچنين صبر در برابر فرمان خدا و انجام واجبات؛ مانند روزه يا اداى تكاليف مانند خمس و زكات يا جهاد در راه خدا كه انسان با نيروى صبر مى تواند وظيفه دينى خود را به خوبى انجام دهد.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الصبر صبران صبر فى البلاء حسن جميل و احسن منه الصبر عن المحارم (396)

صبر دو نوع است : صبر در بلاها كه زيبا و نيكو است، ولى نيكوتر از آن صبر در برابر حرام هاى الهى است كه طاقت بياورد و مرتكب حرام نشود.

رسيدن به مقامات و درجات عالى نيز نياز به مقاومت و صبر دارد.

حضرت فرمود:

بالصبر تدرك معالى الامور (397).

با صبر به درجات عالى در امور خود خواهى رسيد.

بنابر اين، به هر مرتبه اى از زندگى انسانيت و شرف كه بخواهى برسى يا در برابر هر بنده اگر بخواهى شكست نخورى و در برابر هر تكليفى اگر بخواهى توفيق يابى و هر سختى را بخواهى با پيروزى از آن عبور كنى، جز با صبر و تلاش و مقاومت و ايستادگى امكان ندارد، پس بكوش كه در اين زندگى صبور باشى.

## 79- كسب و كار حلال

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ازكى المكاسب كسب الحلال (398).

برخى مردم تنها در پى درآمد بهترند، ولى كارى ندارند كه از چه راهى و چگونه. اين راه درست نيست. به خصوص اگر كسى گرفتار درآمد حرام بشود، زندگى خود و زن و فرزند خود را سياه مى كند.

اسلام، مسلمانان را به كسب و كار حلال مكلف كرده است و شغل حلال را بهترين عبادت و سرآمد عبادت ها مى داند و نان حلال درآوردن را بهترين بندگى خدا به حساب آورده است.

امام على عليه‌السلام فرمود:

من توفيق الحر اكتسابه المال من حله (399).

از توفيقات انسان آزاده اين است كه بتواند از راه حلال مال به دست آورد.

مال حرام افزودن بر اين كه مانع قبولى اعمال مى شود و تا چهل روز عبادت كسى است كه يك لقمه حرام خورده باشد مقبول نيست و دعايش نيز اجابت نمى شود و در روحيه خود و فرزندانش نيز اثر سوء مى گذارد، قساوت قلب مى آورد و او را نسبت به عبادت و به خصوص نماز بى تفاوت مى سازد. لذت عبادت خدا را از دلش بيرون مى برد و او را از خداوند ور مى سازد و اين بدترين عقوبت و بلا است.

بنابر اين، سعى كن نان حلال به دست آورى هرچند اندك و پر زحمت باشد.

على عليه‌السلام فرمود:

احفظ بطنك و فرجك من الحرام (400).

شكم و زير شكم خود را از حرام حفظ كن.

الانقباض عن المحارم من شيم العقلاء و سجيه الاكارم (401)

خوددارى از محرمات الهى از اخلاق خردمندان و خوى مردمان بزرگوار است.

بئس الكسب الحرام (402).

بد كسبى است كسب و كار حرام.

بئس الطعام الحرام (403).

بد خوراكى است خوراك حرام.

لا زهد (لا تقوا) كاكف عن الحرام (404).

هيچ زهدى (و هيچ تقوايى) مانند پرهيز از مال و غذاى حرام نيست.

پس زندگى خود را به مال و درآمد حرام آلوده مساز كه از عقل زندگى به دور است.

## 80- آرزوهاى رويايى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ما عقل من اطال الامل (405).

كسى كه آرزويش دراز باشد خردمند نيست.

زندگى هر روز گسترده تر و مشكلاتش افزون تر مى شود. جوانانى كه تازه پا به زندگى گذاشته اند، ذهنى پر از رويا دارند و با آرزوهايى كه معمولا تحقق نمى يابد، زندگى مى كنند كه اين كار نتيجه اى جز سرخوردگى و دلسردى نخواهد داشت.

انسان خردمند از اول دنبال آرزوهاى رويايى و غير قابل دستيابى برود كه اين كار بسيار خطرناك است. خواسته هاى بلند و رويايى، آدمى را به كارهاى زشت وا مى دارد؛ زيرا براى رسيدن به آن ها ناچار است از مسير ناصحيح وارد شود و بى گمان دچار خطاكارى ها خواهد شد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

اطول الناس املا اسوئهم عملا (406).

هركس آرزويش بيش تر است، كارهايش زشت تر است.

و اما طول الامل فينسى الاخر (407).

آرزوى دراز آخرت را از ياد شما مى برد.

يسير الامل يوجب فساد العمل (408).

حتى آرزوهاى اندك نيز موجب فساد كارها مى شود.

به هر حال، آرزوهاى دراز و روياهاى زياد نه تنها به پيشرفت آدمى كمك نمى كنند، بلكه تمام وقت و فرصت ها را نيز هدر مى دهند و اعصاب و روان انسان را مشغول مى سازند و آدمى را از پى كارهاى ناروا مى كشانند و سرانجام به ياس و نااميدى و سرخوردگى و گاه تباهى زندگى و نابودى دين و دنيا دچار مى سازند. بايد از همان آغاز به واقعيت ها انديشيد و در امورى كه تحقق آن ها به سادگى ميسر نيست، حتى فكر هم نكرد.

## 81- دورى از تنبلى و بيكارى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

آفه العمل البطاله (409).

آفت كار، تنبلى است.

به جاى پرداختن به آرزوهاى خيالى، بهتر است انسان در پى كسب و كار و تلاش برود و از گوشه اى خزيدن و تن پرورى كردن بپرهيزد كه آفت موفقيت و پيشرفت، همان تنبلى است.

كسى كه به آينده خوب و زندگى همراه عزت و سرافرازى مى انديشد، فقط بايد از راه زحمت كشيدن و امكانات خود را به كار گرفتن و هدر ندادن فرصت ها، به دنبال آينده اى خوب برود كه امام على عليه‌السلام فرمود:

هيهات من نيل السعاده السكون الى الهوانى و البطاله (410)

كسى كه به تن آسايى و تنبلى بسنده كرده است هرگز به خوشبختى و آزادگى نخواهد رسيد.

آفه النجح الكسل (411).

آفت پيروزى، بى حالى است.

من دام كسله خاب امله (412).

كسى كه همواره كسل است، به خواسته ها و مقاصدش نخواهد رسيد.

## 82- پرهيز از وامدارى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

بئس القلاده قلاده الدين (413).

وامدارى، بند (اسارت) بدى است.

بسيارى از مردم به دليل بلند پروازى ها و ميل به پيشرفت در زندگى مادى و عقب نماندن از همقطاران خود، خويش را رفتار وام هاى طولانى با سودهاى سنگين مى كنند و در اين ميان بسيارى از زندگى ها متلاشى مى شود و به ورشكستگى و گاه زندان و نابودى زندگى منجر مى گردد، در صورتى كه اگر قدرى قناعت پيشه مى كرد و با اندك مى ساخت، مى توانست زندگى را پيش ببرد بى آن كه نياز به وام پيدا كند.

اسلام آن قدر كه به قرض الحسنه و كار مردم را راه انداختن سفارش كرده است، بيش از آن از قرض گرفتن و خود را اسير مردم نمودن، نكوهش كرده است.

امام على عليه‌السلام فرموده :

الدين احد الرقين (414).

وامدارى يكى از دو بردگى است.

الدين رق و القضاء عتق (415).

وامدارى بردگى است؛ چنان كه اداى آن آزادى است.

كثره الدين تصير الصادق كاذبا و المنجر مخلفا (416).

قرض زياد، آدم راستگو را به دروغگويى وامدار مى كند و آدم خوش قول را بد قول مى گرداند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرموده :

اياكم و الدين فانه هم بالدليل و ذل بالنهار (417).

از بدهكارى پرهيزيد كه بدهكارى غصه شب و خوارى روز است.

از امام صادق عليه‌السلام نقل است كه فرمود:

خففوا الدين فان فى خفه الدين زياده العمر (418).

بدهى خويش را سبك كنيد كه كمى و سبكى بدهى مايه زيادى عمر است.

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

به خدا پناه مى برم، از كفر و بدهكارى. از حضرت پرسيدند:

آيا بدهكارى معادل كفر است؟ فرمود: بله

بنابر اين، از عقل به دور است كه انسان بدون ضرورت خود را اسير قرض ها و بدهكارى هاى سنگين و گاه با سود زياد كند كه هم دين خود را خراب مى كند و هم دنياى خود را و كسى كه سال ها بايد قسط بانك بدهد، هيچ گاه جلو نمى افتد و زندگى اش رشد نمى كند، البته كسانى هستند كه ناچارند براى حفظ آبرو يا بيمارى يا بى خانگى به قرض و وام پناه ببرند و هستند كسانى كه بدون اضطرار و فقط براى هوا و هوس، رقابت و هم چشمى، زياد كردن سرمايه و بلند پروازى هاى بى مورد خود را اسير وام مى كنند كه توصيه ما اين است كه قرض گرفتن در اصل كار خوبى نيست و نبايد بدون اضطرار خود را گرفتار آن كرد، بايد با اندك ساخت و قناعت نمود و خود و زندگى را نابود نساخت.

## 83- زير بار ذلت نرفتن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ساعه ذل لا تفى بعز الدهر (419).

يك ساعت خوارى دنيا به همه عزت آن نمى ارزد.

سربلندى و عزت و شرف، مطلوب هر انسان آزاده اى است؛ زيرا در فطرت وجودى او عزت خواهى و كرامت جويى است، و از اين رو، خداوند نيز در قرآن از كرامت انسان دفاع فرموده است و او را از پست شدن و گرد خوارى رفتن پرهيز داده است. از انسان هاى با كرامت تمجيد نموده و آدم هاى بى مايه را نكوهش كرده است.

ذلت و خوارى براى انسان آزاده به قدرى زشت و نازيبا است كه على عليه‌السلام يك ساعت آن را برابر با تمام عزت روزگار نمى داند و نيز مى فرمايد:

الجوع خير من ذل الخضوع (420).

كسى كه از غير خدا عزت بجويد ذليل مى شود.

بنابر اين، انسان عاقل كه جوياى سربلندى است، بايد از كار پست و اعمال ناشايست كه در شان انسان هاى والا مقام نيست دورى كند و با تحمل سختى ها و ناكامى ها، عزت و اقتدار و قناعت نفس خويش را حفظ نمايد و از بزرگ سرافراز عالم، حسين بن على عليه‌السلام بياموزد كه فرمود: هيهات من الذله (421) ما به اسارت دنيا و شهادت و كشته شدن و محروميت از تمام مظاهر دنيا تن مى دهيم، ولى لحظه اى زير بار ذلت نمى رويم و ملت سرافراز ايران با همين شعار عزت و پيروزى را به دست آورد.

چه زيبا است كه پيرو حسين عليه‌السلام نيز در عزت خواهى و انجام وظيفه به آن حضرت اقتدا كند.

## 84- نجوا نكردن

(انما النجوا من الشيطان...(422))

يكى از كارهاى ناشايست اخلاقى، در گوشى صحبت كردن با فرد يا افراد است. البته در حضور ديگران و در جلسه اى كه چند نفر حضور دارند. اگر دو نفر در حضور ديگران آهسته و در گوشى با هم صحبت كنند كار درستى نيست و حاضران ممكن است ناراحت شوند و تصور كنند كه شما به علتى به آن ها پشت مى كنيد و يا اين كه آن ها را محرم نمى دانيد و طبيعتا ناراحت مى شوند و كدورت پيدا مى كنند، از اين رو، نبايد در حضور جمع اين كار خلاف اخلاق انجام گيرد از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

اذا كان القوم ثلاثه فلا يتناجى منهم اثنان دون صاحبهما فان ذلك يحزنه و يوذيه (423)

هنگامى كه سه نفر با هم هستند، نبايد دو نفر آنان با هم درگوشى صحبت كنند كه اين كار نفر سوم را غصه دار مى كند و آزارش مى دهد.

## 85- بلند سخن گفتن

قرآن مى فرمايد:

واحفض من صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحميرو (424)

سخن آهسته گوى كه صداى الاغ از همه بلندتر است.

بلند سخن گفتن و به صورت داد و قال صحبت كردن نشانه سبك عقلى است. در صحبت كردن با ديگران بايد ملايم و نرم و آرام صحبت كرد. از جمله سفارش هايى كه حضرت لقمان به فرزندش مى كند همين است كه فرزندم صدايت را پايين بياور؛ زيرا بلندترين صداها صداى الاغ است. امام على عليه‌السلام نيز فرمود:

خفض الصوت و غض البصر و مشى القصد من امارات الايمان و حسن التدين (425)

پايين آوردن صدا و چشم را پايين انداختن و سنگين و ميانه راه رفتن از نشانه هاى ديندارى و ايمان نيكو است.

برخى مرم عادت دارند در همان صحبت هاى معمولى نيز داد بزنند و صدايشان را بلند كنند كه اين كار از سنگينى و وقار مومن مى كاهد و به خصوص در برابر بزرگ ترها، استاد، پدر، مادر و اشخاص ديگر بلند سخن گفتن از بى ادبى است.

## 86- حسادت نكردن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الحسد شر الامراض (426).

حسادت بدترين بيمارى است.

حسادت از بدترين امراض روحى و اخلاقى است و خدا نكند كسى گرفتار آن شود كه هم زندگى خود را تباه و نابود مى كند و هم زندگى كسى را كه به او حسد ورزيده است. شيطان آن قدر شخص حسود را تحريك مى كند تا دست به هر كار زشتى براى آرامش دل خود بزند و بسا خون بريزد و جنايتى مرتكب شود تا خون را از آن درد حسادت برهاند.

شخص مومن معمولا حسادت ندارد و اگر هم دارد ايمانش او را از انجام و بكارگيرى آن باز مى دارد، ولى بايد اين را دانست كه حسد بيمارى خطرناكى است كه بايد در مقابله با آن جدى بود.

على عليه‌السلام فرمود:

الحسد يضرنى (427).

حسادت آدم را رنجور و بيمار مى سازد.

الحسد يذيب الجسد (428).

حسادت بدن آدمى را ذوب مى كند.

الحسود لا يسود (429).

حسود به سيادت و بزرگى نمى رسد.

الايمان برى ء من الحسد (430).

ايمان از حسد بيزار است.

الحسد كثير الحسرات متضاعف السيئات (431).

غصه و افسوس حسود بسيار و گناهانش چند برابر است.

الحسد ياكل الحسنات كما تاكل الناز الحطب (432).

حسادت كارهاى خوب را مى خورد و نابود مى كند، همان طور كه هيزم آتش را.

انسان بايد با تكيه بر ايمان و اخلاق انسانى و روح بلند از اين بيمارى كشنده فاصله بگيرد و زمينه رشد آن را فراهم نكند.

بلند نظر بودن، توكل و ايمان قوى، عدم حرص و علاقه به دنيا، نگاه به كسانى كه حال بدتر و زارتر دارند، مى تواند ريشه حسد را از بين ببرد.

## 87- پرهيز از كينه توزى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

سبب الفتن الحقد (433).

ريشه تمام فتنه ها، كينه توزى است.

كينه توزى همانند حسادت بيمارى كشنده اى كه بسيارى از زندگى ها را نابود مى كند و موجب اختلاف و جرم و جنايت و تهمت و غيبت، پرونده سازى، حق كشى، ظلم و تبعيض، دشمنى و خونريزى و ده ها اتفاق ناگوار ديگر خواهد شد. كينه توزى از مومن به دور است.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

الحقد الام العيوب (434).

پست ترين عيب ها كينه است.

شخص كينه توز راحتى را از خود و ديگران سلب مى كند و دنيا را بر همه تنگ مى كند و سرانجام تنها مى ماند و همه را از خود مى رنجاند.

لا راحه لحقود (435).

آدم كينه توز راحتى ندارد.

سرانجام تا مى توان بايد بذر صفا و صميميت و محبت را در دل كاشت، نبايد دل را جايگاه كينه ها و دشمنى ها قرار داد و زندگى را بر همه تلخ و تنگ نمود.

## 88- احسان

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الانسان عبد الاحسان (436).

آدمى بنده احسان است.

نفوذ در دل ها و محبوب شدن آرزوى همه است. البته مومن به دليل ايمانى كه دارد، خداوند محبت او را در دل ها قرار مى دهد.

ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا (437)

كسانى كه ايمان و عمل صالح دارند، خداوند محبت آنان را در دل ها قرار مى دهد.

ولى به هر حال راه هايى براى نفوذ در دل ها و همراه كردن ديگران وجود دارد كه در احاديث اسلامى به دو نكته بيش تر توجه شده است : يكى بى نيازى از مردم و خود را محتاج آنان ندانستن و قطع طمع از آنچه دارند و دوم احسان و نيكى به ديگران كه كليد فتح دل ها، بى گمان كمك و احسان و خوبى كردن است و به تعبير مولا على عليه‌السلام:

الاحسان يستيعد الانسان (438).

احسان آدمى را به بندگى وامى دارد.

الاحسان محبه (439).

احسان محبت مى آورد.

احسن الى من شئت تكن اميره (440).

به هركه خواستى خوبى كن كه امير و فرمانرواى او خواهى شد.

بالاحسان تملك القلوب (441).

با احسان آدمى مالك دل ها مى شود.

سبب المحبه الاحسان (442).

احسان مايه محبت دل ها است.

من كثر احسانه كثر خدمه و اعوانه (443).

كسى كه نيكى زياد كند ياران و خدمتگزارانش زياد مى شوند.

من كثر احسانه احبه اخوانه.

كسى كه نيكى بسيار كند، مورد محبت برادرانش قرار مى گيرد.

بنابر اين، چنان كه از احاديث فوق و ده ها حديث ديگر استفاده مى شود، از راه هاى مهم و معجزه آسا براى نفوذ در دل ها همانا نيكى و احسان در حق ديگران است و نبايد از اين كار اخلاقى و اجتماعى بسيار ارزنده غافل شد.

## 89- شك نكردن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

المريب ابدا عليل (444).

شكاك هميشه بيمار و دردمند است.

از حالات بسيار بد و شكننده كه برخى مردم به آن دچارند، شكاكى است؛ يعنى به همه كس و همه كارى شك مى كنند و همه چيز را با چشم بدبينى و دشمنى و بغض و كينه مى بينند و با اين كار زندگى را براى خود و ديگران تبديل به جهنم سوزان مى كنند. شكاكى در حقيقت نوعى بيمارى روانى و نوعى وسواس است كه بايد از به وجود آمدن آن پيشگيرى نمود و اگر هم پيش آمد با تمام وجود بايد با آن مبارزه كرد كه برطرف شود وگرنه هم جسم و هم جان و هم ايمان آدم شكاك را مى سوزاند.

شكاك چون بر خلاف دين و قدم برمى دارد، كاش نوعى كفر و شرك به حساب مى آيد؛ زيرا دستور خداوند و اسلام است كه نبايد به افراد شك نمود.

على عليه‌السلام فرمود:

الارتياب يوجب الشرك (445).

شك در امور به شرك مى انجامد.

المرتاب لا دين له (446).

شكاك دين ندارد.

صلاح التقوا تجنب الريب؛

صلاح تقوا به دورى از شك است.

الريبه توجب الظنه (447).

شرك و ترديد مايه بدگمانى است.

به هر حال سوء ظن و بدگمانى و شك به افراد، كارى ضد اخلاقى و ضد ارزش و ضد دين است.

مسلمان در عين اين كه بايد مراقب باشد زود به كسى اعتماد نكند، بايد از متهم نمودن اين و آن و ايجاد شك و ترديد، در كارهاى افراد كه منجر به تجسس و دخالت در كار ديگران مى شود و بيش از پيش بى اعتمادى را گسترش مى دهد، پرهيز نمايد.

## 90- پل عبور براى منافع ديگران

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

كن فى الفتنه كابن اللبون (448).

برخى كسان خود را نخود هر آشى مى كنند و در هر كارى دخالت مى نمايند و گاه دين خود را فداى دنياى ديگران مى كنند كه بسيار كار نابخردانه اى است.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نقل شده است كه فرمود:

شر الناس من باع دينه بدنياه و شر منه من باع دينه بدنيا غيره (449)

بدترين مردم كسى است كه دين خود را به دنيا بفروشد و بدتر از آن كسى است كه دينش را فداى دنياى ديگران كند.

شيادان براى در رسيدن به مقام و خواسته هاى خود، به ساده لوحان و ساده انديشان و توسل مى شوند و نيز به كسانى كه در جامعه داراى وجهه اى مردمى هستند، مانند روحانى، خانواده شهيد و جانباز و اين گونه افراد را وسيله دنيا خود قرار مى دهند و پل عبور منافع خود مى كنند.

سفارش على عليه‌السلام اين است كه مومن هيچ گاه براى منافع دنيايى ديگران پل و واسطه نشود و خود را از كشمكش دنيا طلبان و سياست بازان و فتنه گران دور نگه دارد.

كن فى الفتنه كابن اللبون لا ظهر فيركب و لا ضرع فيحلب

در فتنه و آشوب همچون بچه شتر دوساله باش كه به پستانى دارد كه شيرش دوشند و نه پشتى كه سوارش شوند.

## 91- سستى نكردن در دين

كوچك شمردن احكام دين و بى توجهى و بى تفاوتى به دين فرجام خوشى ندارد و حفظ دين و حراست از آن و اهميت هم براى دنياى انسان مفيد است و هم براى آخرتش.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

من تهاون بالدين هان (450).

هركس دين را خوار بشمارد، خود خوار مى شود.

من دق فى الدين نظره جل يوم القيامه خطره (451).

كسى كه در دين دقيق و باريك بين باشد، در قيامت شرف بزرگى پيدا كند.

تعهد به دستورهاى دينى بسيارى از مشكلات را حل مى كند. انسان بدون ايمان موجودى عبث و بى هدف و سرگردان است كه در اين دنيا و در آن دنيا دستش به جايى بند نيست. پس در زندگى هيچ كارى را بر امور دينى مقدم مدار و خود را از چشم خداوند متعال مينداز و از خيرات و بركات الهى خود را محروم مساز كه بى گمان روزى پشيمان مى شوى هرچند ديگر آن روز سودى ندارد.

## 92- اعتراف به ندانستن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا يستحين احدكم اذا لا يعلم شيئا ان يقول لا اعلم (452).

اگر از شما چيزى را پرسيدند كه نمى دانيد، شرم مكنيد و بگوييد نمى دانم.

آن روز كه انسان به دنيا آمده، نادان و جاهل بوده است و قدم به قدم، به بعضى از امور دانا و عالم گشته، ولى همچنين نسبت به بسيارى از امور جاهل است هرچند علامه دهر شود. هيچ عالمى ادعا نمى كند كه همه چيز را مى داند و هيچ كس نيز اين انتظار را ندارد كه ما همه چيز را بدانيم، در زندگى بسيار اتفاق مى افتد كه علت و راز و دليل چيزى را از ما مى پرسند. ما اگر مى دانيم، پاسخ مى گوييم و اگر نمى دانيم، راه درست اين است كه بگوييم : نمى دانم. اين نه تنها زشت و عيب و عار نيست، بلكه شهامت و صداقت آدمى است، بنابر اين، اگر چيزى را از تو پرسيدند كه نمى دانى، خيلى راحت و بدون هراس بگو: نمى دانم و خود را از پيامدهاى آن نجات ده و ديگران را نيز شريك جهل خود مساز.

## 93- ميان سخن ديگران وارد نشدن

از آداب زندگى اجتماعى اين است كه انسان حرمت خود را نگه دارد و در امورى كه به او مربوط نيست وارد نشود و اگر ديد دو نفر با هم سخن مى گويند، وارد نشود مگر خودشان و او را دعوت كنند و دوست داشته باشند او هم با آنان هم سخن شود، وگرنه، مادام كه اجازه نداده اند و احساس شود دوست ندارند كس ديگرى با آن ها باشد، بايد خود را كنار بكشيد و در جلسه آن ها دخالت نكند و اگر به اين نكته اخلاقى توجه نكرد و آنان به او بى اعتنايى كردند، كسى را ملامت نكند جز خود را.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود: هشت دسته اند كه اگر به آن ها اهانت شود، بايد تنها خود را ملامت كنند و از جمله كسى است كه ميان دو نفر درآيد كه خصوصى با هم گفت و گو مى كنند.

## 94- پرهيز از خشم

امام على عليه‌السلام فرمود:

اياك و الغضب فاوله جنون و آخره ندم (453).

از خشم بپرهيز كه آغازش ديوانگى و آخرش پشيمانى است.

برخى صفات اخلاقى هست كه بر سعادت و سرنوشت انسان بسيار تاثير مى گذارند و زندگى را از اين رو به آن رو مى كنند.

از جمله صفات ناشايسته اخلاقى كه بسيار اثر زيانبار دارد، عصبانيت و خشم است. البته خشم مقدس هم هست كه در جاى خود اگر باشد يك نقص به حساب مى آيد، به خصوص خشم در مقابل هتك حدود الهى كه بسيار مقدس و گونه اى غيرت دينى است، همچنين، خشم در برابر ظلمى كه به آدمى مى شود، ولى چه در مورد دوم و چه در امور روزمره بايد خشم به عنوان يك آتش مقدس مهار گردد و به جاى درست به كار رود.

اگر خشم مهار شود و از آن خوب استفاده شود، مانند آب مهار شده يا آتش مهار شده بسيار مثبت و مقدس است، ولى اگر مهار نشود، مانند شعله هاى آتش يا سيل بنيان همه چيز را ويران و خاكستر مى كند.

خشمگين شدن در امور جزيى و كارهاى روزانه و عكس العمل هاى تند و جنون آميز و برخوردهاى نابخردانه، با زن و شوهر و فرزند و دوست و كارمند و كارفرما و دانش آموز و استاد كاملا نادرست است و بايد با قدرت ايمان و حلم و بردبارى و صبر و شكيبايى، فرو نشاند كه فرو نشانده غيظ شيرين ترين چيز است.

امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

الغضب مفتاح كل شر (454).

كليد همه بدى ها خشم است.

و امام على عليه‌السلام فرمود:

الغضب يثير كوامن الحقد (455).

خشم، كينه هاى پنهان را برمى انگيزد.

من لم يملك غضبه لم يملك عقله (456).

كسى كه نتواند خشم خود را مالك شود، عقل خويش را از دست خواهد داد.

اقوى الناس من قوى على غضبه بحلمه (457).

نيرومندترين مردم كسى است كه با حلم خود بر غضب پيروز شود.

و نيز فرمود:

زورمندى به كشتى گرفتن و رقيب را زمين زدن نيست، بلكه زورمند كسى است كه هنگام غضب، نفس خود را مهار كند.

در احاديث آمده كه هرگاه به خشم آمدى، تصميم مگير و قضاوت مكن و دست به كارى مزن و براى فرونشاندن خشم، حالت خود را عوض كن، اگر نشسته اى برخيز و اگر ايستاده اى، چند قدم راه برو تا تسكين پيدا كنى.

## 95- محكم كارى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

اذا عمل احدكم عملا فليتقنه (458).

هرگاه يكى از شما كارى انجام مى دهد، بايد آن را محكم و درست انجام دهد.

امروز سازمان هايى بر توليد اجناس اعم از خوراكى، پوشاكى، صنعتى و غيره نظارت مى كنند كه مبادا از نظر حجم مواد، كيفيت، كميت، بهداشت و...دچار نقص و كمبود باشد، موسسه اى به نام استاندارد بايد يك جنس توليد شده را تاييد نمايد. با اين حال هستند كسانى كه مقررات و ضوابط را رعايت نمى كنند و در كميت و كيفيت جنس ‍ اخلال ايجاد مى كنند. از مواد يا امور ديگر كم مى گذارند و به عبارتى از جنس يا مواد آن مى دزدند. اگر پيمانكار ساختمانى را قرار است بسازد و اگر جنس توليد مى شود، در بسيارى از موارد آثار دزدى، كم گذاشتن و نادرستى و معيوب بودن جنس آشكار است و از اين رو، دوام آن را كاهش مى دهد و از عمر مفيدش مى كاهد و صدها زيان اقتصادى و حتى غير اقتصادى وارد مى سازد كه يكى از آن ها بى اعتمادى به جنس ساخت وطن است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ موسس اسلام و سرور رهبران دينى، يكى از سفارش هاش مهمشان اين بود كه كارتان را درست انجام دهيد، صحيح انجام دهيد، پاكيزه انجام دهيد و از محكم كارى دريغ نكنيد.

شما نيز هر كارى به دستت سپردند، دلسوزانه و درست و صحيح انجام ده كه كار از محكم كارى عيب نمى كند.

## 96- قانع بودن به حق خود

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

رحم الله عرف قدره و لم يتعد طوره (459).

خداوند رحمت كند كسى كه قدر خويش را بشناسد و از آن تجاوز نكند.

خودشناسى و معرفت النفس از مزاياى انسان است. كسى كه حدود و ظرفيت خود را بشناسد، زياده طلبى نخواهد داشت.

مهم ترين اصل براى انسان اين است كه حدود و مرز خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نكند و به قول معروف پايش را از گليمش فراتر ننهد.

على عليه‌السلام فرمود:

من عرف قدره لم يضع بين الناس (460).

كسى كه قدر و منزلت خويش را بشناسد در ميان مردم ضايع نشود.

من تعدى حده اهانه الناس (461).

كسى كه از حد و مرز خود تجاوز كند، مردم او را سبك شمارند.

ما عقل من عدى طوره (462).

خردمند نيست كسى كه به حق خود قانع نباشد.

ما هلك من عرف قدره (463).

كسى كه قدر خود را بشناسد، هلاك نخواهد شد.

بنابر اين، تلاش كن كه به حد خود قانع باشى و از حد و مرز خود تجاوز نكنى.

## 97- تشنه قدرت نبودن

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من طلب الرياسه هلك (464).

كسى كه طالب رياست و مقام باشد، هلاك خواهد شد.

قدرت طلبى يك بيمارى بسيار خطرناك است كه اگر كسى گرفتار آن شود دنيا و آخرتش تباه مى شود و هم خود را هلاك مى سازد و هم ديگران را. جناياتى كه در تاريخ روى مى دهد، معمولا معلول اين بيمارى خطرناك است و اگر افرادى مانند هيتلر دنيا را به آشوب مى كشند، دچار همين بيمارى بوده اند.

جنايات صدر اسلام و خانه نشين كردن اسلام و جنايات بنى اميه و بنى العباس و...به وسيله باندهاى قدرت طلب اتفاق افتاده است.

هركس را ديدى تشنه قدرت و رياست است، بدان كه منحرف و موجودى خطرناك است و اگر در وجود خود احساسى كردى كه به قدرت و مقام علاقه دارى و براى به دست آوردنش بى ميل نيستى كه تلاش كنى، بدان كه گرفتار همان بيمارى شده اى و بايد در علاج آن بكوشى وگرنه هلاك خواهى شد.

امام موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمودند:

خطر رياست طلبى براى دين مسلمانان از دو گرگ درنده كه به جان گوسفندان بى چوپان بيفتد، بيش تر است.

## 98- بى توجهى به شايعات

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من عرف من اخيه وثيقه دين و سداد طريق فلا يسمعن فيه اقاويل الرجال (465)

وقتى مومن را به صداقت و ديانتى شناختى، ديگر سخن مردم را درباره او باور مكن و دلت را بد مكن.

از ابزار دشمنان ببه خصوص منافقان در طول تاريخ و به ويژه پس از انقلاب اسلامى پخش شايعات دروغ و نشر اكاذيب عليه دين مداران و شخصيت هاى دينى و علمى و مذهبى است. با اين ابزار براى بد نام كردن نظام اسلام، شخصيت هاى اسلامى و تخريب چهره نورانى خدمتگزاران، بهره جسته و سخت از آن استفاده مى كنند.

امروز راديوهاى بيگانه و تلوزيون ها و استعمار و استكبار خبرى و ابزار علمى و رسانه اى نيز به كمك آنان آمده است. در انقلاب اسلامى ما نيز دشمنان زخم خورده و بى رحم از همين شيوه استفاده كرده و متاسفانه گروهى از روى نادانى و جهالت و عده اى هم از روى اغراض سياسى و كينه توزانه به آن ها دامن مى زنند و ابزار دست دشمن شده اند و خيلى راحت با تبليغات، شخصيتى را منكوب و منزوى مى كنند و مردم را از وجود او و خدماتش محروم مى سازند.

اگر انسان بخواهد شايعاتى را فقط به دروغ در اين چند سال پس از انقلاب توسط منافقين و دشمنان در كشور ما عليه نظام اسلامى يا مسئولان پخش شده، شمارش كند، قابل شمارش نيست.

از اين رو، براى حفظ دين و ديانت هم كه شده، مراقب باش و شايعات را باور مكن و به آن دامن مزن و فكر اين را بكن كه روزى در صحراى محشر كه زمين آن در شدت داغى است در حضور اولين و آخرين بايد بايستى و پاسخ دهى.

زنهار كه با شايعات آبروى كسى را بريزى!

زنهار كه گفتار دشمنان قسم خورده را باور كنى!

## 99- خدمت به همنوعان

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

المومنون خدم بعضهم لبعض (466).

مومنان خدمتگزار يكديگرند.

خدمت كردن به بندگان خدا زيباترين كار و شيرين ترين عبادت است. مبادا يك وقت از اين لذيذترين لحظه زندگى شانه خالى كنى يا احساس خستگى و دلتنگى نمايى.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نقل است كه فرمود:

اذا اراد الله بعبد خيرا صير حوائج الناس اليه (467).

هرگاه خداوند بخواهد به بنده اى خير برساند، مردم را به او نيازمند مى سازد و كارهاى مردم را به او وا مى گذارد.

و در جاى ديگر فرمود:

ان لله عبادا خلقهم لحوائج الناس (468).

خداوند بندگانى دارد كه آن ها را براى كار مردم خلق كرده است.

خداوند نعمت هايى را نزد انسان ها قرار مى دهد تا در خدمت مردم باشند و چنانكه از خدمت كردن دريغ نمايند، خداوند، نعمت ها را از آن ها مى گيرد و به ديگرى مى دهد. امام صادق عليه‌السلام نيز فرمود: افراد باايمان خام ديگرند. سئوال شد: چگونه؟ فرمود: اينكه به يكديگر سود برسانند و براى هم مفيد باشند (469).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

ايما مسلم خدم قوما من المسلمين الا اعطاه الله مثل عددهم خدما فى الجنه (470)

هر مسلمانى كه به مسلمانان خدمت كند، خداوند به عدد آن ها خادمانى در بهشت به او عطا فرمايد.

و انسان موفق كسى است كه بتواند گره گشا و كار راه انداز ديگران باشد و نه تنها بارى بر دوشى نباشد كه بار بردار از دوشى باشد.

هرجا خدمت مى كنى، در هر نهادى هستى، در ميان هر جمعيتى كه هستى، خدمت كردن را افتخار بدان و به آن ها مباهات كن تا مبادا توفيق خدمتگزارى از تو سلب شود.

## 100- پرهيز از سه خصلت زشت

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اذا اراد الله سبحانه صلاح عبده الهمه قله الكلام و قله الطعام و قله المنام (471)

چون خداوند صلاح بنده اش را بخواهد، بدو الهام مى كند كه سخن اندك گويد و طعام اندك خورد و خواب اندك كند.

پرگويى و پر خورى و پر خوابى در احاديث اسلامى به شدت نكوهش شده اند. البته بدن آدمى به مقتضاى ويژگى آفرينش نيازمند به غذا و گفت و گو و خواب است. هم بايد بخوابد تا جسم و جان او از خستگى بيرون آيد و نشاط كار دوباره را پيدا بيابد؛ چنان كه خوراك به عنوان منبع انرژى براى فعاليت بدن و ادامه حيات ضرورى است، سخن گفتن نيز از كمالات آدمى و خصلت پر ارزش او است، ولى هريك در جاى خود و به اندازه نياز، نيكو و مفيد است و بيش تر از آن زيانبار است.

## 101- نگفتن هر چيز كه شنيده شده

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

لاتحدث بكل ما تسمع فكفى بذلك خرقا (472).

براى كم خردى تو همين بس كه هرچه مى شنوى به ديگران بگويى.

اگر انسان بخواهد درست سخن گويد، زود حرف هايش تمام مى شود و طبعا بايد ساكت بماند تا گرفتار گناه نشود وگرنه اگر بخواهد زياد حرف بزند، نمى تواند هميشه حرف خوب بزند، ناچار مى شود از اين شاخه به آن شاخه برود و از هر دردى سخنى بگويد و بسيارى از ناگفتنى ها را بگويد كه زيانبار خواهد بود.

از صفات بد اين است كه آدمى عادت كند هرچه مى شنود براى ديگران نقل كند كه اين كار بسيار زشتى است، زيرا هر شنيده اى حق، راست و گفتنى نيست. از دستورهاى خوب اخلاقى كه احاديث اسلامى به آن پرداخته اند، اين است كه انسان نبايد هرچه مى شنود و يا حتى هرچه مى داند، براى ديگران نقل كند، بلكه بايد اهميت موضوع، شرايط آن، ارزش سخن و، و راست و دروغ بودن سخن را در نظر بگيرد و پس از اين كه تشخيص داد آن سخن گفتنى است و حق است، بگويد وگرنه لب فرو بسته و سخن نگويد كه بسا يك سخن نسنجيده نابجا گفته شود و فسادى برپا كند و خونى بريزد، اختلافى درست كند، زندگى اى را متلاشى سازد و...

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

كفى بالمرء من الكذب ان يحدث بكل ما يسمع (473).

در دروغ گويى انسان همين بس كه هرچه بشنود براى ديگران نقل نمايد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

من عقل الرجل ان لا يتكلم بجميع ما احاط به علمه (474).

از درايت و عقل مرد اين است كه هرچه مى داند نگويد (475).

هرچه نمى دانى مگوى، بلكه تمام آنچه را كه مى دانى هم مگو (476).

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

سخنى گرانقدر را از من بشنويد كه برايتان سودمند است : سخنى مگوييد كه به شما مربوط نيست و از سخن هاى بجا نيز خوددارى كنيد كه بسا شخصى سخن بى جايى بگويد و تيشه بر ريشه خود زند (477).

## 102- حرمت شكنى نكردن

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه (478).

مسلمان كسى است كه مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

هركس براى خود شخصيتى و حرمتى قائل است و دوست دارد ديگران حرمت او را حفظ كنند و بديهى است كه از حرمت شكن بدش مى آيد و از كسانى كه او را احترام نمايند خشنود مى شود.

از دستورهاى موكد اسلام عزيز و امامان معصوم عليه‌السلام اين است كه حرمت اشخاص را حفظ كنيد و هيچ گاه در مقام حرمت شكنى بر نياييد كه عقيده ها و كينه ها و دشمنى ها را عليه خود تحريك خواهيد نمود. بدزبان بودن و دشنام دادن، اهانت كردن، تحقير نمودن، مسخره و استهزاء نمودن شخص را نزد ديگران سبك كردن، آبرويش را ريختن، او را ملامت كردن و...همگى حرمت شكنى است و بسيار زيانبار و عوارض منفى آن قابل جبران نيست.

حتى پدر و مادر يا استاد نبايد شخصيت كودك را نزد ديگران خرد كند. بسيار شده كه به صورت ناخودآگاه سخنى گفته اند يا حركتى كرده اند و كودكى تحقير شده و نتيجه آن بعدها بسيار تلخ بوده است و كودك را منحرف نموده و مشكل ساز شده است.

## 103- اميدوارى

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

الامل رحمه لامتى و لولا الامل ما ارضعت والده ولدها و لا غرس غارس شجرا (479)

اميد براى امت من رحمت است كه اگر نبود، هيچ مادرى فرزند را شير نمى داد و هيچ باغبانى درختى نمى كاشت.

اميد و رجا در زندگى به منزله روح است در جسم انسان با اميد به آينده مى تواند شادابى و نشاط خود را حفظ كند و به زندگى ادامه دهد.

عشق به آينده و زندگى است كه نيرو بخش فكر و جسم انسان است. اگر اميد به آينده از دل آدمى بيرون رود، او همانند جسمى است بى جان و هيچ حركتى و تلاشى نمى تواند داشته باشد و هيچ قدمى مثبت براى آينده نمى تواند بردارد و به گفته امام على عليه‌السلام:

الامل رفيق مونس (480).

اميد، مونس و رفيق آدمى است.

اگر در زندگى يك بار و دو بار شكست خوردى و موفق نشدى، باز هم اميد را از دست مده. توكل و اميد به پروردگار قادر و توانا تمام بن بست ها را مى تواند باز كند و گرهى نيست كه به دست او باز نشود و از نااميدى و ياس و كنارى نشستن و غصه خوردن و يا دست به كارهاى نابخردانه زدن نه تنها مشكلى را حل نمى كند، بلكه بر مشكلات مى افزايد، ولى اميد به آينده تلاش و توكل مى تواند بسيارى از گره ها را باز كند، پس هرگز در زندگى نااميد مشو.

## 104- تحمل نكردن

امانم جواد عليه‌السلام مى فرمايد:

ليس حسن الجوار كف الاذى و لكن...الصبر على الاذى (481).

همسايه خوب بودن به اين نيست كه همسايه را آزار ندهى، بلكه به اين است كه آزارش را تحمل كنى.

سعه صدر و دشمنان و مخالفان و رقيبان را تحمل كردن از سيره و روش انبياء عليه‌السلام است.

آنان براى موفقيت در رسالت خود از خداوند تقاضاى شرح صدر مى نمودند؛ چنانكه از قول حضرت موسى عليه‌السلام قرآن نقل مى كند كه عرض كرد: خدايا! به من شرح صدر عطا كن...و درباره خاتم الانبياء هم فرمود:

(الم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك وزرك (482).)

بنابر اين، مردان بزرگ الهى و مومنان خردمند موفقيت را در شرح صدر و تحمل ديگران دانسته اند.

هر انسانى اگر با ظرفيت باشد و بتواند دوست و دشمن را تحمل كند، بسيارى از منازعات و درگيرى ها خاتمه مى يابد و صلح و صفا و محبت و صميميت بر جوامع بشرى حكم فرما مى شود. ولى برعكس، عدم تحمل و نظرتنگى و كم ظرفيتى عامل بسيارى از مشكلات و اختلافات شده و مى شود.

تحمل يك حرف، تحمل يك عقيده، تحمل يك رقيب، تحمل همكار تازه وارد، تحمل رئيس جديد، تحمل كارمند جديد و بداخلاق، تحمل عروس، تحمل داماد، تحمل مدر شوهر، تحمل هر مزاحم مى تواند زندگى را شيرين و گلستان كند.

در احاديث آمده كه : بهترين اخلاق دنيا و آخرت به اين است كه خوبى كنى به كسى كه در حق تو بدى كرده و صله كنى به كسى كه حق تو را خورده و عفو كنى از كسى كه به تو ظلم كرده است.

تو از برادر! بكوش كه در زندگى روح گذشت و بزرگوارى را در خود زنده كنى و با ظرفيت و نظر بلند، ديگران را تحمل كنى تا زندگى شيرين شود.

## 105- مسئوليت پذيرى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرموده است :

ان لله عبادا خلقهم لحوائج الناس (483).

كسى كه توان انجام كارى را دارد، نبايد از انجام آن طفره رود و خود را كنار بكشد. انسان متعهد نمى تواند به كارى كه زمين مانده بى تفاوت باشد و اگر به وجودش نياز بود، بايد به ميدان آيد. مسئوليت پذيرى از صفات پسنديده انسان خردمند است.

انسانى كه به پيشرفت و تعالى خود و كشور و ملت خود علاقه مند است، از هر تلاشى دريغ نمى كند.

در احاديث اسلامى تاكيد شده كه اگر مسلمان كارى از عهده اش برمى آيد، بايد انجام دهد و نبايد آن را به ديگرى حواله دهد و از انجامش شانه خاى كند؛ چنان كه اگر كاى به او پيشنهاد شد و از انجام آن ناتوان بود و شرايط را نداشت و كسى كه آن كار را بهتر انجام دهد وجود داشت، نبايد آن كار را قبول كند. در حقيقت انسان متعهد و فهميده تابع تكليف و انجام وظيفه است، هر جا تكليف انجام كارى باشد آن را مى پذيرد و بى تفاوت و بى مسئوليت نخواهد بود.

استعمارگران و دشمنان انسانيت براى ايجاد زمينه سلطه گرى و چپاول يك كشور، نخستين كارى كه انجام مى دهند سست كردن و بى تفاوت كردن و بى اراده كردن ملت آن كشور است؛ زيرا سلطه بر ملت زنده و با اراده مشكل است. بنابر اين، نشر فساد و اعتياد نيز با همين هدف است.

از اين رو، روح تلاش و احساس مسئوليت در يك ملت مى تواند آزادى، استقلال و عزت و سرافرازى وى را تضمين نمايد.

على عليه‌السلام فرمود:

كونا للظالم خصما و للمظلوم عونا (484).

يار مظلوم و دشمن ستمگر باشيد.

و اين يعنى همان احساس مسئوليت در برابر جامعه و حقوق مردم و احساس وظيفه در برابر متجاوزان به حقوق انسانيت.

قرآن با لحنى معترضانه مى فرمايد:

و ما لكم لا تقاتلون فى سبيل الله المستضعفين من الرجال (485)

چرا در برابر ظلمى كه به مردم و كودكان شده قيام و مبارزه نمى كنيد...؟

البته نمونه هاى بسيارى در فرهنگ قرآن و سنت اسلامى يافت مى شود كه مسلمانان را به احساس مسئوليت و تعهد در برابر خدا، خود، خانواده و اجتماع دعوت مى كند و تاكيد بر دفاع از حقوق مظلومان، سالخوردگان، كودكان، زنان، ايتام، فقرا، درماندگان، دارد و از راحت طلبى، تن پرورى، بى تعهدى و بى مسئوليتى مذمت نموده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ افراد بى تفاوت را مسلمان مى داند و مى فرمايد:

من اصبح و لا يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم (486).

كسى كه صبح كند و در فكر امور مسلمين نباشد، مسلمان نيست.

## 106- انصاف داشتن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الانصاف يرفع الخلاف و يوجب الائتلاف (487).

اگر در جامعه و خانواده و هر جاى زندگى انصاف حاكم شود، اختلاف برطرف مى شود و به جاى آن الفت و وحدت پديد مى آيد.

انصاف در زندگى اثرات مثبت بسيارى دارد و محبت و همدلى مى آورد و كينه و دشمنى ها را برطرف، خدا را خشنود و اطرافيان را راضى مى سازد.

انصاف يعنى طرف حق را گرفتن، قبول كردن منطق حق و حق را به ذى حق دادن اگرچه به زيان خود انسان باشد.

اگر آدمى با كسى نزاع مى كند، و خود مقصر است، اعتراف به تقصير كند و از طرفش عذر خواهى نمايد، اگر حق كسى را خورده، اعتراف كند و حق را برگرداند، اگر قضاوت بى جايى كرده، جبران نمايد و معذرت خواهى كند و اگر همسرش حق مى گويد، بپذيرد.

اگر فرد كوچكترى موضوع را مطرح كرده و ايراد مى گيرد و ايراد وارد است، نگويد او كوچكتر است و براى من زشت است كه سخن او را قبول كنم، بلكه راحت بپذيرد و به اشتباه خود اعتراف نمايد.

ريشه اختلافات و جنگ ها و نزاع هاى اجتماعى بى انصافى است و ريشه وحدت و رفع اختلافات همان انصاف و حق را پذيرفتن است.

## 107- خرافه پرستى بر خلاف عقل زندگى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

الطيره شرك (488).

فال بد زدن، شرك است.

اعتقاد به خرافات هميشه بلاى جان انسان هاى بى خرد و بى فرهنگ است. عامل اصلى آن جهل است و هرچه آدمى جهلش بيشتر اعتقادش به خرافات بيشتر است. البته منظور از جهل، بى سوادى نيست، بلكه فهم و درك و فرهنگ صحيح است كه بسا سوادى كه بيشتر به خرافات دامن مى زند.

كم نيستند كسانى كه به فال بد و خوب عقيده دارند يا به سرنوشت معتقدند يا دنبال سحر و جادو و دعا نويسى و فال نخودى و...مى روند.

چه در ميان مردان و چه در ميان زنان و چه باسوادان و چه بى سودان. اعتقاد به مسائل خرافى كه گاهى آن را به دين و اسلام هم نسبت مى دهند، موجب عقب افتادگى و سلب مسئوليت و انجماد فكرى مى شود. اسلام با خرافات مخالف است و خرافه پرستى را كارى زشت و ضد فرهنگ مى شمارد.

نقل است كه يكى از منجمان به على عليه‌السلام عرض كرد: اين سفر نحس است و ستاره، ستاره پر خيرى نيست. از اين سفر صرف نظر كن. حضرت سخنش را نپذيرفت و فرمود: مگر جهان هستى تابع نظر يك نادان مثل تو حركت مى كند؟! و بر خلاف نظر او به سفر خود ادامه داد (489).

در احاديث از طيره يا همان فال بد زدن مذمت شده و از ستاره بينى و اينكه ستاره فلانى نحس است يا سعد، و نيز از تفال به صداى پرنده يا حتى عطسه كردن به شدت نهى شده و همه آن ها را مصداق خرافات دانسته و فرموده اند: اگر دلت نسبت به چيزى بد شد، صدقه بده و اعتنا نكن يا در حديث ديگر آمده است :

اذا تطيرت فامض (490).

يعنى اگر ناخودآگاه به چيزى برخوردى و فال بد زدى و دلت بد شد، اعتنا مكن و راه كار خود را ادامه ده.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نقل است كه فرمود:

ليس منا من تطير (491).

از ما نيست كسى كه اهل فال بد زدن باشد.

يا در حديث ديگر فرمود:

كسى كه به فال و خرافات عقيده دارد، شرك به خدا آورده است بنابر اين، انواع خرافات چه تاريخى، چه عقيدتى و چه فرهنگى از نظر اسلام مردود است.

## 108- دورى از تعصب

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

ليس منا من دعا الى عصبيه (492).

از ما نيست كسى كه ديگران را به تعصب فرا بخواند.

تعصب خشك و حساسيت غير منطقى روى فرد يا گروهى يا موضوعى و جريان خاصى كر خردمندانه اى نيست، جز اين كه موجب تنش و اختلافات، جدايى، كشمكش، از دست دادن ايمان و شقاوت ابدى مى شود.

پس مواظب باش هيچ گاه روى چيزى و موضوعى يا فردى تعصب نابجا و جاهلانه نداشته باشى، حتى تعصب روى وطن، شهر، قبيله، طايفه و غيره. فقط حق براى تو مهم باشد و روى آن محكم باشد؛ زيرا تعصب در احكام الهى و حفظ و حراست از دين از كمال ايمان است كه از آن به غيرت دينى تعبير مى شود، ولى حساسيت هاى نابجا محكوم است، چون منجر به دفاع ناحق از آن ها مى شود و لغزيدن در بى عدالتى.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

من كان فى قلبه حبه من خردل من عصبيه بعثه الله يوم القيامه مع اعراب الجاهليه (493)

هركه به اندازه دانه خردلى در دلش تعصب باشد، خداوند در قيامت او را با اعراب جاهلى محشور مى نمايد.

من تعصب او تعصب له فقد خلع الايمان من عنقه (494).

هركه تعصب ورزد يا برايش تعصب ورزند، بند ايمان از گردنش برداشته است.

در حديث ديگر امام صادق عليه‌السلام فرموده است :

من تعصب عصبه الله بعصابه من نار (495).

هركه تعصب دارد، خداوند دستمالى از آتش به پيشانى او خواهد بست.

## 109- پرهيز از زخم زبان زدن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ضرب اللسان اشد من ضرب السنان (496).

زخم زبان از زخم نيزه بدتر است.

ضرب المثل معروفى است كه مى گويد: زخم شمشير خوب مى شود، ولى زخم زبان خوب نمى شود. البته اين ضرب المثل يك واقعيت است و احاديث اخلاقى اسلامى نيز آن را تاكيد مى كند و به شدت زخم زبان زدن و شماتت را نكوهيده است.

زخم زبان گونه اى مردم آزارى است؛ يعنى سخنى بر زبان آوريم كه شخص مقابل را برنجاند.

على عليه‌السلام فرمود:

طعن اللسان امض من طعن السنان (497).

زخم زبان از زخم نيزه عميق تر است.

بنابر اين، مبادا به خود اجازه دهى كه كسى را شماتت كنى و يا قلب او را با نيش زبان خود به درد آورى.

اين كه فردى اشك عروس خود را با نيش زبان درآورد يا عروس، اشك مادر شوهر خود را درآورد و با نيش زبان هريك ديگرى را برنجاند، هنر نيست، هنر مرهم بر زخم گذاشتن است؛ هنر، تحمل يكديگر و سكوت است. اين گونه كرها عقوبتش در همين دنيا دامن آدمى را مى گيرد و كسى بر آدم مسلط خواهد شد كه همين بلا را بر سرش درآورد؛ زيرا دنيا دار مكافات است و از مكافات عمل غافل مشو.

## 110- پرهيز از سرزنش ديگران

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من انب مومنا انبه الله فى الدنيا و الاخره (498).

كسى كه مومنى را سرزنش كند، به سرزنش خدا در دنيا و آخرت گرفتار مى شود.

از مسائل اخلاقى كه مقتضاى عقل و خرد است، اين است كه نبايد كسى را به دليل كار بدى كه انجام داده ملامت و سرزنش نمود؛ زيرا ملامت كردن به خصوص اگر بيش تر از حد متعارف باشد، خود زمينه تجرى به گناه را بيش تر فراهم مى كند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

لا تعيرن بخطيعه و ابك على خطيعتك (499).

احدى را به دليل خطايى كه كرده است، سرزنش نكن و بر خطاهاى خود گريه كن.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ نقل شده است كه فرمود:

من عير مومنا بذنب لم يمت حتى يركبه (500).

كسى كه مومنى را براى چيزى سرزنش كند، نميرد مگر خود همان كار را مرتكب شود.

و در حديث ديگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

اگر كنيز شما مرتكب فحشايى شد، او را حد بزنيد، ولى ملامتش نكنيد (501).

در حديث ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ فرمود:

لا تظهر الشماتته لاخيك فيرحمه الله و يبتليك (502).

بر برادر دينى خود كه گرفتار شده شماتت مكن كه خدا به او ترحم خواهد كرد و تو را گرفتار.

پس عزيزم! هيچ گاه در زندگى از گرفتارى كسى شادمان مشو و او را براى اشتباهش ملامت و سرزنش مكن به خصوص ‍ در مورد فرزندان كه اگر مرتكب اشتباه شدند، اين اصل اخلاقى بايد بيشتر رعايت شود.

## 111- پرهيز از افراط و تفريط

امام موسى بن جعفر عليه‌السلام مى فرمايد:

خير الامور اوسطها.

بهترين كارها، ميانه آن ها است.

ميانه روى در هر كارى حتى در عبادت مطلوب حتى در عبادت مطلوب و خردمندانه است و زياده روى و كوتاهى نيز در هر كارى زيان آور و اين همان افراط و تفريط است.

اعتدال در خوردن، آشاميدن، لباس پوشيدن، خرج كردن، خواب رفتن، عبادت كردن، انقلابى بودن، تفريح كردن، بازى كردن، درس خواندن، تلوزيون تماشا كردن، كتاب خواندن، در اجتماع بودن، محبت كردن، و هر آنچه آدمى با آن در شبانه روز سر و كار دارد، عاقلانه و موجب پيشرفت و موفقيت است، ولى هر چيزى كه از حد اعتدال خارج شد، به نتيجه مطلوب نمى رسد.

خوب است انسان بكوشد كه در زندگى معتدل باشد و در همه تصميم گيرى ها و كارها از حد ميانه خارج نشود، اسلام دستورهاى اكيدى در اين باره دارد تا جايى كه روايتى مى فرمايد:

خير الامور اوسطها.

بهترين كارها، ميانه آن ها است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به فردى كه زندگى خانوادگى را رها كرده و به عبادت پرداخته بود، فرمود: خداوند نياز به اين عبادت تو و لباس پشيمن ندارد، من كه پيغمبر تو هستم هم مى خورم و هم مى آشامم و هم ره زن و فرزند مى رسم و هم به عبادت و بندگى خداوند.

قرآن درباره انفاق مى فرمايد: نه بخيل و نظرتنگ باش، نه آن قدر سخاوتمند كه هرچه دارى انفاق كنى و خود محتاج گردى، بلكه ميان اين دو را انتخاب كن.

و لا تعجل يدك مغلوله الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محذورا (503)

در مقام خرج و انفاق، اسراف كارى، ولخرجى و يا خساست و نظر تنگى كه مصداق افراط و تفريط است نكوهش ‍ شده، ولى حد ميانه مورد توجه قرار گرفته است.

## 112- سخت نگرفتن زندگى

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

المومن خفيف المومنه (504).

مومن سبكبار و كم هزينه است.

برخى مردم در اثر نوعى وسواس، زندگى خود را دچار مشكلات مى كنند و يا مشكلات را در نظر خود بزرگ جلوه مى دهند و براى يك مساله بسيار كوچك و بى اهميت وقت و نيرو و فرصت هاى خود را صرف مى كنند و هنوز از دست آن خلاص نشده، دچار مشكل ديگر مى شوند، حساسيت زياد بر چيزى نشان مى دهند و يك كلمه را مدت ها در مغز و ذهن خود نگه مى دارند و روى آن فكر مى كنند و اعصاب خود و اطرافيان را ناراحت مى كنند يا ممكن است كار اشتباهى كه رخ داده مدت ها فكر و ذهن و وقت آن ها را به خود مشغول سازد. اين گونه افراد از كارهاى اساسى باز مى مانند. كسى كه مى خواهد سالم زندگى كند، بايد نسبت به برخى از امور بى اهميت و بى توجه باشد و نسبت به بسيارى از از مشكلات كوچك بى اعتنا باشد و در يك كلمه زندگى را سخت نگيرد، عبادت كردن راسخت نگيرد، در مسافرت رفتن، مهمانى رفتن، زن گرفتن، شوهر كردن و...سخت گير نباشد.

ممكن است يك خانم براى مهمان دارى سخت گير و بهانه گير باشد، چنين كسى ممكن است براى يك يا دو نفر مهمان كه بنا است به خانه آن ها بيايند، خود را به سختى اندازند؛ مثلا سفره بايد چنين باشد، سالاد چنانى باشد و آن قدر سخت بگيرد كه همسر و فرزندان خود را خسته كند كه از مهمان بيزار شوند، ولى ممكن است، زن خانه، آن قدر موضوع را ساده و آسان بگيرى كه هم خود و هم ميهمان و اهم اطرافيان لذت ببرند و در عين احترام به ميهمان خود و ديگران را به زحمت نيندازد. غذاى متعارف، سفره متعارف و همه چيز بدون سخت گيرى و وسواس و دلهره پيش ‍ برود.

تقيد زياد به چيزى و بزرگ كردن آن و سخت گرفتن كارها، عامل خستگى، فرسودگى و نااميدى و از كار افتادگى خواهد شد. انسان بايد در عين مسئوليت پذيرى و توجه به امور زندگى، آن را ساده بگيرد. اگر همين اصل در مسئله ازدواج، خواستگارى، مهريه و رسوم ديگر رعايت مى شد، اين همه مشكلات و سختى ها سر راه جوانان نبود و ازدواج و زندگى بسيار آسان مى شد، ولى افسوس كه همين سخت گيرى ها مانع بزرگى بر سر راه جوانان شد و از سر و سامان گرفتن آنان جلوگيرى مى كند و به دنبال آن گرفتارى ها ناگفتنى بسيار كه بر كسى پوشيده نيست.

## 113- سختگيرى بر خانواده

امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

ينبغى للرجل ان يوسع على عياله (505).

سزاوار است انسان بر خانواده اش فراخى و توسعه دهد تا مرگ او را آرزو نكنند.

خانواده هر كس، چشم اميدشان به او است؛ پدر در عين اين كه پدر و مدير. همسر است، بايد دوست و دلسوز براى خانواده باشد و اگر ثروتى دارد، از آن ها است و اگر زحمتى مى كشد، براى راحتى آنان است. پس بايد در خانواده به گونه اى عمل كند كه زندگى در آسايش و خانواده در رفاه و آرامش باشند.

هر گونه خشونت و تند خويى و يا بى توجهى به خواست خانواده يا سخت گيرى و حكومت مطلقه داشتن، ممكن است زندگى را تلخ و محبت او را از دل خانواده بيرون ببرد.

سخت گيرى هاى بى مورد و بهانه گيرى هاى نابجا و در تنگنا قرار دادن خانواده به صلاح نيست. سختگيرى در هزينه زندگى و پول ندادن و در فشار اقتصادى قرار دادن خانواده به صلاح نيست يا سختگيرى در رفت و آمد ممكن است پيامدهاى تلخى در پى داشته باشد.

مرد و پدر خانواده بايد در عين نظارت و نصيحت به و مراقبت و جديت در تربيت، از سختگيرى هاى بى مورد دورى جويد.

امام على عليه‌السلام در سفارش به امام حسن عليه‌السلام مى فرمايد: از غيرت بى مورد و حساسيت نابجا به زن پرهيز كه ممكن است فرد بى گناه را به خطا بكشاند (506). همچنين در روايات ديگر آمده كه خداوند خرجى را به اندازه هزينه زندگى مى فرستد. پس اگر سخت گرفتى خداوند هم سخت خواهد گرفت و نيز در احاديث ديگر آمده كه مومن بايد در زندگى تابع خداوند باشد، هرگاه روزى او وسعت داشت، او نيز بر خانواده نيز توسعه دهد و آن ها را در تنگناى خرج زندگى قرار ندهد (507).

نكته اى كه نبايد از برد رسيدگى به امور فرزندان است، كودكان و نوجوانان و جوانان به تناسب سن نياز به پول دارد كه در مدرسه و در ميان همكلاسى هاى خود سر به زير و نيازمند جلوه نكنند و شخصيت آنان خرد نشود. توجه به اين مسئله مى تواند از بسيارى ناهنجارى ها جلوگيرى كند و كودك را از گرفتار شدن به عادت بد دزدى حفظ نمايد. و از آن سوء استفاده شيادان جلوگيرى كند، هرچند در اين كار نيز بايد از افراط و تفريط پرهيز كرد و به گونه اى نباشد كه در اثر زياده روى دچار انحراف شود.

## 114- قدر شناسى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

المعروف بقدر المعرفه (508).

خوبى كردن بسته به اندازه معرفت است.

قدر شناسى خود يك فضيلت است. افراد قدر شناس از محبوبيت برخوردارند و موجب تقويت روح خير خواهى و تعاون و انجام امور خير مى شوند.

فرزندى كه قدر شناس زحمات والدين باشد، عروسى كه قدر شناس زحمات مادر شوهر باشد و مادرى كه قدر شناس ‍ خوبى هاى عروس و فرزند خود باشد، راحت تر مى تواند زندگى كند.

انسان هرگز نبايد زحمات و تلاش ها و محبت هاى ديگران را به خود ناديده بگيرد؛ زيرا همين كار موجب سلب محبت آن ها مى شود و خود را از بركات ديگران محروم مى سازد.

بديهى است كه پدر يا مادر وقتى ديدند فرزند آن ها حق شناس است و قدر زحمات شبانه روزى آن ها را مى داند، حاضرند جان خود را فداى او كنند، بر خلاف فرزندى كه هميشه طلبكارانه با والدين خود برخورد كند يا دانش آموز قدر شناس بيشتر مى تواند از محبت ها و مساعدت هاى آموزگار خود بهره بگيرد تا دانش آموزى كه هيچ توجهى ندارد.

در احاديث اسلامى نيز به آيين اصل توجه شده و موارد بسيارى يافت مى شود كه ائمه عليهم‌السلام بر فرهنگ تشكر و قدر شناسى توجه نموده اند كه يك نمونه آن داستان امام حسين عليه‌السلام و فردى است كه از حضرت كمك خواست.

عقل و خرد حكم مى كند كه انسان براى جلب حمايت ها و محبت هاى ديگران، مانند پدر، مادر، استاد، و بلكه خداوند متعال بايد قدر شناس بود، از خوبى ها و زحمات و عنايت آنان تقدير نمايد.

آيه شريفه (و اما بنعمه ربك فهدث (509)) نيز ممكن است اشاره به همين اصل عقلانى باشد كه بايد نعمت هاى خداوند را به زبان آورد و تقدير نمود.

## 115- ثابت قدم بودن

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اعملوا ان الله تبارك و تعالى يبغض من عباده المتلون (510).

بدانيد كه خداوند متعال از ميان بندگانش مبغوض مى دارد كشانى را كه هر روز به رنگى درمى آيند.

ثبات فكرى و ثبات قدم و عقيده از مزاياى انسان خردمند است، افراد مذبذب و حالى به حالى كه هر روز عقيده اى و هر لحظه تفكر خاصى دارند، ره به جايى نمى برند.

وقتى به حق رسيدى و آن را يافتى، بر آن ثابت قدم باش و حق را به هيچ قيمتى از دست مده. آدم هاى به اصطلاح نان به نرخ روز خور و متلون كه به دنبال منافع خويشند و باد منافع از هر سو وزيد به همان سو مى روند، نه در پيشگاه خدا ارزشى دارد و نه در پيشگاه ملت.

بسيار بوده اند كسانى كه صدر اسلام تا كنون رنگ عوض كرده و ضربه ها به اسلام و مسلمين زده اند. در انقلاب اسلامى ما شاهد رنگ عوض كردن بسيارى كسان بوده ايم كه تا ديدند در سياست چرخشى رخ خواهد داد، زود خود را چرخاندند و با چرخش دوران چرخيدند و با سياست روز همگام شدند كه مبادا مقام و منافع خويش را از دست بدهند.

عزيزم! دنيا و مقام هاى آن ارزش اين را ندارد كه آدمى اخلاق، ارزش ها و حق را فداى آن كند و دنبال هر صدا باشد. شرف و مردانگى، ثبات قدم و ثبات فكر و قلم مى طلبد.

بكوش در زندگى همچون عمار ياسر و مالك اشتر باشى نه همچون طلحه و زبير.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ به عمار فرمود:

يا عمار! سلك الناس كلهم و اديا و سلك على واديا فسالك وادى على على بن ابيطالب و خل الناس (511)

عمار! على همه مردم به يك سو رفتند و على عليه‌السلام به سوى ديگر، تو همراه على برو و همه را رها كن.

## 116- فراموش نكردن مرگ

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى فرمايد:

اكثروا ذكر هادم اللذات (512).

نابود كننده لذت ها (مرگ) را بسيار ياد كنيد.

مشكلات زندگى ممكن است آدمى را از پاى درآورد و يا گاه ممكن است غفلت و غرق شدن در امور دنيوى و شهوانى، انسان را به سقوط بكشاند.

انسان اگر توجه داشته باشد كه روزى خواهد مرد و همه چيز را پشت سر خواهد گذاشت و از همه چيز جدا خواهد شد، شايد به خود آيد و مشكلات دنيا برايش آسان شود و از دست زدن به بسيارى از كارهاى ناشايسته و غرق شدن در لجنزار دنيا دست بردارد و براى گفتار و كردار خود حساب و كتابى قائل شود.

در احاديث اسلامى، بسيار تاكيد شده كه به ياد مرگ باشيد و از مردن و حساب قيامت غافل مشويد.

خوب است انسان هميشه هم خود را پند دهد و هم از پند ديگران بهره مند شود. حضور در مساجد، و قبرستان ها و زيارت اهل قبور و حتى گاه فكر و تامل مى تواند انسان را از خواب بيدار كند. سفارش اسلام به تشييع جنازه و حضور در مجالس اموات شايد يكى از فوايدش همين تذكر و بيدار شدن از خواب غفلت باشد.

على عليه‌السلام فرمود:

من ذكر الموت رضى من الدنيا باليسير (513).

كسى كه به ياد مرگ باشد، به اندكى از دنيا راضى مى شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ذكر الموت يميت الشهوات (514).

ياد مرگ شهوات را مى ميراند.

## 117- هوشيارى در برابر شيطنت واسطه ها

قرآن مى فرمايد:

(يا ايها الذين آمنوا ان جائكم فاسق بنباء فتبينوا (515)).

اى اهل ايمان! اگر آدم فاسقى خبرى براى شما آورد، درباره آن تحقيق و بررسى كنيد.

بسيارى از گرفتارى ها، حوادث، كدورت ها، نزاع ها و غيبت ها و تهمت ها در اثر فتنه گرى افرادى است كه واسطه بين اين و آن مى شوند و سخنى را از كسى به كسى مى رسانند و يا موضوع درونى را از جايى و از فردى به ديگرى منتقل مى كنند.

عاقل بايد با اين گونه افراد مبارزه كند و ميدان عمل به آنان ندهد و به حرف و خبر آنان اعتنا نكند و از همان گام نخست راه را بر آن ها سد كند.

قرآن كريم هشدار مى دهد كه سخن واسطه هاى فاسد و بى بند و بار، بدون تحقيق و بررسى مورد پذيرش قرار نگيرد.

چونان موضوع واسطه مهم است و بايد در آن دقت شود كه على عليه‌السلام سخنان واسطه را باطل مى داند و مى فرمايد: اما انه ليس بين الحق و الباطل الا اربع اصابع (516) يعنى ميان حق و باطل چهر انگشت فاصله است و آن گاه تفسير مى فرمايد كه حق آن چيزى است كه مى بينى و باطل آن چيزى است كه بشنوى و ميان چشم و گوش چهار انگشت فاصله است و مقصود از شنيدنى هايى كه باطل است و نبايد به آن ها ترتيب اثر داد، گفتارى است كه افراد درباره مردم مى زنند. بنابر اين اگر فردى به عنوان واسطه چيزى به شما گفت كه : فلانى چنين كرد يا چنان گفت، باور مكن كه مگر خود شخصا تحقيق كنى و به نتيجه و يقين برسى.

مراقب دين خود باش كه برخى مردم ارزان دين خود را مى فروشند و به رايگان خود را جهنمى مى كنند!

عصمنا الله من مزله الاقدام.

## پی نوشت ها :

1- غرر الحكم.

2- همان.

3- بحارالانوار، ج 17، ص 16.

4- غرر الحكم، ص 53.

5- همان، ج 6، ص 659.

6- بحار، ج 75، ص 7.

7- اصول كافى، ج 1 ص 25.

8- مستدرك، ج 2، ص 286.

9- مستدرك، ج 66، ص 309.

10- غرر الحكم، ص 51.

11- غرر الحكم، ص...

12- تصنيف الغرر، ص 450.

13- همان، ص 51...

14- همان...

15- همان...

16- همان، ص 50...

17- غرر، ص 50...

18- همان...

19- همان...

20- همان ص 55...

21- همان ص 55...

22- غرر، ص 55...

23- همان...

24- همان...

25- همان...

26- همان...

27- همان، ص 51...

28- همان...

29- همان، ص 50...

30- همان، ص 51...

31- ميزان الحكمه...

32- الحياه، ج 1، ص 128...

33- بحارالانوار، ج 77، ص 381...

34- بحارالانوار، ج 78، ص 369.

35- تصنيف الغرر، ص 53.

36- غرر الحكم، ص 240.

37- فرقان، 73.

38- قصص، 55.

39- بحار، ج 75، ص 49.

40- غرر، ص 451.

41- ميزان الحكمه، غفل.

42- غرر...

43- غرر...

44- بحار، ج 71، ص 276.

45- بحار، ج 71، ص 276.

46- همان، ص 133.

47- همان، 75، ص 204.

48- تصنيف الغرر، ص 53.

49- وسايل، ج 8، ص 540.

50- ميزان الحكمه.

51- ميزان الحكمه دار.

52- همان...

53- همان...

54- غرر الحكم، ص 445.

55- همان...

56- تصنيف الغرر ص 52.

57- بحار، ج 78، ص 435.

58- غرر الحكم...

59- غرر، ص 51...

60- ميزان الحكمه، ج 2، ص 385.

61- همان...

62- همان...

63- همان، ص 475.

64- غرر، ص 354.

65- نهج البلاغه صبحى صالح، ص 421.

66- همان...

67- غرر الحكم، ص 475.

68- همان، ص 480...

69- بحارالانوار، فصل سخنان امام رضا(ع).

70- تصنيف الغرر، ص 345.

71- همان...

72- همان...

73- همان، ص 354.

74- تصنيف الغرر. ص 53.

75- غرر الحكم، ص 53.

76- غرر الحكم، ص 444.

77- بحار، ج 72، ص 110.

78- نهج البلاغه، نامه 78.

79- غرر الحكم.

80- غرر الحكم.

81- غرر الحكم.

82- رجوع شود به نامه 31 نهج البلاغه.

83- غرر الحكم.

84- غرر الحكم.

85- بحار، ج 1، ص 132.

86- الغرر، ص 55.

87- همان...

88- همان...

89- غرر، ص 52.

90- حشر، 2.

91- تازعات، 26...

92- يوسف، 111.

93- بحار، ج 7، ص 327.

94- غرر الحكم، ص 471.

95- همان...

96- نهج البلاغه، خطبه 16.

97- همان، كلمات قصار.

98- غرر الحكم، ص 321.

99- غرر الحكم، ص 334.

100- همان، ج 77، ص 296.

101- غرر الحكم، ص 421.

102- بحار، ج 75، ص 71.

103- غرر، ص 54.

104- غرر، ص 354.

105- بحار الانوار.

106- غرر، ص 353.

107- همان...

108- همان، ص 354.

109- غرر الحكم، ص 354.

110- همان، ص 353.

111- همان.

112- غرر الحكم، ص 354.

113- غرر، ص 52.

114- غرر، ص 52.

115- همان، ص 45.

116- نهج البلاغه، ص 476.

117- غرر الحكم، ص 213.

118- همان، ص 214.

119- همان...

120- غرر الحكم، ص 212.

121- غرر، ج 2، ص 353.

122- غرر الحكم، ص 210.

123- بقره، 83.

124- احزاب، 70.

125- غرر الحكم، ص 436.

126- همان، ص 435.

127- بحار، ج 71، ص 312.

128- همان، ج 78، ص 6.

129- بلد، 10.

130- كهف، 29.

131- غرر، ج 2، ص 108.

132- غرر، ص 56.

133- همان...

134- بحار، ج 68، ص 349؟

135- همان...

136- غرر، ج 1، ص 225.

137- همان، ج 2، ص 225.

138- همان، ص 304...

139- غرر، ج 2، ص 304...

140- همان...

141- غرر الحكم، ص 233...

142- غرر الحكم، ص 65.

143- غرر الحكم، ص 65...

144- بحار الانوار، سخنان امام هادى (ع)...

145- غرر الحكم، ص 308...

146- همان، ص 307...

147- همان، ص 309...

148- بحار، ج 78، ص 352.

149- غرر الحكم، ص 52،

150- همان، ص 233.

151- بحار، ج 2، ص 32.

152- غرر الحكم، ص 232.

153- همان...

154- غرر الحكم.

155- هود، 88.

156- غرر الحكم.

157- بحار، ج 13، ص 344.

158- غرر الحكم.

159- غرر الحكم.

160- همان، ص 53.

161- نهج البلاغه، حكمت 223.

162- بحار، 74، ص 385.

163- غرر، ص 56.

164- فرقان، 63.

165- غرر الحكم.

166- غرر الحكم، ص 52.

167- غرر الحكم، ص 453.

168- غرر الحكم.

169- غرر الحكم.

170- غرر الحكم.

171- سوره فرقان، 72.

172- غرر الحكم.

173- غرر الحكم.

174- غرر، ج 1، ص 407.

175- همان، ص 408.

176- غرر، ص 53.

177- همان، ص 56.

178- همان، ص 52.

179- مستدرك، ج 11، ص 212.

180- غرر الحكم، ص 53.

181- غرر الحكم، ص 45.

182- بحار، ج 75، ص 66.

183- غرر الحكم، ص 54.

184- همان...

185- همان، ص 52.

186- غرر الحكم...

187- غرر، ص 52.

188- همان...

189- غرر، ص 53.

190- غرر، ص 53.

191- همان.

192- همان، ص 54.

193- همان.

194- همان.

195- همان، ص 50.

196- غرر الحكم، ص 84.

197- همان، ص 248.

198- همان.

199- همان، ص 247.

200- بحار، ج 74، ص 133.

201- بحار، ج 75، ص 111.

202- غرر الحكم، ص 247.

203- غرر الحكم، ص 247.

204- همان.

205- بحار، ج 70، ص 573.

206- غرر، ص 52.

207- غرر، ص 52.

208- همان، ج 2، ص 101.

209- همان، ص 447.

210- همان، ص 52.

211- همان، ص 695.

212- غرر الحكم، ص 447.

213- همان، ص 695.

214- غرر الحكم.

215- غرر الحكم.

216- غرر الحكم.

217- غرر الحكم.

218- بحار، ج 74، ص 164.

219- غرر الحكم، ص 53.

220- هود، 112.

221- غرر، ص 287.

222- همان...

223- غرر، ص 53.

224- بحار، ج 78، ص 247.

225- غرر، ص 54.

226- همان.

227- نهج البلاغه، حكمت 235.

228- غرر الحكم، ص 54.

229- غرر الحكم، ص 53.

230- مومنون، 3.

231- غرر الحكم، ص 461.

232- همان، 64.

233- غرر الحكم، ص 54.

234- همان، 52.

235- غرر، ص 55.

236- همان، ص 54.

237- غرر الحكم، ص 54.

238- غرر، ص 298.

239- بحار، ج 75، ص 232.

240- بحار، ج 7، ص 232.

241- غرر، ص 53.

242- مومنون، 70.

243- غرر، ص 70.

244- همان.

245- همان.

246- غرر الحم، ص 69.

247- غرر، ص 69.

248- ميزان الحكمه، عقل.

249- مستدرك، ج 11، ص 310.

250- بحار، ج 1، ص 130.

251- غرر، ج 1، ص 544.

252- همان، ج 2، ص 94.

253- همان، ص 446.

254- بحار، ج 78، ص 111.

255- همان، ص 141.

256- بحار، ج 78، ص 141.

257- همان، ج 67، ص 72.

258- نهج البلاغه، نامه 215.

259- بحار، ج 70، ص 72.

260- بحار، ج 75، ص 246.

261- غرر الحكم، ص 53.

262- بحار، ج 68، ص 328.

263- همان...

264- غرر الحكم، ص 256.

265- بحار، ج 71، ص 231.

266- بحار، ج 71، ص 331.

267- غرر الحكم، ص 257.

268- غرر الحكم.

269- بحار، ج 78، ص 309.

270- غرر، ج 2، ص 142.

271- غرر، ج 2، ص 22.

272- غرر، ج 2، ص 23.

273- همان، ص 330.

274- غرر، ج 1، ص 629.

275- همان...

276- همان، ص 631.

277- همان، ص 632.

278- همان، ص 27.

279- غرر، ص 624.

280- همان، ص 626.

281- همان، ص 65.

282- غرر الحكم، ص 72.

283- يونس / 36.

284- حجرات.

285- غرر، ج 2، ص 66.

286- همان...

287- همان، ص 68.

288- همان، ص 253.

289- همان...

290- غرر الحكم، ص 72.

291- غرر، ص 53.

292- همان، ج 2، ص 104.

293- همان، ص 105.

294- غرر الحكم، ص 378.

295- همان، ص 355.

296- همان، ص 371.

297- غرر الحكم، ص 361.

298- غرر، ج 4، ص 53.

299- غرر الحكم، ص 382.

300- غرر، ج 2، ص 213.

301- غرر، ج 2، ص 213.

302- غرر، ج 2، ص 213.

303- غرر، ج 2 ص 213.

304- غرر، ج 2، ص 213.

305- غرر، ج 2، ص 213.

306- غرر ج 2، ص 213.

307- غرر، ج 4، ص 52.

308- همان، ص 181.

309- همان، ص 182.

310- همان، ص 182.

311- همان.

312- غرر الحكم، ص 183.

313- همان.

314- غرر، ج 2، ص 218.

315- همان، ص 458.

316- همان.

317- همان، ص 225.

318- همان، ص 447.

319- همان...

320- غرر الحكم، ص 253.

321- غرر، ج 2، ص 278.

322- انبياء، 92.

323- بحار، ج 33، ص 373.

324- همان، ص 293.

325- غرر، ج 2، ص 291.

326- غرر، ج 2، ص 291.

327- همان، ص 292.

328- همان ص 292.

329- همان، ص 292.

330- همان، ص 293.

331- همان، ص 294.

332- همان، ص 298.

333- غررن ج 2، ص 279.

334- همان، ص 337.

335- غرر، ص 310.

336- غرر، ج 2، ص 361.

337- همان، ص 360.

338- همان، ص 309.

339- همان...

340- همان، ص 402.

341- غرر، ج 2، ص 401.

342- همان، ص 464.

343- همان، ص 65.

344- همان...

345- همان...

346- همان...

347- همان...

348- همان، ص 407.

349- همان...

350- غرر الحكم.

351- غرر، ج 2، ص 405.

352- همان...

353- غرر الحكم، ج 2، ص 406.

354- همان...

355- همان...

356- غرر، ج 2، ص 406.

357- بحارالانوار، ج 77، ص 214.

358- بحارالانوار، ج 33، ص 492.

359- غرر الحكم، ص 240.

360- غرر، ج 2، ص 422.

361- همان، ص 259.

362- همان...

363- همان...

364- غرر الحكم، ص 285.

365- همان...

366- همان.

367- همان...

368- غرر الحكم، ص 285.

369- غرر الحكم، ص 259.

370- همان...

371- همان...

372- غرر، ج 2، ص 425.

373- غرر، ج 2، ص 425.

374- همان...

375- غرر الحكم، ص 222.

376- همان...

377- غرر، ج 2، ص 555.

378- همان، ص 250.

379- همان.

380- همان.

381- غرر الحكم، ص 250.

382- همان، ص 512.

383- همان، ص 222.

384- غرر الحكم، ص 222.

385- همان...

386- همان، ص 221.

387- غرر، ج 2، ص 522.

388- غرر، ج 1، ص 607.

389- بحار، ج 2، ص 114.

390- همان، ج 1، ص 606.

391- همن، ص 383.

392- همان...

393- همان...

394- همان...

395- غرر الحكم، ص 78.

396- غرر الحكم، ص 383.

397- همان...

398- غرر، ص 290.

399- همان. ص 354.

400- غرر، ج 1، ص 239.

401- همان، ص 268.

402- همان، ص 355.

403- غرر الحكم، ص 355.

404- همان، ص 276...

405- غرر، ص 103.

406- همان، ص 312.

407- نهج البلاغه، صبحى صالح، ص 83.

408- غرر الحكم، ص 313.

409- غررالحكم، ص 463.

410- همان، ص 326.

411- همان، ص 463.

412- غرر الحكم، ص 463.

413- غرر، ج 1، ص 414.

414- همان، ص 362.

415- بحار، ج 103، ص 141.

416- بحار، ج 103، ص 145.

417- بحار، ج 103، ص 141.

418- بحار، ج 103، ص 145.

419- غرر، ج 51، ص 432.

420- غرر، ص 433.

421- احتجاج، ج 2، ص 300.

422- قرآن كريم...

423- كافى، ج 2، ص 660.

424- لقمان، آيه 19.

425- غرر، ج 1، ص 661.

426- همان، ج 12، ص 248.

427- همان، ص 300.

428- همان، ص 300.

429- غرر الحكم، ص 299.

430- همان...

431- همان، ص 301.

432- همان...

433- غرر، ج 1، ص 270.

434- همان، ص 229.

435- همان.

436- غرر الحكم، ص 385.

437- مريم / 96.

438- همان، ص 385.

439- غرر الحكم، ص 386.

440- همان...

441- همان...

442- همان...

443- همان...

444- غرر، ج 12، ص 483.

445- غرر الحكم، ص 72.

446- همان، ص 71.

447- همان، ص 262.

448- نهج البلاغه، كلمات قصار.

449- ميزان الحكمه، ج 5.

450- همان، ج 422.

451- همان، ص 86.

452- نهج البلاغه، كلمات قصار.

453- غرر، ج 2، ص 244.

454- ميزان الحكمه؛ ص 231.

455- غرر الحكم، ص 303.

456- كافى، ج 2، ص 305.

457- غرر الحكم، ص 285.

458- نهج الفصاحه، ص 221.

459- غرر، ج 4، ص 233.

460- همان...

461- همان، ص 233.

462- غرر الحكم، ص 233.

463- همان...

464- بحار، ج 73، ص 150.

465- نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 9، ص 72.

466- كافى، ج 2، ص 168.

467- نهج الفصاحه، ش 144.

468- عوالى اللثالى، ج 1، ص 373.

469- كاى، ج 2، ص 167.

470- وسايل، ج 11، ص 594.

471- مستدرك، ج 3، ص 61.

472- غرر الحكم.

473- بحار، ج 69، ص 250.

474- غرر الحكم...

475- غرر الحكم...

476- غرر الحكم...

477- غرر الحكم.

478- غرر الحكم...

479- غرر، ج 77، ص 173.

480- غرر الحكم، ص 311.

481- تحف العقول، ص 432.

482- سوره انشراح...

483- نهج الفصاحه، ش 894.

484- نهج البلاغه...

485- نساء، 75...

486- بحار، ج 74، ص 339.

487- غرر الحكم، ص 394.

488- بحار، ج 85، ص 322.

489- بحار، ج 58، ص 224.

490- بحار، ج 77، ص 153.

491- همان...

492- بحار، ج 73، ص 283.

493- بحار، ج 73، ص 284.

494- كافى، ج 2، ص 308.

495- انعام، 108.

496- بحار، ج 71، ص 286.

497- غرر الحكم، ص 223.

498- همان، ج 73، ص 384.

499- همان، ص 383.

500- همان.

501- ميزان الحكمه، ج 7، ص 155.

502- همان...

503- اسراء، 29.

504- بحار، ج 76، ص 362.

505- بحار، ج 78، ص 335.

506- نهج البلاغه، نامه 31...

507- وسائل الشيعه، ج 14، ص 122.

508- بحار، ج 44 سخنان امام حسين عليه‌السلام.

509- الضحى / 11.

510- المواغظ الععديه، ص 300.

511- فرائد المسطين، ج 1، ص 178.

512- بحار، ج 6، ص 133.

513- بحار، ج 6، ص 133.

514- بحار، ج 6، ص 133.

515- حجرات، 6.

516- نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 9، ص 72.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc383509777)

[1- عقل، بهترين راهنما 5](#_Toc383509778)

[2- عقل، ارزش آدمى 6](#_Toc383509779)

[3- عقل، وسيله تكامل و ترقى 6](#_Toc383509780)

[4- عقل، عامل اصلاح جامعه 7](#_Toc383509781)

[5- عقل، همراه هميشگى دين 8](#_Toc383509782)

[6- عقل، سرمايه و سربلندى زندگى 9](#_Toc383509783)

[7- زمان شناسى و عقل شناسى 11](#_Toc383509784)

[8- عقل زندگى و تغافل و تجاهل 12](#_Toc383509785)

[9- عقل زندگى و پرهيز از امور غير ضرورى 15](#_Toc383509786)

[10- دخالت بيجا نكردن 16](#_Toc383509787)

[11- عقل زندگى و مدارا با مردم 18](#_Toc383509788)

[12- عاقبت انديشى و عقل زندگى 21](#_Toc383509789)

[13- عقل زندگى و دورانديشى 24](#_Toc383509790)

[14- تدبير و نظم در امور 25](#_Toc383509791)

[15- تحصيلات عالى و كمالات 28](#_Toc383509792)

[16- تجربه و عقلزندگى 30](#_Toc383509793)

[17- استفاده از نظريه هاى ديگران 33](#_Toc383509794)

[18- عقل زندگى و پند گرفتن 34](#_Toc383509795)

[19- رازدارى و عقل زندگى 37](#_Toc383509796)

[20- برنامه دخل و خرج 39](#_Toc383509797)

[21- كم گويى و گزيده گويى 43](#_Toc383509798)

[22- سخن نيكو 45](#_Toc383509799)

[23- انتخاب بهتر 46](#_Toc383509800)

[24- عقل زندگى و محبت 48](#_Toc383509801)

[25- حد و مرزها 49](#_Toc383509802)

[26- دورى از خودخواهى و غرور 51](#_Toc383509803)

[27- خودشناسى 52](#_Toc383509804)

[28- خودشناسى و اصلاح نفس 54](#_Toc383509805)

[29- خرده گيرى از ديگران 55](#_Toc383509806)

[30- پرده پوشى 56](#_Toc383509807)

[31- شيوه برخورد با نادانان 57](#_Toc383509808)

[32- پرهيز از جدال و بگومگوها 59](#_Toc383509809)

[33- دورى از پستى 60](#_Toc383509810)

[34- پرهيز از انواع آلودگى ها 63](#_Toc383509811)

[35- دنيا زدگى، آفت عقل 64](#_Toc383509812)

[36- پرهيز از شهوت رانى 65](#_Toc383509813)

[37- ادب و كمال 67](#_Toc383509814)

[38- اعتراف به جهل 70](#_Toc383509815)

[39- عذر خواهى و عذر پذيرى 71](#_Toc383509816)

[40- استقامت در زندگى 74](#_Toc383509817)

[41- صداقت در زندگى 76](#_Toc383509818)

[42- دورى از بدگويى 77](#_Toc383509819)

[43- جايگاه شناسى 78](#_Toc383509820)

[44- كار هدفدار و ارزشمند 80](#_Toc383509821)

[45- خويشتندارى 83](#_Toc383509822)

[46- پرهيز از طمعكارى 84](#_Toc383509823)

[47- حفظ حرمت ديگران 85](#_Toc383509824)

[48- حق محورى 86](#_Toc383509825)

[49- دورى از مواضع تهمت 88](#_Toc383509826)

[50- عدالت خواهى 89](#_Toc383509827)

[51- خوشرفتارى با مردم 90](#_Toc383509828)

[52- پرهيز از مردم آزارى 91](#_Toc383509829)

[53- حسابرسى در امور زندگى 92](#_Toc383509830)

[54- سپاسگزارى 93](#_Toc383509831)

[55- شرم و حيا لازمه عقل زندگى 94](#_Toc383509832)

[56- خواسته هاى به حق و درست 97](#_Toc383509833)

[57- دورى از زياده طلبى 99](#_Toc383509834)

[58- قناعت 99](#_Toc383509835)

[59- دورى از آدم هاى شرور 100](#_Toc383509836)

[60- گمان 101](#_Toc383509837)

[61- همنشينى با خوبان 104](#_Toc383509838)

[63- نيكى كردن 106](#_Toc383509839)

[64- بندگى خدا ضامن سعادت 108](#_Toc383509840)

[65- تندى نكردن با مردم 110](#_Toc383509841)

[66- دورى از عهد شكنى 110](#_Toc383509842)

[67- پرهيز از تك روى 111](#_Toc383509843)

[68- انديشيدن 112](#_Toc383509844)

[69- پرهيز از داورى بيجا 114](#_Toc383509845)

[70- پرهيز از تكبر و خودخواهى 115](#_Toc383509846)

[71- دورى از لجاجت 116](#_Toc383509847)

[72- زندگى را به بازى نگير 117](#_Toc383509848)

[73- پرهيز از خوشگذرانى 118](#_Toc383509849)

[74- جوانمردى 120](#_Toc383509850)

[75- پرهيز از شوخى 122](#_Toc383509851)

[76- وقار و متانت 123](#_Toc383509852)

[77- دورى از سخن چينى و سخن چينان 124](#_Toc383509853)

[78- صبر در زندگى 126](#_Toc383509854)

[79- كسب و كار حلال 129](#_Toc383509855)

[80- آرزوهاى رويايى 130](#_Toc383509856)

[81- دورى از تنبلى و بيكارى 131](#_Toc383509857)

[82- پرهيز از وامدارى 132](#_Toc383509858)

[83- زير بار ذلت نرفتن 134](#_Toc383509859)

[84- نجوا نكردن 135](#_Toc383509860)

[85- بلند سخن گفتن 136](#_Toc383509861)

[86- حسادت نكردن 136](#_Toc383509862)

[87- پرهيز از كينه توزى 138](#_Toc383509863)

[88- احسان 139](#_Toc383509864)

[89- شك نكردن 140](#_Toc383509865)

[90- پل عبور براى منافع ديگران 141](#_Toc383509866)

[91- سستى نكردن در دين 142](#_Toc383509867)

[92- اعتراف به ندانستن 143](#_Toc383509868)

[93- ميان سخن ديگران وارد نشدن 144](#_Toc383509869)

[94- پرهيز از خشم 144](#_Toc383509870)

[95- محكم كارى 146](#_Toc383509871)

[96- قانع بودن به حق خود 147](#_Toc383509872)

[97- تشنه قدرت نبودن 148](#_Toc383509873)

[98- بى توجهى به شايعات 148](#_Toc383509874)

[99- خدمت به همنوعان 150](#_Toc383509875)

[100- پرهيز از سه خصلت زشت 151](#_Toc383509876)

[101- نگفتن هر چيز كه شنيده شده 151](#_Toc383509877)

[102- حرمت شكنى نكردن 153](#_Toc383509878)

[103- اميدوارى 154](#_Toc383509879)

[104- تحمل نكردن 154](#_Toc383509880)

[105- مسئوليت پذيرى 156](#_Toc383509881)

[106- انصاف داشتن 157](#_Toc383509882)

[107- خرافه پرستى بر خلاف عقل زندگى 158](#_Toc383509883)

[108- دورى از تعصب 160](#_Toc383509884)

[109- پرهيز از زخم زبان زدن 161](#_Toc383509885)

[110- پرهيز از سرزنش ديگران 162](#_Toc383509886)

[111- پرهيز از افراط و تفريط 163](#_Toc383509887)

[112- سخت نگرفتن زندگى 164](#_Toc383509888)

[113- سختگيرى بر خانواده 166](#_Toc383509889)

[114- قدر شناسى 167](#_Toc383509890)

[115- ثابت قدم بودن 169](#_Toc383509891)

[116- فراموش نكردن مرگ 170](#_Toc383509892)

[117- هوشيارى در برابر شيطنت واسطه ها 171](#_Toc383509893)

[پی نوشت ها : 173](#_Toc383509894)

[فهرست مطالب 192](#_Toc383509895)